

نوشته‌ی مصطفی عمرزی



افغان زمین

(مجموعه نوشته‌های منتشره در مجله‌ی اوربند)

اوربند

بـنـام آـفـرـیدـه گـارـبـی هـمـا

افغان زمین

(مجموعه نوشه های منتشره در مجله ای اوربند)

نویسنده: مصطفی عمرزی

۱۳۹۸ شمسی

مشخصات کتاب

نام: افغان زمین

(مجموعه نوشه های منتشره در مجله ای اوربند)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۱۳۸

نوبت چاپ: اول

سال: ۱۳۹۸ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

۱	- افغان زمین (مقدمه)
۴	- مجله‌ی اوربند
۵	- اوربند
۹	- دختران افغان
۱۴	- وقت فراغ خاطر
۱۷	- شهری که عوض شد
۲۲	- کندهار در صد سال قبل
۲۶	- جنایاتی که فراموش کرده‌ایم
۳۶	- وقتی می‌گویند «پشتو نمی‌دانیم!»، دروغ می‌گویند!
۴۰	- سیمای خوش کابل
۴۴	- دری، نام جهان شمول برای افغانان
۵۰	- پغمان و بنا هایش
۵۶	- سرخورده و سرافکنده
۶۱	- بیداری
۶۶	- مردم، خشمگین‌اند!
۷۱	- پیکره‌ی بی سر
۷۶	- نهال شکسته
۸۱	- حق خویش را بخواهید!
۸۷	- امان افغان
۹۴	- پایه‌های لرزان
۹۷	- رهبری هستیریک
۱۰۲	- تصاویر اوربند
۱۳۳	- معرفی مصطفی عمرزی

افغان زمین

(مقدمه)

افغان زمین، تعبیر من از تنوع تاریخی ما در فرامرز های سیاسی است. یعنی جغرافیای وسیعی که تنوع سوژه دارد. در زمینه‌ی خوب مجله‌ی به یادماندنی «اوربند»، سعی کردم با ذهنیت بازتر بنویسم. بنا بر این، چند گونه‌گی مضماینی که در این مجله می‌نوشتم، با تنوع سوژه ارائه شده‌اند. با این رویکرد، هدفم بیشتر خلط مفاهیم مختلف بود تا در سنت آن، پرداخته‌های تخلیقی ما با حذر از یک طرفه شدن، تنها آینه‌ی سیاسی نباشند. پدیده‌ی سیاسی نیز روی یک مجموعه‌ی بزرگ عمل می‌کند که با باور های ما در عرصه‌ی حکومت، نوعیت می‌یابد.

مجله‌ی خوب اوربند در سال ۱۳۹۴ش وارد عرصه‌ی فرهنگی افغانستان شد. چند دلیل عمدۀ، مرا واداشت در آن قلم بزنم. نخست، با اهتمام دست اندر کارانی منتشر می‌شد که سال‌ها در کار نشر کتاب بودند. الحاج اسدالله دانش با ابتکار مجله‌ی اوربند، سعی کرد چه گونه‌گی مفاهیم مختلف را در زمینه‌ی سیاسی، اما مسالمت آمیز تعمیم دهد. به دعوت او، گروهی از اهل خبره‌ی افغان، آتش بس فرهنگی ما را وارد تنازع اجتماعی-سیاسی کردند.

مجله‌ی اوربند با فراز و فرود، ۱۹ شماره چاپ شد. به استثنای چند شماره، همکار بقیه‌ی آن بودم؛ هر چند عمر اوربند ما زیاد نبود، اما الگوی آن یک تجربه‌ی خوب دیگر بود که یقین دارم به تبعیت از آن، مطبوعات افغانی را در زمینه‌ی کیفیت کمک می‌کند. چنان چه آوردم، تنوع سوژه در مشی نشراتی اوربند، نه فقط یک

کلکسیون خوب نشراتی را پدید آورد، بل تجربه‌ی من از چنین فعالیتی، جزو باور‌های کثرت گرایی، حداقل در نوع کار خودم، با این تلقی به همراه شد که در امر رسالت، رعایت توازن کاری، بسیار مهم است.

افغانستان در پسا حکومت‌های کودتاًی با عدول از مشی کثرت گرایی، نه فقط موفق نبوده، بل در میلان، از شناخت عمومیاتی که پیوسته به هم تاثیر می‌گذاشتند، دچار ناسوی شده است.

کنار ماندن علايق مذهبی مردم در رژیم‌های کودتاًی، مخالفت‌های جهادی را باعث شد. در حاکمیت تنظیمی، انحصار و تاراج، زود مردم را از قربانی‌های جهادی دور ساختند. این باخت که نتوانست داعیه‌ی طلب غرامت و ضایعات را جهانی بسازد، در نوع دیگر انحصار مذهبی (حکومت ملایان) به قدری کشور را منزوی می‌سازد که بالاخره گل جهان را به افغانستان آورد.

در زمینه‌ی کار فرهنگی معتقد به تنوع و کثرت گرایی، در مجله‌ی اوربند سعی کرده بودیم تنوع، فرامرزی باشد. به هر حال، اوربند نیز قربانی عدم توجه‌ی مزمنی شد که در خلای آن (کاهش کار فرهنگی)، جریان فکری ما در نبود امنیت مالی، همیشه به نفع بیگانه، سقوط می‌کند.

روزی به شوخی به یک دوستم گفت: دری بگو! گفت: پول ندارد. فکرش را بکنید در سالیان اخیر، خرکار‌های تنظیمی نیز میلیارد رشدند، اما هنوز کتاب، نشریه و مجله را از پول شخصی چاپ می‌کنیم و قلم رایگان را از چشم نیانداخته ایم. در حالی که بخش بزرگ عاید ما در زمینه‌ی بی کیفیت ترین مواد وارداتی ضایع می‌شود، تسله، پوقانه، چرس، بنگ و سایر اعضای آن قیمت دارند،

کار فرهنگی ما پول ندارد. یعنی مردم نیز عادت کرده اند مهمترین امتعه‌ی تعالی بشری را مفت بگیرند، اما نخواند. ناگفته‌هایی زیادی باقی ماندند که می‌خواستم در خط اوربند (فرهنگی) عمومی بسازم. امیدوارم با ارجحیت اجتناب از جنگ، بار دیگر موفق شویم با کار فرهنگی، به خصوص جناح‌های متخاصم را قناعت دهیم که اگر اوربند/آتش بس نکیم، ضیاع هزاران فرصت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، عمرانی و انکشافی دیگر، شاید به قیمت فروریزی سقف مملکت ما تمام شود.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۸/۷/۲۸

مارکیت ملی، کابل - افغانستان

مجله‌ی اوربند

سعی ما در تنوع کار فرهنگی پیرامون تصویر، به نشرياتی نیز می‌رسد که خوب مانده‌اند. با تعمیم مفاهیم «اوربند» (آتش‌بس) در زمینه‌ای که تنازع سیاسی به تحریف فاحش گذشته و حال انجامیده، شماری که با داده‌های فرهنگی موثر و متاثر از نزاکت‌های اجتماعی، سعی می‌کنند انتقال تنوع موضوع به وسعت فکر بیانجامد، در میان چندین تلاش خوب فرهنگیان افغان، مجله‌ی «اوربند» را نیز سراپا نگه داشته‌اند.

هر چند «اوربند سیاسی» در تنازع دنبال می‌شود، اما باور به قطع منازعه، صاحبان درک و خرد افغان را یقین می‌دهد اگر بسط ارزش‌های فرهنگی، مدام باشد، آرامش جمعی را فراهم می‌آورد. بنا بر این «اوربند فرهنگی»، مستمر شده است.



اوربند (آتش بس)

کشور ما، سرزمین آرمان هاست. کابوس جمهوری ناخواسته، تعبیر روز روشن کودتاگران وابسته بود. از همان سال ها، امید های مردم به آینده ای وصل شده اند که پس از چهل سال شب و روز، صلح در آن، به سراب می ماند.

تکاپو برای خموشی آتش جنگ، اما هیچگاه آتش بس نشد. ایست شعله های سوزان جنگ، دم نفس هایی بود که برای بازدم، در کوره پف می کردند. بالاخره مشی مصالحه ای ملی، تنگ نظرانی را به عقل آورد که فکر می کردند جنگ، راه حل است.

تا پایان امارت اسلامی طالبان، هر چند همانند سده ها، طوال تاریخی نداریم، اما در همین مقطعه ای کوتاه، مصایبی بر مردم و مملکت تحمیل شدند که با کل فجایع تاریخ، رقابت می کنند.

«اوربند» (آتش بس)، حتی به ایده ای مبدل می شود که از آغاز بحران تا کنون، رنگ آمیزی خواسته های انسانی و مظلومانه ای مردم ماست. از نوشته های کودکانه تا سروده های بزرگان، ادبیات معاصر ما، قاموس بزرگی دارد که صلح را معنی می کند؛ اما «اوربند»، آغاز زودهنگامی ست که عمر کوتاه می یابد.

سه سال قبل، دانش فرهنگی ما (منظور اسد دانش است)، رنگی به مطبوعات افروز که با امید «اوربند»، انتشار یافت. این آغاز تب «آتش بس» فرهنگی، با سرلوحه ای واضح (نام)، اصرار می ورزید خلط افکار، مجموعه ای شود که با امیدواری ما به آینده، امید

هایی بازخوانی شوند که در گور خفته‌ی ملت، با هزاران افغان، دفن کرده بودند.

در مجله‌ی «اوربند»، سعی می‌کردیم آسوده گی‌های مردمان وظیفه شناس و رسالت مند، معنی نیاز ما به صلح را با خط سرخ «اوربند» تبیین کنند. از اول عقرب سال ۱۳۹۴ تا ۱۵ حوت این سال، با هفت آرایش، ده شماره از «اوربند» فرهنگی‌ما گسترده شد.

افسوس که صخره‌های سنگ‌های عظیم که از شانس بد، بارها از فراز کوه‌ها و کوهپایه‌ها لغزانده‌اند، از خط سرخ ما می‌گذرند. سر «اوربند» فرهنگیان نیز به صخره‌های سنگ‌ها برخورد.

از عجایب حدود دو دهه‌ی اخیر، فرجام نویسی‌های زودهنگام است. در هنگام شمارش دست آورده‌های سالیان آخر، سیاهی ارقام، دهن‌های زیادی را پُرمی‌کرد. طول و تفصیل رسانه‌ها، مزه دارتر از همه بود. خوب و بد، کمیت و کیفیت، هرچند با نسبت بالای عدم تعادل قرار دارند، اما یکسره خوردسال مُرده‌اند.

می‌گویند در کشورهای جهان سومی، افزون بر مشکلات، آلوده گی‌های محیط زیست نیز از عمر می‌کاهند. مثلاً پایان عمر در افغانستان از ۵۰ آغاز و نهایتاً به ۶۰ خاتمه می‌یابد. من با ۳۶ سال عمر، خیلی نگرانم که ۱۴ سال بقیه، خیلی کم است. بالفرض اگر از امکانات ۶۰ رسیده گان مستفید شوم، این، لازمه‌ی ارائه‌ی انواع خدمات منفی سیاسی می‌شود که می‌توانند سن ۶۰ را ییمه کنند. بنا بر این، تشوش روانی ما از سقوط «اوربند»‌های فرهنگی، به مرض دیگری مبدل شده است که می‌بینیم، با این همه نیاز به

درمان روانی، فرهنگ و فرهنگی، کمتر از معیارات ۵۰ و ۶۰، عمر می کنیم.

تکاپو برای «اوربند»، حالا به کلکسیون امید هایی مربوط می شود که در کنجی در خانه ها، کتابخانه ها و کتابفروشی ها، اما به محققان آینده کمک می کند در قسمت تهیه ای کتبی که روی امید های فرهنگی ما تالیف می شوند، دچار محدودیت منابع نباشد. به هر حال، در فراسوی میدان های جنگ، امید ها با آینده مرتبط می شوند که روی بی آلایش ترین خواسته های انسانی شنا می کنند.

اما این «اوربند» ما چه گونه بود؟

مجله ای در اندازه ای معمول، با جلد رنگ و کاغذ بوک پیپر، با حمایت مالی اسد دانش، ابتکار و رنگ آمیزی سپین سهار، همکاری قلمی ده ها تن از نخبه گان قلم به دست افغان، با رعایت کل جوانب نوآوری و آراسته گی، نه فقط ما را تشویق می کرد که «اوربند» ما حس می شود، بل ستایش خواننده گانی را به همراه داشت که می دیدند یک نشریه ای کاملاً معیاری با استیکی که از آرایش بالای صفحه حکایت می کرد، در سایه ای آرامش هایی که «آتش بس» به ارمغان می آورد، در نهایت یک کوشش خوب فکری، برای امر خیر است.

در پایان زودنویسی عمر کوتاه «اوربند» فرهنگی، اما نا امید نیستیم. این درست است که دست ما از حس ملموس صلح کوتاه شد و با انتقال در دنیای مجازی، در هرج و مرج تضاد و تناقض شنا می کنیم، اما یاد ما نرود ارزش آن روشنگری هایی که منطق دارند و مستدل اند، رهنمود های آشکار برای کسانی اند که از فیض سعاد،

از غنای مجامعی سود می بردند که خوب و بد را بهتر می شناسند و از همه مهم تر، برای کمک به دیگران عالم با عمل اند. مجله‌ی «اوربند» با دو زبان ملی پشتو و دری افغانی، چندی صبايي بود که خوش می وزيد.

دختران افغان

(عرف معنی از این آفریده)

سخنسرایی بر موقف و شان زنان و دختران افغان، رعایتی می خواهد که در هنگام پرداختن به شان مردان و جوانان افغان، به کار می بندیم.

در سرزمین کهن ما، زنان و دختران از انزوای خانه ها، حرم‌سراها و کاخ‌ها تا حضور اجتماعی و سیاسی، در فرصت‌هایی که یافته‌اند، شان خویش را به عنوان کسانی که کمتر از شان مرد را نمی‌پذیرند، تبارز می‌دهند. از رابعه‌ی بلخی که قربانی جسارت عاطفی شد تا گوهرشاد روشن ضمیر که در پای جهالت مردانلارنه قربانی داد، از ملالی، پرچمدار وطنخواهی تا ناهید شهید که در برابر تجاوز سرخ، قامت بیافراست و شهید مینا که در شعله‌های داغ کمونیسم ستیزی و در هنگامه‌های تهداب گذاری افراطیت دینی، پرچم زنان و دختران جسور افغان را برافراشت، زنان و دختران ما با تداعی حمامه‌ها تفهیم کرده‌اند در سختی‌ها نیز از برپایی پرچم شان خویش باک ندارند.

تھور دختران و زنان افغان، حتی در تاریک ترین برهه‌های تاریخ ما، سده‌ها را شکسته است و این حس کمک می‌کند در سنگ بندان تعصب، از توان وجودی بی نصیب نشویم که گرچه ظریف و زیباست، اما محکم و استوار می‌ماند.

وصف کردار و اندیشه‌ی مونس، در روایت‌های تاریخی، آفرینش‌های ادبی و ستایش مردان، محل بسیار بر سخن سرایی هایی نمی‌گذارند که وقتی قلم بر شان دختران و زنان افغان می‌رود، دیباچه‌هایی می‌شوند که سرآغاز مقام‌اند.

تغییر به عنوان اصل مهم در روند بشری شناخته می شود و از هیچ امری مستثنی نیست. اگر از گذشته های دور، هنوز تفکر زن ستیز در تمام سطوح این سرزمین به مشاهده می رسد، این خشونت با ابعاد گسترده ای که بر تحولات حیات بشر افزوده می شوند، در گسترده گی به این می ماند که با دست آوردها دشواری ها نیز اکشاف یافته اند.

در جهان ما، تجربه‌ی زنده گی در حدود کشورها و جغرافیاها با تنوع اندیشه و فرهنگ، اشکال مختلف سیماهای اجتماعی، سیاسی و... را به نمایش گذاشته است.

با کُل تاریخ زن ستیز، دنیای ما، این تفکر پوچ و غیر انسانی را به رسمیت نمی شناسد. حس مشکل، برخاسته از کشاکش هایی است که بشر حریص را از زمانی که دست به چاول برد و رسمی در این زمینه بر جا گذاشت، وامی دارد همچنان و برای نفع خویش، گاه از راستی روگردان شود.

افغانستان ما با عبور از مسیر تاریخ که گاه در حماسه‌ها، فریاد حضور زنان را بلند کرده است، همگام با کاروان تمدن، زنجیر های زن ستیز را می شکند و در اوایل قرن بیستم، جامعه‌ی ما می پذیرد که بخش مهمی از توانش را برای «هیچ مداری»، محبوس کرده بود.

از سلطنت شاه امان الله تا سقوط حکومت ملا برهان الدین ربانی، زنان و دختران افغان در نوسانات اجتماعی و سیاسی، با وجود تحمیل طرز تعاریفی که به ویژه پس از هفتم شور برای آنان می شد، هرگز محبوس نمانده اند.

زباله‌های سیاسی که در واقع ایدیالوژی‌ها بودند، برای ستیز دو

جانب متخاصل (بالاک کمونیسم و کاپیتالیسم)، تراشه هایی بریدند که در آتش، دود، بارش و این بوران، بنیادگرایی از ژرفای تاریکی های قدیم، دوباره روشن شود و نیاز برای نابودی دشمن (کمونیسم) که خود حاصل چاول هستی انسان با هیولای سرمایه داری بود، سودجویان را که فقط در اندیشه‌ی منافع خود بودند، وامی دارد جواز پدیده‌ای را صادر کنند (بنیادگرایی) که در پیامد (سلفی گری) دامنگیر خود آنان و تمام دنیا می‌شود.

تفکر میان تھی و قرون وسطایی که در حاکمیت ملایان، گربان ملت افغان را گرفت، حتی ارزش آن را نداشت مردمان هزار سال پیش را دربر گیرد. این تفکر با قالب های پوسیده‌ی گذشته، مواد دودزده‌ی جنگ‌ها را شمايل می‌ساخت که در بی‌نهایت خود، مردمان و رهروانی را به راه بیاندازد که حقیقت دنیا را با تاویلات فکر که خود در مسیر تغییر جهان اسلام از اصول قرآنی، فاجعه‌ی چاول جهان اسلامی را با حضور استعمار تضمین کرد، جوامع مسلمان را در درمانده‌گی عقب مانی با ناتوانی آنان در برابر متجاوزان، به عنصر عجز مبدل می‌سازد.

معنویت توام در فرهنگ‌های اصیل و برخاسته از شان افغان متدين و جسور، در سخت ترین سالیان زنده‌گی نیز این اعتماد به نفس را برای او به ارمغان می‌آورد تا همیشه امیدوار باشد: هیچ سیاهی، ابدی نیست!

آموزش، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، اردو و حضور بیرونی، پُر رنگ و پُر افتخار دختران و زنان افغان، بیش از همه بر جامعه‌ی خود آنان تاثیر می‌گذارد و همه با تبعیت از یکدیگر، به این فهم رسیده‌اند که خاطر فراخ برای زنده‌گی، در مبارزه‌ای تضمین

شده که خواهان جسارت آنان در حضور بیرون از زندان خانه و اندیشه‌ی زن ستیز است.

با آن که فراز و فرود نقش زنان و دختران افغان در پستی و بلندای موقف، مسیری مشخص دارد، اما فرصت‌هایی پس از ملایان در پیچیده‌گی بازی‌های سیاسی، هیچ تضمینی نمی‌دهند. پا به پای زمینه‌های انسانی، تفکر کهنه با سنگرگیری در برابر دست آوردها و ارزش‌ها در چند قدمی ما، خیلی نزدیک است.

چند سال قبل را به یا دارم که در هوتلی، برای تجلیل از هشتم مارچ، تجمع کرده بودیم. مانند رسم معمول در محافل افغانان، نمایشی که مُهری بر تایید عرف بود، از سوی ممثلان افغان اجرا شد که با تمثیل شاد روان ایسه وهاب، شجاعت زن افغان را با از خودگذری در همان تعاریفی بر جسته می‌سازد که گاه غیر واقعی ترین می‌شوند.

موضوع نمایش، از خودگذری زنی بود که با وجود ظلم شوهرش که برای هوای نفس، او را در کنار اختیار همسر دیگر، نادیده می‌گیرد و این حرکت که با تعییر نادرست از دین، در زمینه‌ی شهوت می‌افتد، نقش زنی را که زنده یاد ایسه وهاب اجرا می‌کرد، در چهره‌ی زنانی به نمایش می‌گذارد که ستم را می‌پذیرند و دم نمی‌زنند.

جمله و ادای زنده یاد ایسه وهاب به یادم است: «پروا ندارد؛ زن افغانم!» این وصف که از عنصر شکیبایی زنان افغان، سرچشمۀ می‌گیرد و متنات آنان را تعریف می‌کند، گوشۀ ای از همان جفاست که گذشته و گذشته گان، بار شانه‌هایش کرده‌اند. او اگر می‌خواهد در دورترین منزلگاه، از آفت سایه‌ی سیاه، خودش و

حیثیت را در روشنایی نیاز بر توان، بر کنار کند، بایسته است در کرانه های حقیقت و نیاز، از زورق شکسته و سوراخ که همواره او را در اعماق نگوئیختی غرق کرده اند، پیاده شود.

مهترین و بهترین ایده در مسیر سعادت دختران و زنان افغان، مبارزه با پدیده ای است که تعصب نام دارد و در افغانستان ما، زن ستیزی نیز تعریف می شود.

شهلا زلاند، شعر زنده یاد نادیا انجمن را چه خوب می خواند:

من، نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلزم
دخت افغانم و بر جاست که دائم به فغانم

<https://youtu.be/Xe-V5R6V87c>



وقت فراخ خاطر

از روزی که با آواز گلوله ها، هفتم ثور را آغاز نهیب جنگ ها دانستیم، از همان روز، مفهوم آسوده گی در فرهنگ واژه گان افغانی، معنی دگرگونه یافت.

آسوده گی های پس از هفت ثور، در همان وابسته گی هایی خلاصه می شدند که یا در پیوند با رژیم یا در پیوند با مخالف رژیم و یا هم در پیوند به هجرت، اندیشه های مشوش در ذهنیت های نآرام بودند و جست و جوی آسوده گی در آن به معنی جست و جو در میان ایدیالوژی ها بود. همان گونه که سیاست، جامعه ای افغانی را در پیوند با زنده گی احاطه کرد، آسوده گی نیز در لفافه های بسته که محدود بودند، شانس آن افغانانی شد که در شانس استفاده از آسوده گی سیاسی، عمر می یافتد.

سی سال جنگ، نسلی را زاده است که در تقالا برای زنده گی، مفهوم آسوده گی را به درستی درک نمی کند. در قناعت برای دریافت آن چه آنان را برای سالیان دیگر قناعت می دهد، می پندارند که این مستله، به معنی همان آسوده گی ای است که در دورنمای جهان بیرونی، بهتر و بهترین دارد.

در شرایطی که کمترین دلخوشی ها، رسیدن به آرامش های پیشین است، مسؤولیت جوانان ما به نام گرداننده گان چرخ مصدوم سرزمین، در گستره ای معنی، خیلی وسعت می یابد.

ما در کشوری زنده گی می کنیم که قربانی است؛ زیان می بیند و کمترین سهل انگاری بر حقیقت افگارش، اغماض بر حفره هایی است که آهسته آهسته بزرگ می شوند.

فراخ خاطر، همان لحظه های نیست که در کشوری همانند اینجا،

با آسوده گی، دنیا و مافیهای آن را فراموش کرد و در خلسه‌ی استراحت، از هنجاری غافل شد که در هر لحظه، ناهنجار می‌شود. ما نیاز داریم در آسوده گی‌هایی که منشه در ضیاع زمان است نیز در اندیشه باشیم که پس از آرامش‌های تصنیعی، جست وجو در کدام راه، به نفع ماست؟

در افغانستان ما، وقت فراغ خاطر، به معنی راحتی‌های فرار از دشواری‌های روزگار است. در چهل سال اخیر، صبوری برای حذر از آسیب‌های جنگ، مردم را در حاشیه‌ی مسؤولیت‌هایی قرار می‌دهد که به زور از وی گرفته‌اند.

بی تفاوت، نظاره گر بازیگرانی شدیم که در چهل سال آزمون، همیشه ناکام بوده‌اند. آنان با انحصار امتیاز قدرت، مردم را با ایجاد فاصله از مسؤولیت‌های آنان در نظام، به توده‌های بی مسؤولیت مبدل ساختند که با فرار از رعشه‌ی اجتماع در حال تغییر و نوسان، آرامش‌ها را در کنار کشیدن و صبوری بر مصایب بدانند.

ما سال‌هاست که وقت فراغ خاطر نداریم. خاطر پریشان مردم آسیب دیده که مهمترین خاطرات آنان تاریخ جنگ، فناهستی و دفن نزدیکان است، آرامش را در صبوری به ستمی یافته که با هر گام نادرست مجریان حاکم، راه و مسیر زنده گی او، بسته می‌شود.

عمر ما می‌گذرد، اما «تیر» نیست! هرجا که مجلس، بندهار و دیره می‌کنیم، ادبیات ما پس از تبادل شکران صحبت و سلامت، ناگزیری تحمل و صبوری بیشتر، بالاخره با محفل خورد و خوراک و نماز جماعت به پایان می‌رسد.

روزی با دوست عزیز و همصنفی گرامی زمان پوهنتون (حمید نورزاد)، چت می‌کردم. او به مزاح نوشت: او بچه! کجاستی؟

ساعت می گزرد / تیر است؟

نوشتم: حمید عزیز! ساعتم می گزرد، اما تیر نیست.
لغت «تیر» در ادبیات معمول / عامه‌ی دری زبانان کابلی، به معانی
عبور و زمان مسرت است.

شرح تصاویر:

من و همسنفیان عزیز دوران آموزش در پوهنخی ژورنالیسم
پوهنتون کابل. چهارده سال پس از فراغت یکجا شدیم و در نوبت
لطف ماهر شیرزوی در خانه اش در مسیر بند قرغه، تماشای کمی
و زیادی، موهای ریخته و سفید، وزنهای باخته و افزوده، قصه
های کار و بسی کاری و خلاصه معرفه‌ی نواز همدیگر که با
عبارت «چه قدر تغییر کرده ایم!» در این گسیل، معمول بودند. من
با عینک‌هایم در حال خوردن و چرت زدن، کاملاً شناخته می
شوم.



شهری که عوض شد (لغمان تاریخی)

پس از عبور خونین از ماجرا های تلخ بیش از سه دهه، اکنون که آرامش های نسبی را تجربه می کنیم، سرزمین ما در سیمایی معرفی می شود که با مهمترین و دیعه‌ی الهی، طبیعتش را بیشتر می نمایاند. در فرصت هایی که یافته ام، ترسیم تاریخ معاصر افغانستان با دست آوردهای عمرانی آن، مرا واداشته افغانستان را به تداعی ببرم:

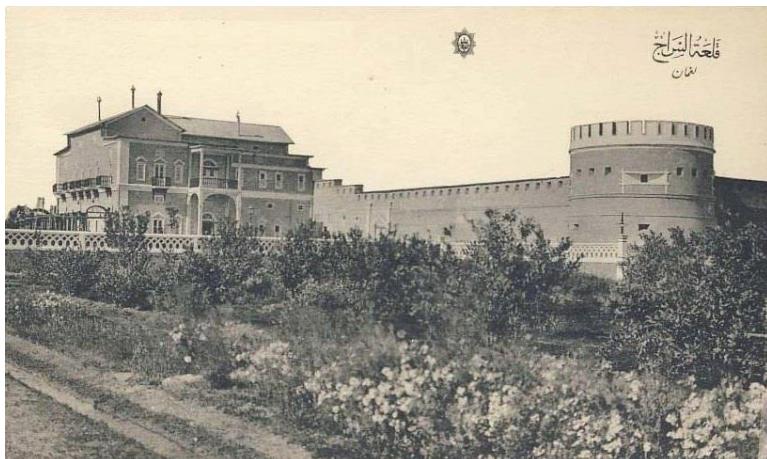
در روزگاری که بسیار دور نیست، سهم هنر و تدبیر آنان ارثیه ای دارد که سهم ما در کار مدنی- فرهنگی پُر ارج بود. جست و جو برای بازسازی تاریخ مهم معاصر، بدون توجه بر ارزش های مدنی فرهنگی آن نهادینه نمی شود. این ضرورت در شرایطی که زیر شدت فشار خصم، بارها کوشیده اند ثبات فکری مردم ما را در عدم اعتماد بر نقش هویتی آنان از هم پیشند، برمی انگیزد مسیری که آنان را از گذشته تا کنون صاحب جاه و مقام نشان می دهد، بازسازی کنیم. در واقع با این عملکرد، وحدت فکری مردم با ترسیم دست آوردهای فرهنگی- مدنی معاصر که زمینه ای برای احیای شکل جدید و بسیار مهم ملت افغان است، به نفع مقوله‌ی سیاسی خود ما استحکام بیشتر می یابد. بنا بر این، توجه بر ارزش های تاریخی ما که بسیار عتیقه (bastani) نباشند، خیلی مهم می شود.

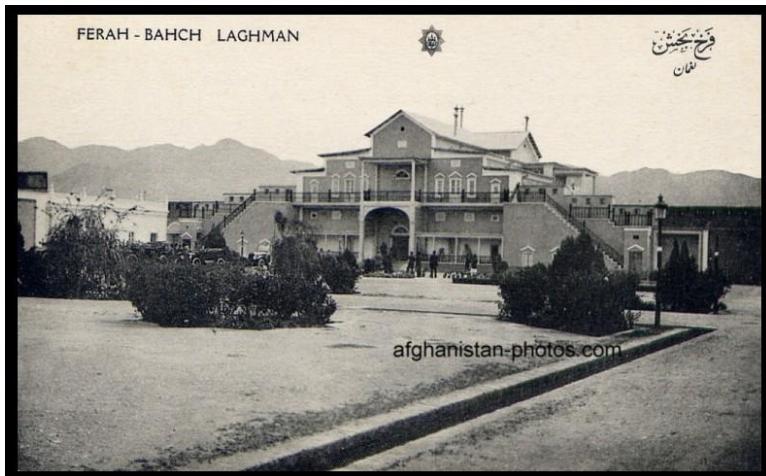
در یک سفر کوتاه به ولایت زیبای لغمان، پیش از آن که طبیعت سبز و مردمان فرهنگی آن جا مرا شیفته کنند، لغمان تاریخی و معاصر که به ویژه در امارت محروم حبیب الله خان، بناهای

تاریخی جدید و زیبایی داشت، متوجه ساخت که این شهر مشهور، چه قدر عوض شده است! لغمان، اصلیت طبیعتش را حفظ کرده است، اما شوربختانه همانند بخش های دیگر افغانستان، میراث های تاریخی، مدنی و فرهنگی اش اکثرآ نشانه‌ی تصویری نوشتاری دارند.



۱۹ / افغان زمین







khalidziai@yahoo.com

LAGHMAN



لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

کندھار در صد سال قبل

سیمای رنگارنگ دنیای کنونی که از مجرای پدیده‌ی رسانه، ساخت و ساز‌های بزرگ عمرانی را ترسیم می‌کند، برای کسانی که در بستر دشواری‌ها، بناهای فرسوده می‌بینند، ذهنیت می‌دهد که آیا هویت فرهنگی او نیز سهمی در مدنیتی داشته است که رشد آن، نقش و رنگ پُر درخشش کنونی است.

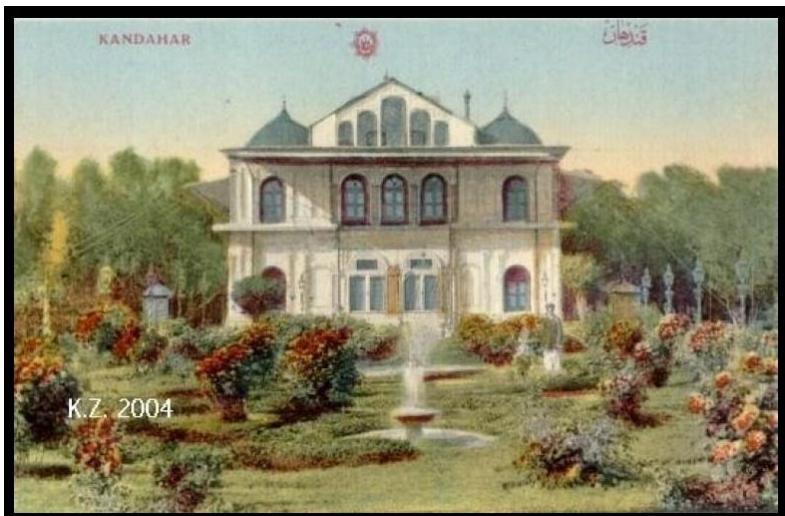
مرور کارنامه‌ی ننگین ستمی نشان می‌دهد مجریان این پدیده، وقتی بخواهند نقد بنویسند، از خلط بخشی از جهان سوم با نمونه‌های جهان اول، طرف را درگیر می‌کنند تا وانمود سازند خیلی کسر دارد. بنا بر این نشان دادن سیمای زار برای افغانستان که عامدانه می‌خواهد دست آوردهای معاصر را نادیده گیرد، شگرد مهم در نقدنویسی ستمی است.

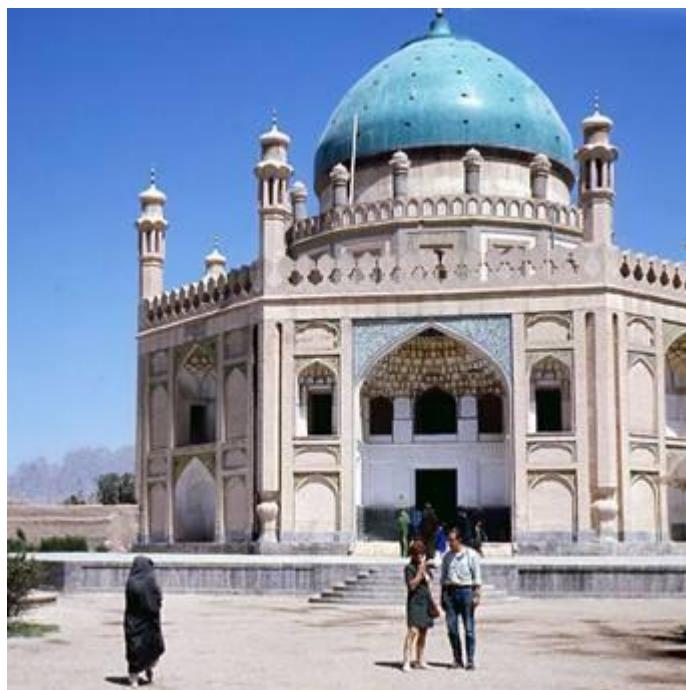
کسانی که عناصر فراز و فرود تاریخی را می‌دانند، قضاوت شان در ابعاد بررسی، هرگز میلانی نمی‌شود تا همه چیز را برای عقده، وارونه کنند. این توازن، اصل مهم در قرائت تاریخی منصفانه نیز است که اگر در روند ضعیفی که جهت پاسخ گویی به هتاکی های پدیده‌ی ننگین ستمی، جوانه زده است، نیرو دهیم، آشکارایی میراث‌های مهم مدنی- فرهنگی معاصر، بی‌نهایت مهم می‌شود.

در این مکث، سراغ نمونه‌ی کوچکی از سیمای صد سال پیش کندھار می‌رویم که تماشایش برای هر افغان وطن دوست، اندیشه می‌دهد تا ضمن عزت نفس بیشتر، هرچند نژند شود که خیلی چیزها را از دست داده ایم، اما یقین بیشتر خواهد یافت: اگر می‌گذاشتند، بر فراز تهدابی که در صد سال قبل با چنین استحکام و

زیبایی گذاشته بودند، مکملی می ساختیم تا چشمان ما فقط بر بازیچه های تصویری چند شهر دوبی، اروپا و امریکا، خسته نشوند.







جناياتی که فراموش کرده ایم

(I is for Infidel)

گذار از سی سال گذشته، گذر سالیان بسیار دشوار ملت ما بود. بی ثباتی اجتماعی که با قرائت های حاکمیت های کودتا بی، تنظیمی و ایدیالوژیک، تفسیر سیاست های افغانستان را برای منابع بیگانه تربیون ساخته بود، نوع نگرش جناح هایی را که مسؤولیت کلان می یافتد، به گونه ای در برابر واقعیت های افغانستان قرار داد که هر گروه با تعلقات خودش، گویا رفع مشکل می کرد.

پس از سقوط ریاست جمهوری شهید محمد داود، عناصر غیر پشتون حاکمیت (ستمی - پرچمی) با استفاده از فرصت، خوانش نو تاریخی را با عقده ها و برداشت های منفی خودشان وارد ادبیات سیاسی افغانستان کردند. آنان در حالی که وانمود می کردند انسان محوری های چپی دارند، با لفافه ای اندیشه ای آن، بستر ساختند و ضمن مبارزه ای حزبی - اعتقادی، تار هایی بافتند تا در هر دو جناح اخوانی و الحادی، روزی در مسیری بروند که منافع آنان برای باور های تعصب قومی بود.

دیدیم که عناصر کمونیست غیر پشتون، بلا فاصله در سقوط نظامی که با مدیریت پشتونی متکی بر همه بود، متعصب می شود و ضمن تشویق همکار پشتونش برای تیشه بر ریشه ای میراث ابایی او، می کوشد او را با ادعای ستم ملی، در مسیری منحرف کند که تجربه ای بیش از سی سال نشان داد خیانت آشکار به افغانستان، افغانان و پشتون ها بود.

رفقای غیر پشتون، خیلی زود بی وفا شدند و در حالی که پرچم انشعاب را بر افرادشته بودند، همزمان با تجاوز شوروی به افغانستان،

در جایی قرار گرفتند که با مزیت باور های ایدیالوژیک، همچنانی که مانع پرداخت پشتون های چپی به معضلات قوم آنان می شدند، موضع گرفتند و با نیروی مت加وز روس، سراغ تصفیه ای حساب عقده های حقارت خودشان برآمدند. از آن زمان، شاهد جفا هایی شدیم که بیش از سه دهه است دامن اکثریت مردم افغانستان (پشتون ها) را می گیرد.

حضور روسان در افغانستان، نه فقط بلایای بی شمار داشت، بل عملأً جهت ایجاد افتراق فکری با تکیه بر عناصر اقلیتی، فرهنگ می سازد و ضمن پشتون سنتیزی حاکمیت که سهم پشتون ها در ریاست بیرک کارمل رابه ۱۰ درصد پایین می آورد، فشار مضاعف با جنایت بی شمار در مناطق پشتون نشین آغاز می شود. از آن جایی که جبهات پشتون ها، خشن ترین و خونین ترین جبهات جهاد افغانستان بودند، اجحاف و ستم گسترده بر ضد پشتون ها، سیستماتیک جلو می رود. هزاران تن شهید، مجروح، بی خانمان و مهاجر شدند. تامین امنیت و برقراری حاکمیت مرکزی، بهانه هایی بودند که شدت عمل حاکمیت رابه ویژه در مناطق پشتون نشین، بیشتر می ساختند. بخشی از صفحات تاریخ خونین مردم ما در آن زمان، نه فقط وحشی گری های روسی بود، بل عناصر بی وجدان، حقیر و مزدور ستمی - پرچمی، مستقیماً در جنایات سازمان یافته بر ضد پشتون ها، همکاران فعل روسان بودند.

گروههای ستمی - پرچمی در حالی که در شهر ها ضمن چاول مناصب و نهاد ها رقابت می کردند و تیم فرهنگی شان تفاسیر تاریخی ضد پشتونی می نوشتند، بخش نظامی، استخباراتی و حزبی، شدت مقاومت جبهات پشتون ها در برابر تجاوز شوروی را

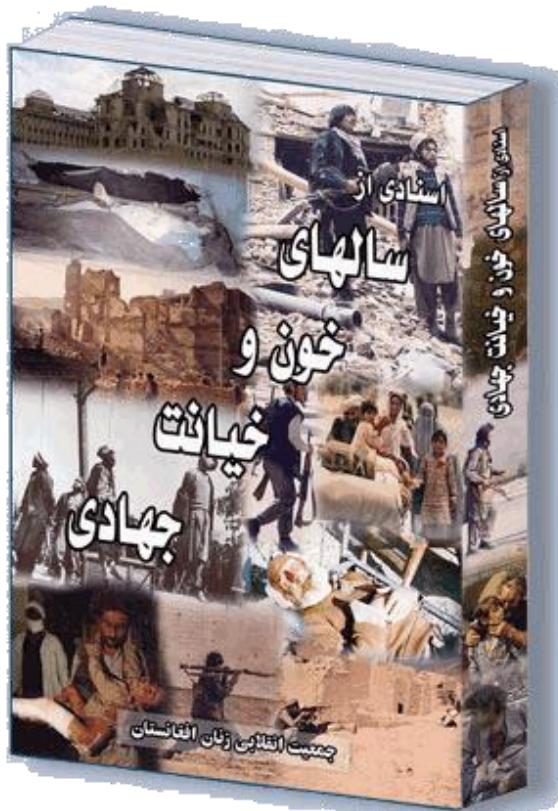
در مقیاس خانه ها، محل زنده گی مردم عادی، زنان، کودکان، پیرمردان و جوانانی نیز معرفی می کردند که هر چند بی طرفانه و یا هم حامی مقاومت ملی - اسلامی بودند، اما مأوای آنان هرگز جبهات جنگ نبود.

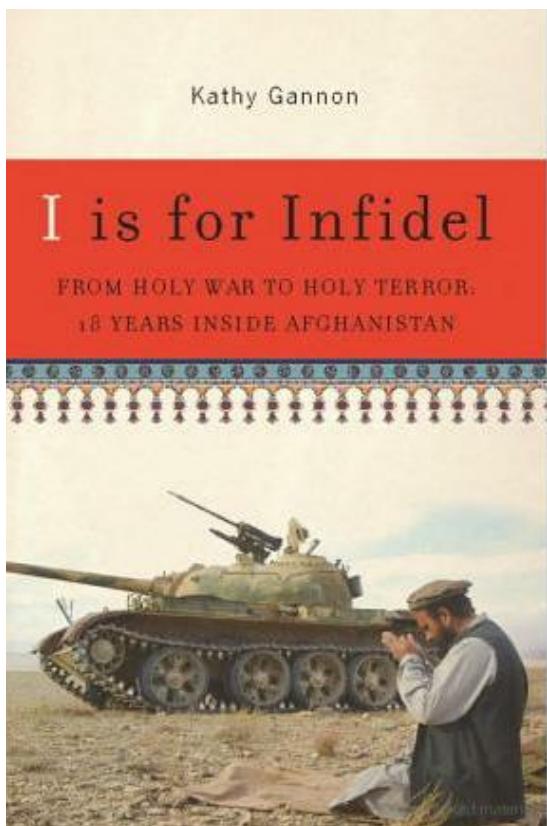
گروهک ستمی - پرچمی با نشانه بر جغرافیایی که جبهه نبود، هزاران سندي بر جا گذاشته اند که چه گونه با فریب روسان، آنان را وامی داشتند ضمن تعقیب سیاست زمین سوخته، عملاً پشتون سیزی کنند و به اثر این سیاست، هزاران قریه و صد ها روستا و ساحات پشتون نشین، به مخربه ها، گورستان ها و مکان هایی جا عوض کردند که مردم مظلوم ما در درگیری جنگ، در آن جا ها قربانی دادند. این بخش صفحات خونین و تراژیدی، هرگز ما را فریب نخواهد داد ادعاهای به اصطلاح ستم ملی گروهک هایی را پذیریم که در انواع تنظیمی و غیر تنظیمی، از فرهنگی تا بی فرهنگ، بیش از سی سال است به این کشور، خیانت می کنند و ضمن معرفی نمایشگاهی از خیانت ها و چپاول های خویش، خود را در بی خبری انداخته اند که شاید کسی متوجه نیست.

اتحاد شوروی را به جهنم فرستادیم و از شر حاکمیت ننگین کمونیستی و تنظیمی نیز رهایی یافتیم، اما آیا کسی می داند که حافظه‌ی تاریخی ما، آسیب دیده است؟

آغاز این مقاله برای تداعی در پی مداوای حافظه‌ی تاریخی است. اجحافی که در سالیان حضور شوروی در افغانستان، شاهد بودیم، نه فقط نسخه‌ی ستمی - پرچمی دارد، بل با نمایشی از چپاول ها و تحریک جهت افتراق فکری، نوع دیگری از خیانت به این

مملکت را به نمایش گذاشت که در بیش از ۱۶ سال حاکمیت پس از طالبان، سیمای بدتر کیب آن بود. هنگام مطالعه‌ی کتاب «اسنادی از سال‌های خون و خیانت جهادی» که سندی معتبر از مصیبت حاکمیت ننگین و چهار ساله‌ی ملا برhan الدین ربانی بود، در پایان آن، با معرفی کتابی به نام «I is for Infidel» (من برای کافر) از گزارشگر معروف دنمارکی، کتی گنن، که متاسفانه چندی قبل در حادثه‌ای در خوست مجروح و همکار عکاسش زنده‌گی خویش را از دست می‌دهد، مواجه شدم.





توضیحات پیرامون کتاب «I is for Infidel»، مرا در عمق رویدادهای خونین جهاد ضد روسان افگند و خیلی زود متوجه شدم خاینان ستمی - پرچمی در عملکرد افرادی از جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان، بی شرمانه ترین اعمال را مرتکب شده‌اند. گروه شکست خورده و جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت یا در واقع عقب نشینی (جمعیت - شورای نظار) با وجودی که به اثر توافقات تاریخی با شوروی در سال ۱۳۶۱ش تا پیمان جبل السراج و بالآخره حاکمیت ننگین ملا برہان الدین ربانی که روی روسان به

اصطلاح کمونیست را با ادعای وظایف انترناسیونالیستی آنان سیاه ساخت، از مزایای زیادی در حضور سیاسی، مستفید شده است و این مفاد در پی آمد حضور شوروی در افغانستان، چنان حاکمیتی شد که هیچ تفاوتی با قرائت روسان از عقب مانده گی و ارجاع نداشت.

روسان با خیانت آشکار به ایدیالوژی کمونیستی، چنان عناصر چپی، ستمی، تنظیمی و حزبی غیر پشتون را در زمامت افغانستان قرار دادند که در واقع با انحصار بیش از ۹۵ درصد امکانات ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله که از این میان بیش از ۵۰ درصد تجهیزات نظامی، تنها در اختیار گروه شورای نظار و جمعیت قرار گرفت، تاریخ افغانستان را در فرود دیگر، شاهد زیان هایی ساختند که هر چند در اختیار جناح های اقلیت های داخل افغانستان قرار می گیرد، اما نتیجه اش برپایی نمایشگاه چهار ساله ی بدترین حکومت تاریخ افغانستان(حاکمیت تنظیمی) بود.

طالبان، بساط حاکمیت ننگین را بر چیدند و مابقی تا زمان هجوم امریکاییان، در حال فرار و عقب نشینی که آن را مقاومت نام نهاده اند، حتی در مواضعی در کولاب تاجکستان، یکی پی دیگر، کوما گرفته بودند که متسافانه فرزندان مدارس(طالبان) فهم برخورد با جهان را از دست دادند و در نتیجه، چنان حاکمیتی را شاهد شدیم که از ساخت و ساز مجریان سال ها خیانت به افغانستان و ملت افغان، دیموکراسی ای بسازند که تجزیه و تحلیل محتوای آن، گاهی ما را در کارنامه های اعضای جنایتکار تنظیمی، زمانی در گرو حزب وحدت و زمانی در بستر شورای نظار می افگند و از همه بدتر، از زاد و ولد ناقلين بخاراي(ستمييان) تربيون و بنگاه فرهنگی درست گرده اند تا در نوع دیگر ادعای ستم ملي، اکنون

با نماینده گی از او فرزاده گان فقیر و بی چاره‌ی تاجکستانی و آخندان ولایت فقيه، بار دیگر برقصند که ما اهل هر میدانيم. بلی، رقاشه در هر میدانی می‌رقصد.

خانم کتی گن در کتاب «I is for Infidel»، استنادی ارائه می‌کند که چه گونه بخشی از اعضای جبهه‌ی ضد طالبان، با گزارش‌های نادرست، قواهی بین المللی را فریب می‌دادند تا در یک عملیات سیستماتیک، به ویژه پشتون‌های شمال را نشانه بگیرند و ضمن آوردن زیان به آنان، ناگزیر از ترک خانه‌ها و کوچ اجباری بسازند.

توضیحات کتاب «استنادی از سال‌های خون و خیانت جهادی» پیرامون کتاب خانم گن نیز می‌آورند که مقامات ناتو، ضمن تایید این که بارها از سوی بعضی افرادی جبهه‌ی ضد طالبان، فریب خورده‌اند، گزارش‌های اجحاف در برابر پشتون‌ها را تایید کرده‌اند؛ اما اگر به خاطر داشته باشیم، خبرها و گزارش‌های زیادی وجود دارند که در اوایل ریاست جمهوری حامد کرزی در یک مسیر نوسانی، بارها جرگه‌ها، محافل عروسی و اجتماعات پشتون‌ها، اشتباهًا بمباردمان شده‌اند. کسانی که در این مسئله حساس‌اند، حتی با انکشاف شبکه‌های اجتماعی، کوشیده‌اند روش‌نگری کنند حاکمیت بدقواره‌ای که جامعه‌ی جهانی از ترکیب جنایتکاران تنظیمی برای ما ساخته‌اند، چنان عناصر پلید دارد که حتی در همکاری با ماموران استخباراتی منطقه، پس از شرمساری شوروی و حاکمیت‌های ننگین کارمل-ربانی، هنوز از توهمندان نشده‌اند که پشتون‌ها، اجساد نیستند تا چند لاشخوار بی‌حیثیت، آنان را بخورند.

شناسایی تنی چند از تاجکستانی ها که تصویر دو تن آنان در صفحات فیس بوک افغانان، تبادله شد، نشان می دهد که هر چند در ظاهر، شاهد تعویض بودیم، اما در این نوبت که از تفصیل شوروی خبری نیست و جای آنان را طوالت جهانی گرفته است، فضای ناشی از هرج و مرچ جامعه ای که پس از دهه ای دیموکراسی، زمینه های منطقی خویش برای حاکمیت واقعی مردمی را از دست داده، نمی تواند در کوتاه مدت از مزیت حاکمیت توده ها، مستفید شود؛ اما مدخل های باز این پرویزن (غربال) حتی مشتی از هویت باخته گان آسیای میانه را نیز فرصت داده است تا در میان ادعای فرهنگی، افغانستان را بخشی از همان فراموشی ای بدانند که با بیش از صد سال تسلط روسان و شوروی ها در آسیای میانه، اینک با هویت «اوی دار»، زبان و فرهنگ روسی و تحریف تاریخ، معلوم نیست خودشان چه صیغه ای استند؟!

تصویر دو تاجکستانی دخیل در ماجراهایی که باعث آسیب ها جدی بر پشتون ها در افغانستان شده اند، مدت زیادی در شبکه های اجتماعی می ماند که شاید مشت، نمونه ای خروار باشد، اما رویکرد آنان در همدستی با عناصر داخلی که همانند گروههای ستمی - پرچمی عمل می کرد، بی شرمانه ترین جنایاتی اند که ظاهراً در مسرت خوشحالی از یک حاکمیت طفیلی و وابسته به منافع جامعه ای بیرونی، حافظه ای تاریخی خویش پیرامون «جنایاتی که فراموش شده اند» را از دست داده ایم.



در این شکی ندارم که در امر صلاح کشور خویش متفقیم عناصر خاین و آلوده، تصفیه شوند، اما حداقل این روند از جایی آغاز شود که شوربختانه، هنوز آغازی ندارد. ترجمه‌ی دری یا پشتوى کتاب «I is for Infidel» را به فرهنگیان با احساس افغان، پیشنهاد می‌کنم.

وقتی طرف مخالف ما تا مرز گستاخ و خودخواهی به نفع بیگانه می‌خورد، چاول می‌کند، خیانت کرده است و عقده‌ی حقارت دارد و حرف منطق نمی‌پذیرد، چرا در برابر آنان از ارزش‌ها و باور‌هایی صحبت کنیم که ولو جا افتاده، منطقی و اصیل اند، اما مخالف ما ظرفیت ندارد، بصیرت ندارد، سواد ندارد و خلاصه عزت و حیثیت ندارد تا اهل انسانیت باشد.

در مواجهه با افرادی که تمام باور‌ها و ارزش‌ها را فدای منافع غیر قانونی می‌کنند، دست به سینه ایستادن و از اتحاد و برادری

صحبت کردن، همانند صفحات، نشرات و کار فرهنگی- رسانه بی ای ست که وقتی بخواهیم در برابر کس یا کسانی حوصله کنیم، به اصطلاح شیرک می شوند و همانند رویاه ها، ادای شیر در می آورند. فقط بر ۱۶ سال اخیر کار فرهنگی- رسانه بی آنان در توضیح و تفسیر فرهنگ، تاریخ و سیاست افغانستان، نگاهی بیاندازید! حتی خلاصه‌ی این محتوا نیز اثبات می کند که هر آن چه برای انسانیت، فرهنگی بودن، مدنیت و فوق تاریخ، ادعا می کنند، خز عبالتی بیش نیستند که تنها کارنامه‌ی ننگین حضور سیاسی- اجتماعی آنان، چند نسل بعدی فرزندان درستکار و تحصیل کرده‌ی شان را سرافگانده می سازد.

جست و جو جهت دریافت و آشکارایی اسنادی که باعث روش‌نگری شوند، مهمترین رسالت در امر برقراری عدالت است. افغانستان با امن، مرفه و وحدت ملی، زمانی میسر می شود که دوسيه‌های خاینان را باز کنیم و در مجازات آنان، کوتاهی نکنیم. یادآوری:

معلومات بیشتر پیرامون کتاب «اسنادی از سال‌های خون و خیانت جهادی» از لینک زیر:

<http://pz.rawa.org/extracrimesbook.htm>

معلومات بیشتر پیرامون کتاب «I is for Infidel» از لینک زیر:
https://books.google.com.af/books/about/I_Is_for_Infidel.html?id=h64BZjkwN68C&source=kp_cover&hl=en

وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند!

وارونه نمایی واقعیت های افغانستان، پا به پای جریان های سیاسی بیش از سی سال گذشته، ترفندی بوده است که مستقیم و غیر مستقیم، جهت پشتون سنتیزی، به کار انداخته اند. حاکمیت ملا برهان الدین ربانی که بر اساس معاهده ای جبل السراج، چهار سال بسیار دشوار سالیان تاریک تاریخ افغانستان را بر ما تحمیل کرد، نه فقط بر اساس برنامه های بیرونی، طراحی شده بود، بل ناشی از توهمندی ها و کسانی بود که با فرار از واقعیت های افغانستان، فکر می کردند هر چه در مخیله ای شان گنجیده است، اعداد و ارقام و احصائیه ای واقعیت هاست.

در افغانستان، انکشاف تحولات و امواج سهمگین واقعیت ها (پشتون ها) هرگز اجازه نداده چند خیالباف عقده مند، حسابی در کشور باز کنند که بر اساس آن، تصفیه ای حساب با حضور تاریخی، تمدنی، فرهنگی و بسیار مهم پشتون های افغانستان باشد. در این مقاله کوچک، بر رویکردی تامل می کنم تا نشان دهیم، طرف مخالف ما در زمان وارونه نمایی واقعیت ها، چه گونه مدعای می شود و بی شرمانه وانمود می کند که نمی داند.

اگر چند سال قبل را به یاد داشته باشید، کریم خلیلی، معاون دوم حامد کرزی، در جلسه ای که آقای دکتور سید انورالحق احمدی صحبت می کرد، ناگهان در میان حرف او می دود و ادعا می کند که از صحبت هایش چیزی نمی فهمد. دکتور احمدی در آن جلسه به زبان ملی و رسمی پشتو صحبت می کرد. این رویکرد را در جا های مختلف دیده ایم و بسیار شنیده ایم که کس و کسانی

وانموده کرده اند، ما پشتو نمی دانیم! با وقوف از آدرس های مدعی «پشتو نمی دانیم»، زود آشکار می شود که طرف، چه کسی است؟ اما بررسی کوتاه و زبان شناسانه‌ی پشتو، کمک می کند: پشتون ستیزان در افغانستان، افراد بسیار بی شرم، هتاک و گستاخ اند.

زبان پشتو، همانند زبان دری، از زمانی که با پشتوانه‌ی حضور پر شکوه پشتون‌ها از اوخر قرن ۱۴ میلادی در هند، جولانگاه سیاسی می یابد، از آن زمان تا کنون، بیش از ۶۰۰ سال است در منطقه‌ای به پهناهی جغرافیایی که از هند تا آمو، شمال و جنوب اند و از کشمیر تا اصفهان، شرق و غرب می شوند، فرهنگ و زبان پشتون ها را معرفی کرده است.

این زبان (پشتو) همانند زبان دری، دچار پدیده‌ی تداخل و اژه‌گانی از زبان‌های دیگر است. اگر حروف ربط، پیشینه‌ها و پسینه‌ها را در آن پشتو بدانیم، بخشی از بدنه‌ی لغوی زبان پشتو، با دربرگیری لغات وافر عربی، ترکی و دری، شامل و اژه‌گانی است که از زبان‌های چون انگلیسی، وارد این زبان شده اند و بسیاری از کلمات متداخل در زبان پشتو، پس از آن که دچار تحول آوایی می شوند، صرف با تغییر نسبی شکل نشان می دهند زبان پشتو، پس از کلمات سره اش که از نگاه افاده بسیار جا افتاده و مفهوم اند، زبانی است که در چهار چوب خود، بخشی از و اژه‌گان وافر زبان‌های دیگر را منتقل می سازد. بنا بر این اگر فهم ما به زبان‌های دری، عربی و ترکی، از وترت و اژه‌گان متداخل این زبان‌ها، فهم دری، عربی، ترکی و سایر زبان‌های دچار تداخل و اژه‌گانی را سهل می سازد، زبان پشتو نیز با بهره از و اژه‌گان زبان‌های معروف چون عربی و ترکی، به راحتی مفهوم می باشد. شاید

شیوه‌ی نگارش پشتو سهل نباشد، اما مکالمه و فهم در این زبان برای کسانی که دری، عربی، ترکی و زبان‌های متاثر از عربی را می‌دانند، هرگز دشوار نیست.
به چند نمونه‌ی محدود زیر که گزیده‌ای از صد هایند، توجه کنید:

جای = خای

سحر = سهار

شاد = بنا

موش = مورک

پشک = پشو

آشکار = بنکاره

آب = اویه

سپید = سپین

زنجير = زنجیر

شایسته = بنایسته

رنجور = رنخور

سفارش = سپارښته

شهر = بنا

روشن = روښان

خلق = خلک

صلح = سوله

قاشق = کاشوغ

به صد‌ها نمونه از چنین کلماتی وجود دارند که در کنار کلمات مستعمل زبان‌های عربی، ترکی و دری، صرف با تحول شکلی و آوایی، همان معانی را افاده می‌کنند که در زبان‌های دیگر به شکل دیگر اند.

افزون بر نمونه های بالا، واژه گان وافری وجود دارند که در تداخل واژه گانی، کاملاً به همان صورتی تلفظ می شوند که مربوط یک زبان خاص باشند. مثلاً کلمات علم، دین، مذهب و...، به ویژه لغاتی که از زبانی عربی باشند، به استثنای بستن جمع خاص پشتون و دری، با همان تلفظی در دری و پشتون مستعمل اند که در زبان عربی می باشند.

می خواهم به وضاحت بگویم در جغرافیای افغانستان در هر کجایی که طرف، باسواند و تحصیل یافته باشد، طفره رفتن در برابر زبان ملی و رسمی پشتون را یک حرکت بی شرمانه تلقی کنیم. بدون شک، این رویکرد، مانده از میراث تعصب قومی پدیده ی ننگین ستمی گری است که با بیش از نیم قرن عمر، پتیاره و فرتونی را ماند که همانند عقلش، شرم و شرافتش نیز زایل شده است. وارونه نمایی واقعیت های پشتون ها و زبان پشتون در افغانستان، از اصول اساسی تفکر ستمی گری است تا مدعای خودشان را به بهانه ی همه گانی بودن فرهنگ و زبان به اصطلاح فارسی در حالی نهادینه کنند که تینده ی درهم ریخته ی فارسیسم، معلوم نیست چند مادر و پدر دارد؟

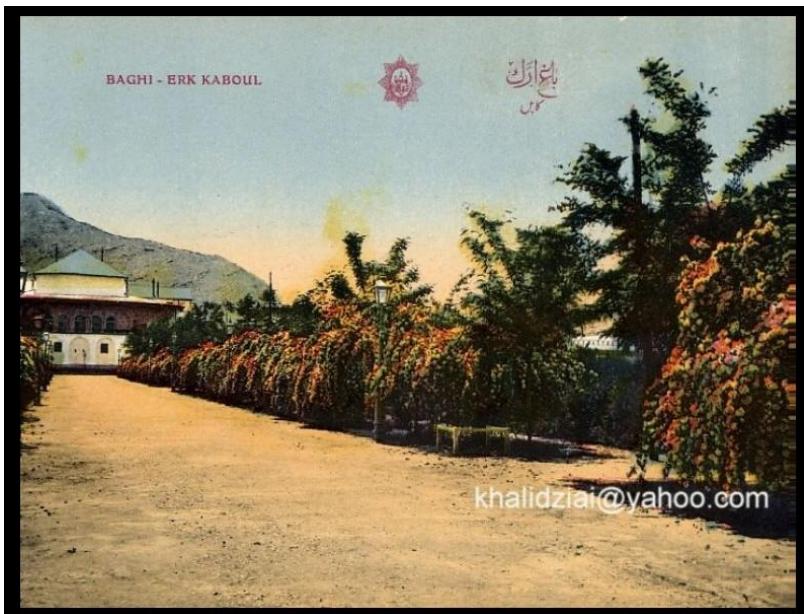
من از تمام پشتون ها می خواهم اگر نیاز احساس کردنند تا به زبان پشتون سخن بگویند، از این کار مضایقه نکنند. اگر یک روستایی بی سواد غیر پشتون می تواند در دورترین ماوای این سرزمین، چه در شرق، چه در غرب یا شمال و جنوب، زبان پشتون را بفهمد، بدون شک لشکریان مدعی دانش و سواد در شهر ها، بهتر و خوب تر می دانند.

سیمای خوش کابل

اعلیٰ حضرت تیمور شاه ابدالی(رح) با انتقال مرکزیت امپراتوری افغان به کابل، فصل دیگری در این شهر گشود که خاطرات خوش پرداخته های تاریخی، عمرانی و ادبی آن، کابل جان افغانان است.

کابل ما، نماد ملت ماست. در این شهر، از هر هویت و تبار قومی زیست کرده ایم و تفاوت های منطقه یی، لهجه یی، فکری و سمتی ما تا زمانی که بازار سیاه دروغ و تزویر(هفت ثور) بازار های مکاره ی بعدی خویش(هشت ثور) را نگشوده بود، تنوع تباری و هویتی ما در رگه های افغان زمین، ما را در کالبد این جسم مقدس (افغانستان) در کنار هم، مزج بیشتر داده است.

در یادداشت های کوچک این نوبت، تصاویری از کابلی را تقدیم می کنیم که ماوای روزگاران خوش پایتخت نشینان را در خود، حافظه ی روشن و تاریخی ما کرده است که یک سده قبل در جاهی قرار داشتیم که هرچند با گذار از حوادث روزگار، وقه دارند، اما تا زمانی که باز تکرار می کنم «گذاشتند» و خوداختیار بودیم، کارنامه ی ارزنده ی فرهنگی - مدنی ما در برپایی آبادی هایی بود که اگر امتداد می یافتد، از مشغله ی مردمان آسیب دیده، فقط دل بستن به ساخت و ساز شهر ها و شهرک های کشور هایی نبود که با وجود بنا ها و شان آسمان خراش ها، سهم مهاجران، کار دون است.

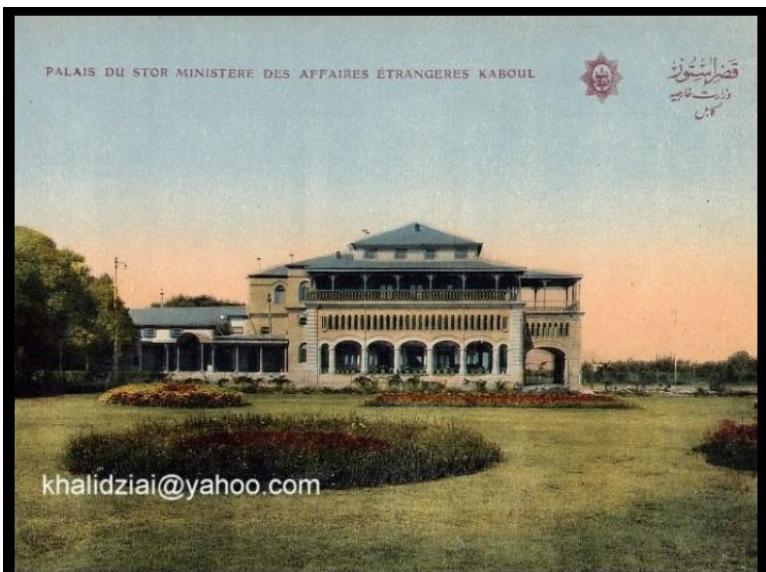




۴۳ / افغان زمین



khalidziai@yahoo.com



khalidziai@yahoo.com

دری، نامِ جهان شمول برای افغانان

(استقبال از مشی بسیار ستودنی بی‌بی‌سی
با اختیار نام دری برای افغانستان)

با توفيق پروردگار و همت انجمن نشر دانش (دانش خپرندويه تولنه)، انتشار کتاب «دری افغانی»، واکنش منطقی در برابر ستزی بود که به ویژه در چند سال اخیر در برابر افغانستان و افغانان، به نمایش گذاشته بودند.

افغانستان ستیزان، خیلی کوشیدند و آنmod کنند نام «دری»، ساخته و پرداخته‌ی به اصطلاح خودشان «قبیله سالاران» است، اما روسیاهی شان زمانی تیره‌تر می‌شود که ارجاع به منابع و گنجینه‌ی های ادبیات کلاسیک، به وضاحت بازگو می‌کردند، دری-نه فقط زبان است - که حاوی فرهنگ مردمان این سرزمین نیز می‌باشد.

در این که کلمه‌ی فارسی (پارسی) به گونه‌ی غلط معروف در جامعه‌ی ما جا دارد و متاسفانه حتی در چند دهه‌ی قبل، کتب درسی نیز مزین به این غلطی بودند، نه حر斐 داریم و نه تعصب می‌ورزیم، اما اهمیت بحث دری-فارسی، زمانی بیشتر می‌شود که در جغرافیای سیاست زده‌ی منطقه‌ی ما، پدیده‌ی سیاست، تیغ دو سره است و هر که غافل شد، کله‌ی عقلش زایل می‌شود.

ما در بحث ادبیات و فرهنگ، با وجود دست بالای دری، هرگز منکر نشده‌ایم که با تحریف، داستان و درونمایه‌هایی هم شکلی به نام فارسی نیز تولید کرده‌اند؛ اما آیا این درست است که خاموش بمانیم و هیچ نگوییم!

تفکر فارسیسم، زمانی که از آدرس ایرانی وارد می‌شود، نه فقط حرمت و شانی برای ما قایل نیست، بل چشم سپید و دیده

درایی است که می خواهد بگوید این جا (افغانستان) سهم من است و از مدرک این هجوم فرهنگی، افتراق فکری ما شدت می یابد. اگر به این دلیل، همواره توجیه می آورند که بحث زبان، گستره‌ی فرامرزی دارد، پس چرا هیچ نشانه‌ای از ارزشی نمی‌یابیم که وقتی وارد جغرافیای ایرانی شود، اکثراً طفره می‌روند که گویا نظامی، حافظ و سعدی، هیچ شناختی از دری و نام آن ندارند!

می خواهم به ساده لوحان بگویم: شما، هرگونه‌ای که دوست دارید، این زبان (دری) را نشخوار کنید! اما جای خالی مقوله‌ی سیاسی افغانستان که بیش از سی سال است در دیگر جوش ایدیالوژی می‌جوشد و از بخار آن، گاه تفت کمونیسم، گاه تنظیمی و گاه دیگران بیرون شده‌اند و در بیش از یک دهه‌ی گذشته (حاکمیت کرزی)، جمعه بازار باز کردند هر کی خریدار و مشتری است، خود داور و بانی است و در هرج و مرج این آشوب، همه‌ی ستون‌های برپایی این ملت (تفکر ملی) در حال ریزش‌اند، خوب است بر این نیز بیاندیشیم که اگر دری یا فارسی، فرا منطقه‌ی است، افغانستان- جغرافیایی دارد با خطوط واضح سیاسی که حتی اگر دو دری شناس هم‌ردیف ایرانی و افغانی در کنار هم در یک جمع خارجی، شانه دهنند، باز هم مقال سیاسی ایجاد می‌کند ریخت و پاش نکنند.

در واقع خطی که از مسیر افغانستان، تخیل ستمیان و دشمنان ما را برای وصله‌ی تاجکستانی و ایرانی مشخص می‌کند، بر روی کدام عناصر، خط کشی می‌شود؟ آیا ادعاهایی فرهنگی، زمینه‌هایی نیستند که در ۱۶ سال گذشته، بر روی آن‌ها، انواع تربیون، حوزه، دانشگاه و رسانه ساختند و هر کدام، ساز فارسی می‌زنند و حرمتی

قابل نمی شوند. بنا بر این، این ها عالیم و نشانه های واضح حرص و آز اند که وقتی در افکار و اذهان راه یافتند، همانند مثال هایی منطقه یی و جهانی، مردمان و ملت هایی را به جان هم می اندازند تا در زمان فراموشی تاریخ، از یاد ببرند: این فقط خلط و همپذیری بود که گذشته ی تاریخی و میراث های آبایی شان را ساخته است. طی چند سال اخیر، بسیار کوشیدند نام دری را به بهانه های بسیار حذف کنند، اما حضور تاریخی این نام و پشتوانه های ادبی، اجازه ندادند حذف شود. آنان می خواهند با بدیل آن به غلط معروف (فارسی) که ارز قابل ملاحظه دارد(پول ایران)، بازار های فرهنگی منطقه را بخند و زور می زنند تا از این رهگذر، افتراق فکری مردم ما را در حالی حاد بسازند که خالیگاه تعاریف سیاسی افغانستان، همانند غربال، هزار سوراخ دارد و هیچ روزی نیست که سیاستگری از این سرزمین، برای این که متکا ندارد ماهیت مقوله ی منافع ملی ما چیست، هرازگاهی عضو آی. اس. ای و گاه دستار پوش ولایت فقیه و یا هم نماینده ی منافع یک کشور دیگر را در حالی در آغوش کشد که آنان وظیفه دارند ما را برای منافع خودشان، تول(وزن) کنند.

صد ها رادیو و تلویزیون، صد ها مرکز علمی و فرهنگی، ضمیمه ی صد ها نشانی دنیای مجازی(وب سایت ها، وبلاگ ها و ...) وقتی پیرامون افغانستان نشرات کنند، زمانی که سهم پشت، پایان می یابد، صورت ما را با زبان و با نام دری، ترسیم می کنند. دقت بر این مسئله، همان قدر مهم است که مشاهده می کنیم دشمنان ما با دیدگاه قباله یی می کوشند کلمه ی «خراسان» را بدیل بسازند تا صاحب خانه(افغانان) در جایگاه کرایه نشین یا اهل

گرو(ناقلين بخارا) قرار گيرند.

کمترین بی توجهی در قبال نام دری، معادل خیانت است. وقتی فرهنگیان تاجک، اوزبیک، هزاره، پشتوون و ... در دهه ۶۰ میلادی تعهد کردند از سیاست های دولت در قبال احیای این ارزش تاریخی، حمایت کنند، مسئله فقط تحمیل نبود؛ چه پس از پایان سلطنت، جمهوریت و زعامت های بعدی، حتی تا پایان طالبان، نشان دادند فرهنگیان افغانستان، از هر گروه و تباری که بودند، با وقوف بر اصل مسئله و مقال سیاسی، پا به پای هم، از نام دری حمایت کردند و بخشی از کار های مهم فرهنگی و ادبی خویش را با این نام اصیل، مزین می سازند.

در این روزگار تلخکامی و محرومیت که از تصادم با تمام دنیا، فهم سیاسی چند صد بُعدی را بررسی می کنیم و دستگاه فکری ما از قواره‌ی زار نهاد های فرهنگی ما پیداست، بسیار شرم آور و ننگین خواهد بود آن چه را سهم پُر ارج افغانان تاجک، پشتوون، اوزبیک، هزاره و ... است که برای مستقبل این سرزمین، به ویژه با ارزش های چون نام دری، حفظ کرده بودند، در حالی حاشیه یی بسازیم که سهم خود ما به خاطر دفاع از مسئله‌ی افغانستان و افغان، در حد توجیه معارضت دشمنانی می ماند که با هر روز کار فکری و قلمی، می کوشند خطوط درز و نفاق این سرزمین، بیشتر شوند.

هر چند راه دراز باقی سست تا نام زیبای دری، زیب گفتار عام شود، اما رعایت آن در عصری که بر اساس سند، نتیجه می گیرند، خیلی مهم است. پس اگر غلطی می کنیم (به نام فارسی)، غلط ننویسیم. نقش نام دری در رسمیات و کار قلم ما، بهترین ادله جهت بقای منافع ماست.

یادآوری:

جهت آگاهی بیشتر از مفاهیم زبان شناسی، تاریخی، محتوایی و نزاکت های افغانی نام دری در افغانستان، تحقیقات و نوشته هایی دارم که از جمله مطالعه‌ی نوشته های «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!»، «هزار سال نام دری»، «اصطلاح مضحك پارسی دری» و «نام دری در نشرات قدیمی افغانی» را سفارش می کنم. این ها در دنیای مجازی افغانان شناخته شده و قابل دسترس اند.

شرح تصویر:

صفحه‌ی بی‌بی‌سی دری در فیس بوک. پس از تغییر اسم این صفحه به بی‌بی‌سی دری، موج گسترده‌ای از شادمانی و مسرت افغانان باعث شد ظرف فقط چند روز محدود، هزاران تن دیگر این صفحه را لايك کنند. ممکن است این روند، صفحه‌ی دری بی‌بی‌سی را به زودی به صفحه‌ی میلیونی مبدل بسازد. با وجود مخالفت گروه‌های، چهره‌های کریه افغان ستیز و خود فروخته گان داخلی، مسوولان بی‌بی‌سی دری نیز از گسترده‌گی استقبال افغانان ما هیجانی شدند و در پستی در این صفحه، از قلم گوینده‌ی با تجربه‌ی ما، خانم مینه بکتاش، از تمام افغانان، تشکر کردند.

بر اساس حساسیت موضوع، از هموطنان می خواهیم از بی‌بی‌سی دری حمایت کنند و نیز از دولت افغانستان می خواهیم با ارسال نامه‌ای به بی‌بی‌سی، رسمًا از این شبکه‌ی جهانی، ستایش و تشکر به عمل آورد.

دولت افغانستان بر اساس منافع ملی ما مکلف است با پی گیری

قضیه، به سایر آدرس های دنیای مجازی و رسانه بی مراجعه کرده و در نمونه هایی که باعث سوء استفاده ای فرهنگی و سیاسی می شوند مانند رادیو RFE فرانسه که زیر نام فارسی، برای افغانستان نیز نشرات می کند، رعایت اصل نام دری را به لحاظ و جاهت بین المللی افغانستان، پیشنهاد کنند.

خوب شختانه به اثر عکس العمل های منفی ستیمان، سقویان و باند شر و فساد، حساسیت مردم جهت حمایت از شبکه بی بی سی دری، به رستاخیر بزرگ ملی، مبدل می شود.

نی فارسی، نی پارسی، فقط دری! استاد خلیلی:

من دری گوییم دری آن من است
این زبان، ارث نیاکان من است

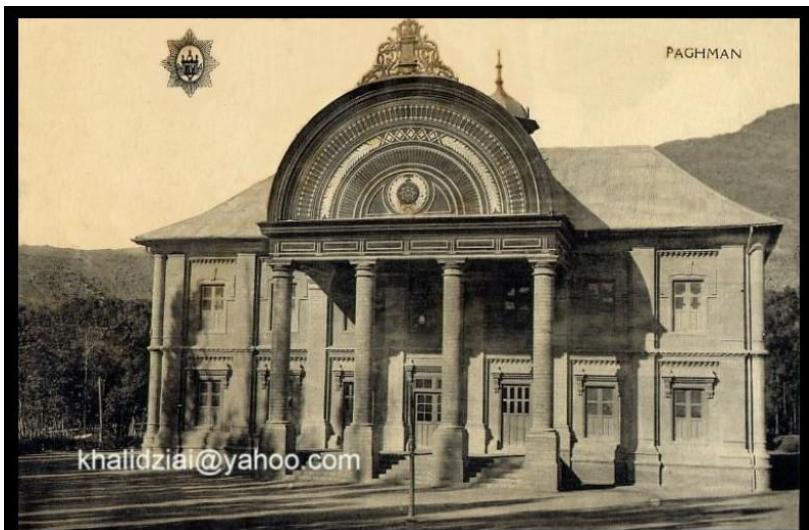
The screenshot shows the BBC Dari Facebook page. The main feed displays a large photograph of a busy newsroom with many journalists at their desks. To the right, there's a sidebar with the BBC Dari logo and some navigation links. The page has a significant number of likes and is categorized under English. A post from a user named Mustafa is visible, containing Persian text. The overall layout is typical of a social media platform.

پغمان و بنا هایش

دره‌ی پغمان در نگرش عوام‌ما، پدیده‌ای از امتداد زیبایی‌های طبیعت در گوشه‌ای از افغانستان است. کابل نشینان که از یک صد سال قبل تا کنون عادت کرده‌اند فراغت‌های خویش را در بستر و طبیعت خوش پغمان نیز سیر کنند، با دریافت شادابی و گوارایی آب و هوای پغمان، اما بسیار نمی‌دانند که این شهر ک زیبا، از امارت امیر آهنین پنجه‌تا پایان سلطنت شاه امان الله، ساخت و ساز هنرورانی را نیز بر زیبایی‌های خویش توأم کرده بود که اگر مصایب سالیان هرج و مرج اجازه نمی‌دهند اصل یادگاران آن‌ها را احساس کنیم، تاریخ تصویری افغانستان، مزین با بنا‌ها، قصر‌ها، ویلا‌ها و آبده‌هایی است که پغمان زیبا در دل زیبایی‌های طبیعت خویش جا داده بود.

در این تأمل کوتاه، مجموعه‌ای از تصاویر بنا‌های زیبا و تاریخی پغمان را معرفی می‌کنیم که با زیبایی سبک معماری اروپایی، چهار گوشه‌ی طبیعت زیبای پغمان را خط کشی کرده بودند و سوگمندانه اگر اکثراً ویران شده‌اند یا وجود ندارند، اما شواهد تاریخی آن‌ها بازگو می‌کنند:

هرچند در دشواری‌های تاریخ معاصر، آسیب دیده ایم، اما تا زمانی که اختیار این کشور در دست فرزندان خودش بوده است، هیچ برده‌ای ندارد که عاری از ابتکار عمران و سازنده‌گی باشد.

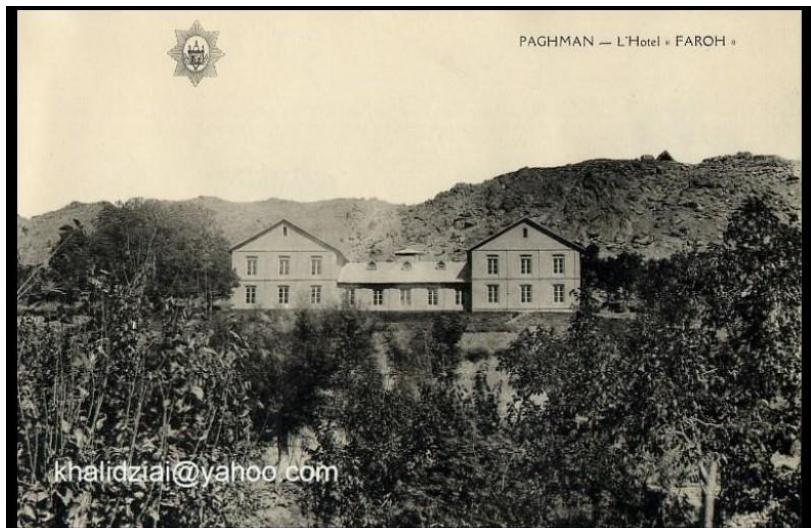




Un Magasin à PAGHMAN







سرخورده و سرافکنده

هفده سال پس از هجوم امریکا به افغانستان، فرصت ها در عکس قضیه، دشمنان تحریک طالبان را شانس دادند با هجوم ملخ وار به امکانات شهر ها، ضمن تنفس آزاد، از منگنه ی سوراخ ها و حفره های جبهه ی به اصطلاح مقاومت، به نحوی در شرکت سهامی حکومت افغانستان، تحمیل شوند.

بازیگران بدترین تاریخ معاصر(حاکمیت تنظیمی) در ساخت و ساز دیموکراسی وارداتی، ارکان و ستون های حقوق بشر، آزادی بیان و بنایی معرفی می شوند که در طول تمام این کمیدی، مدافعان جهانی حقوق بشر و آزادی نخواستند بفهمند از دو سوی بحران افغانستان که یکی به بهانه ی مؤتلف القاعده، به جای سوراخ نشینان کوه ها، از ارگ به مرگ محکوم شد، در کدام تجربه ی مدنی جایز بود کسانی جای طالبان را بگیرند که در چهار سال، دمار از هستی افغان ها درآورده بودند. از همه بدتر، مجریان اغراض همسایه گان در زمینه ی دیموکراسی مورد حمایت غرب با مدعای ایرانی و روسی، به درستی تفهیم می کنند کسانی که از همراهی با سربازان امریکایی تا حد صفاکار، خانه سامان و خدمه، شان خویش را نمایش دادند، اگر از باد پول های جهانی شتاب می گرفتند که آرمان دل بکشند، در نبود شعور سیاسی- ملی که در بحران جهاد افغانستان در تنوع تنظیم ها، به جز افغانستان، افغان ها و منافع ملی ما، هرگونه ی تعهدی را امضاء کرده بودند، بهتر نبود از سطح خدمه و عمله ای که از چنگال طالبان، نجات داده شده بودند، در حدی به جاه می رسیدند که اگر ماندند و از فرصت نو، زنده گی یافتند، هرگز لازم نبود جای آنان در معز استخوان نظام،

به اندازه ای به عفونت بکشد که از نحوه‌ی وابسته گی‌های شان به بیگانه، تکنوکراتان افغان، در چهار راه برخورد با دنیا، هنوز نمی‌توانند از سطور اول پاراگراف مشی خارجی ما به صفحه‌ی دیگر، صعود کنند.

هرچه باشد، خصوصیت مکتب افغانستان (موقعیت جغرافیایی و دموگرافی)، درس‌هایی تهیه می‌کند که در مولفه‌های اجباری آن، مخالفان، به سرخورده گی و سرافگنده گی نیز می‌رسند؛ زیرا می‌بینند کشور‌های پیرامون با تعریف منافع ملی-رژیم‌ها، بر مجموعه‌ی مزدور، به اندازه‌ای قابل اند که به نفع شان باشد.

سقوط طالبان، هرگز به معنی نفی آن واقعیت‌هایی نیست که وقتی مخالفان آنان به شهر‌ها و انحصار قدرت روآوردند، یاد ما برود ملا ربانی با گروهک شر و فساد در لویه جرگه‌ی قانون اساسی با فهرستی از بازیگران وابسته به ایران و روسیه، زور می‌زدند با افزایش رقم امضاء، طرح تعديل نام افغانستان در شرایطی رقم بخورد که پس از آن همه بحران، چنین نیتی برای تداوم بحران بود؛ هرچند گروهک شر و فساد با ارائه‌ی طرح خجالت آور خود شرمسار شدند، اما حضور نحس آنان در انحصار پست‌ها و چپاول دارایی‌ها در حالی به دهن کجی در برابر غریبان برخاست که از خیرات حضور آنان می‌خوردند و ابقاء می‌شدند، ولی رشته‌ی مودت را به تاریخ ولایت فقیه و حریف به ظاهر پیشین (روس)، بسته بودند.

در طول ۱۷ سال گذشته، رفت و آمد‌ها با توجه بر ایجاد ذهنیت‌های ضد افغانی، به خصوص ضد پشتونی، مخالفان داخلی کشور را نامید می‌سازند که می‌نگرند با وجود اغماض و ضیاع حقوق بزرگ‌ترین واقعیت افغانستان (پشتون‌ها)، دوستان خارجی در

سیاست گذاری های افغانستان، از واقعیت ها چشم پوشی نمی کنند.

حرمان از تغییرات بنیادی خواست گروهک ستمی- سقاوی که با نمونه‌ی روسی اش (تجاوز شوروی) نیز به یاس مبدل شدند، این قشر را در موقعیت انحصار گر، چاول کننده و ضایع کننده‌ی صد ها فرصت مصالحه‌ی ملی، با گرایش به استخبارات منطقه در سیمایی نشان می دهند که اگر شعور پایین شان، آزمون اعتماد را صفر می سازد، دل خوشی ها در پیوستن به ائتلاف های منطقه‌یی ضد افغانستان، زمانی به سرخورده گی و سرافگنده گی آنان رسیده اند که دیگر هیچ ادبیاتی قادر به تعمیم غلط فهمی در میان پیروان انحراف نیست.

یادم می آید وقتی معاون بارک، او باما، طالبان را قضیه‌ای مجزا از القاعده اعلام کرد که دشمنان امریکا نیستند، رسانه های وابسته به گروهک شر و فساد، زور می زدند با تاویل سخنان او، خطر این سیاست را برای عاقبت شوم خودشان، وارونه کنند. افراد وابسته به آنان، ده ها بار در میز گفت و گوی غربیان نشسته اند. نمونه‌ی روراباکر، اگر استثنای دور از رسمیات امریکا بود، با طرح این که مدعیات گروهک های ضد افغانستان بر اساس اندیشه‌ی ستمی گری، واقعیت های خراسانی - پارسی اند، با طرد دوستان بین المللی، استفاده‌ی ابزاری در سطح حکومت را به مصیبت نظام ناکارا و بسیار سیاسی مبدل کردند که هر کی پشتون نباشد، فقط می خورد و چور می کند و این خیانت ها از برکت خارجی ها نیز می داند.

افت افغانستان در مثال گرایش های افرادی که با تحمیل بر سیستم، هزاران نوع خیانت کردند و اما عاجز از درک موقعیت و سیاست ها، اینک در نوبت تحويل گیری طالبان از سوی ایران و روسیه، به چنان سرخورده گی و سرافنگنده گی رسیده اند که توجیه آن در فضای مجازی بیداری فکری، درز و شقاق را هرچند به نفع افغانستان، اما در میان آنان انداخته است.

خوانش و نگرش متن و سیمای سرخورده گان و سرافنگنده گان، لذت بخش و خوش است. این سقوط کمک می کند در کشوری به تعديل افکار باطل خویش پردازند که در موضع تاریخ، فرهنگ و حضور سیاسی چهل سال، زمانی که ارزشمندی های شان به صفر تقرب می کنند، بایسته است در تبیین ناهنجاری هایی که می کنیم، به این نتیجه برسند که اگر خیری از حضور سیاسی به اصطلاح هژمونی گروهک ها متصور نیست، حداقل با آن چه به دست آورده اند، ولو ناروا، حرام، زیاده و با اجحاف بر دیگران، در میزان سیاست های بیرونی بدانند که اگر روزی تمویل می شدند و پیروان بیگانه در جهاد و مبارزه ای افغان ها شدند، قیمت آنان نیز چیزی بیش از نرخ مزدوران و مزد بگیرانی نیست که در زمان نیاز استخدام می کنند و نوع سیاسی آن، برپایی محافل، حرکت ها، احزاب و جریان هایی است که مانند گروهک های داخلی افغانستان، پس از تاریخ مصرف، آب دهن می شوند و بر گندی که زده اند، می اندازند.

خوب است در زمینه ای که در هرج و مرچ آن، به نان و نوایی رسیده اند، حداقل برای حفظ مادیات ناروا، در حالی به این کشور خیانت نکنند که با تشدید بحران داخلی که بر اساس شعور پایین شان ایجاد می شود در پی آمدی که هر آن صاعقه خواهد شد، از

مفادی محروم نمانند که اگر سهم افغانستان و ملت افغان را نبخشیم، دوستان خارجی باید قبول کنند و پاسخ دهنده در کدام بند، فقره و ماده‌ی دیموکراسی غربی، اجازه است برای ساختار بنیادین و محکم، از مواد و مصالحی استفاده کنند که در کنه بازار بحران افغانستان، هیچ نامی جز خاین، قاتل، تنظیمی، فاسد، جناحیتکار و مزدور ندارند. اگر تاریخ چهار ساله‌ی حاکمیت ملا ربانی، چیزی بیش از نخبه گان موصوف(بالا) دارد، نشان دهنده تا از میان سرافگانه گان کنونی، مشخص کنیم.

سرخورده و سرافگنده، دو مشخصه‌ی بارز کسانی اند که یادگرفته اند برای منافع شخصی، قومی، تنظیمی حزبی و بیگانه، افغانستان را فراموش کنند، اما شوکه می‌شوند که می‌بینند تعریف منافع بیگانه، تاریخ مصرف آنان را مشخص کرده است.



بیداری

منظور پشتین در منتهای صبوری یک ملت، در پاکستان، صدا شد. تکان این بیداری، زود به اعمق سرزمین هایی سرایت می کند که در تاریخ شبه قاره، اگر جایی برای نگ و نام باقی مانده بود، بدون شک پشتونخوا بود.

میلیون ها مردم دریند در حصار پاکستان، زمانی بُریدند که در هفتاد سال تاریخ پاکستانی، شان آنان، عقده‌ی حقارت مزدورانی است که به افتخار از خدمت نیا و اجداد خویش به انگریز، یاد می کنند.

شارد کد جمهوری اسلامی کذایی، هرچند مفاد مقطوعه بی داشت، اما به معنی تداوم رنج های مردمی که بیگانه را نمی خواستند، میلیون ها پشتون و بلوچی را عذاب می دهد که می بینند در نوبت سیاسی جمهوری اسلامی، پذیرفته نمی شوند.

وقتی امواج خروشان حامیان پشتین، پشت پاکستان را به لرزه درآوردند، درک این تکان، فراتر از باور هایی رفت که گمان می شد یک حقیقت تاریخی در یک واحد کذایی، تحلیل رفته است. نارضایتی و آزرده گی، به جمع جوانی افزود(منظور پشتین) که با داعیه‌ی برحق قومی، به نام «آرمان» به قربانگاه رفته اند. هراس وارثان انگریز که از آن تجربه‌ی پلید تاریخ به مکاره گی روباه می مانند، اما در روزگار دهکده‌ی جهانی، نمی توانند فجایع را کتمان کنند.

دست و پاچه گی در زمانی که در بازار آزاد افغانستان، روی القاعده، طالب و دعش چنه می زنند، صدای تحریک تحفظ

پشتون، مرجعانی را به خود آورد که به بلندی های افغانستان، چشم دوخته اند.

شهید آرمان لونی در میدانی قربانی داد که شاید بزرگ ترین آزمون واحد سیاسی - کذایی جمهوری به اصطلاح اسلامی پاکستان باشد. ترور مبارزان پشتون و بلوچ، صدایی را خاموش نمی کند که میلیونی شده است.

تشکیل پاکستان و حریه‌ی اسلام سیاسی، اگر بغرنجی بود که با فاجعه‌ی تجاوز شوروی به افغانستان، سرنوشت میلیون‌ها پشتون را مکدر کرد، اما در روزگار تعلق، تکالوژی و ارتباطات، به اکناف جهان رسیده است. زمان حال ما، با خصوصیت تنویر، از مرزهایی گذشته است که در جغرافیای ما، حتی از حصار سیاه پاکستان می گذرند.

شاگردان متعصب مکتب انگریز در هفتاد سال واحد سیاسی پاکستان، هفتاد بار تحول کرده اند و توان ندارند در سلاح خانه ای که به نام جمهوری به اصطلاح اسلامی ساخته اند، تمام ستم رسیده گان را هلاک کنند.

شهادت آرمان لونی، روی رگ های عصب میلیون‌ها پشتون و بلوچ، صورت گرفته است. شک نداریم که منظور پشتین، آخرین هدف ترور خواهد بود، اما آرمان های داعیه‌ی برحق در روزگار جهانی شدن، درد های مردمی را مداومی کند که کار خود شان را کرده اند.

آزده گی از ستم ملی پاکستان، مردم را بیدار کرده است. پشتون های جغرافیای ستم، هر چند در جبر تاریخی، در حصار هویتی

مانده اند که ریشه ندارد، اما هفتاد سال پس از تزویر سیاسی، کاسه‌ی صبر ندارند.

سعی مذبوحانه برای حذف جوانان شجاع پشتون و بلوج که پاکستان را سرنوشت مکدر خویش می‌شمارند، صدایی را خاموش نمی‌کند که میلیونی شده است. حامیان منظور پشتن در فراسوی مرزهای افغانی نیز بسیج می‌شوند.

در تنابع چهل سال بحران افغانستان که از اجحاف بر پشتونخوا نیز منشه می‌گیرد، افق‌هایی به چشم می‌خورند که باید در نبایسته های ملاحظه‌ی سیاسی از وحدت غافل شد.

آرمان افغانستان بزرگ، اگر فقط ایده‌ی شریف میلیون‌ها مردم است، روزنه‌ی این حقیقت بزرگ نیز می‌شود که هویت مشترک، میلیون‌ها مردمی را تشویق می‌کند که با درک هم‌دیگر، خانه‌بسانند. این خانه، سیاسی یا فرهنگی، اما روی ارزش‌هایی استوار است که مردم از شناخت یکدیگر یافته‌اند.

در قربانگاه نو، شهادت آزادی خواهان، فراتر از شهادت آرمان لونی نیز خونین خواهد شد، اما در زمینه‌ی سرخ آن، مردمی تحریک می‌شوند که در دومین تجربه‌ی بزرگ تاریخ پشتون‌ها و بلوج‌ها در واحد کذايی جمهوری اسلامی پاکستان، تحریک تحفظ آنان شده است. آرمان لونی، آرمان میلیون‌ها مردمی است که در درس‌های شهادت، بیشتر می‌آموزند.

تتگنای بازیگران سیاهکار سیاسی در جغرافیایی که ارمغان هفتاد سال تاریخ آن، حتی کسب درآمد از شان میلیون‌های مردمی است که مجبور شدند در حصار پاکستان بمانند، وارثان مکتب انگریز را راحت نمی‌گذارد.

بیش از دو قرن سلطه‌ی سیاه انگلیس در هند، اما ارشی نشد که گمان کرده بودند از تجربه‌ی جغرافیایی که به اصطلاح زوال آفتاب نداشت، شبه قاره را حفظ می‌کنند. وقتی استادان مکتب سیاه با دانش استعمار بخش‌های دنیا، درمانده از هند خارج شدند، به یقین که تقلای شاگردان وفادار نیز به جایی نمی‌رسد.

اگر افغانستان خونین در بحران تحملی دست و پا نمی‌زد و اگر اخوانیسم سیاسی، فرزندان ما را در گرو آی.اس.آی دشمن جان مردم ما نمی‌ساخت، شاگردان وفادار مکتب سیاه استعمار، با کدام دست آویز دیگر اجحاف می‌کردند تا میلیون‌ها مردمی که نمی‌دانند «پاکستانی یعنی چه؟»، مجبور نباشند در زمینه‌ای بمانند که در جغرافیای به اصطلاح اسلامی، حتی از فرزندان شان تحفه گرفت تا پس از تحمیل مکتب‌های اجباری، وقتی در تحجر پخته شدند، هدایای گرانبهای زندان گوانタンامو باشند.

مردم، بیدار شده‌اند! طین صدای بلندی که از تحریک تحفظ پشتون برخاسته است، از عقبایی منشه می‌یابد که در بستر هفتاد سال، هرگز راحت نبوده است. میلیون‌ها مردمی که بیدار‌اند، میلیون‌ها صدای دیگر اند که هرگز از آرمان لونی‌ها، عدول نخواهند کرد.

ما در بیداری‌های جغرافیای همتباران خویش، به دقت می‌نگریم که اگر در واحد کذايی، جايبي برای عدل و احترام مانده باشد، آزمون شاگردان وفادار مکتب استعمار را فرصت می‌دهد با پایان غایله‌ی بدترین درآمد‌های سیاسی، دیگر روی زنده گی میلیون‌ها مردمی قمار نزند که خيلي «بیدار» شده‌اند.

دو و نیم قرن تسلط استادان، خروج سرافگنده از ملکی بود که گمان کرده بودند از مدرک استعمار ملت ها و مردمان، آنان را به آسایش های جاودانه ی هند می رساند. بنا بر این، چه تضمینی وجود دارد که شاگردان رو سیاه که فقط در تراژیدی افغان ها، مایه دارند، بتوانند مردمی را اسیر نگه دارند که به استادان شان «نه» گفته بودند؟

شهادت آرمان لونی، اگر رویداد غم انگیز ضیاع انسانی است، ذهنیت می سازد که هراس از عدالت خواهی های مردم، هنوز هم ستمگرانی را بیدار نکرده است که فکر می کنند با نیرنگ تشکیل پاکستان(اسلام سیاسی)، می توانند مردم را فربیب دهند.

دو و نیم قرن استعمار انگلیس، جای خالی باور هایی بود که مت加وزان بیگانه در هند از یاد برده بودند. هفتاد سال استعمار پنجابی در روزگار دهکده ی جهانی که اخبار موش های گدام دال پرویز مشرف را نیز بروز می کنند، در فراسوی پاکستان، به مردمی نیز رسیده است که با هر گام و هر اثر آرمان ها، تحریک می شوند. ما در عصر آگاهی ها زنده گی می کنیم. شهادت آرمان لونی، تسلیت باد!



مردم، خشمگین اند!

در تنگنای زنده گی، فشرده می شویم. نان، آب و خانه‌ی ما را گرفتند؛ کم نبود، حالا از نفس نیز افتیده ایم. حالت بی زاری توام با خشونت مرا می خورد. مردم، چه گونه منقلب می شوند و در خروش خشم آنان، حاکمیت‌ها و رهبران، چه گونه زیر پا شده اند؟ به این درک، نزیک می شویم.

اعتماد ما به بازیگران سیاسی، ارمغان هرج و برج بیشتر است. مثل این می ماند که کار ما، تایید هر کس و ناکسی است که با ساخت دوسیه و شجره نامه، مردم را در گیر مرور گذشته ای می کنند که در هیچ کجاش، پس منظر آنان، تاریخ تجربیات کاری خوب ندارد. می آیند و می روند و از ما طلب رای می کنند. وسیله‌ی وصل ما با حکومتداران، چند نوبت اعتماد آراست.

خبر‌های کذایی زیادی را شنیده بودیم که شهر‌های ما را از وجود موانعی پاک سازی می کنند که در همه جا، شیوه قلاع معروف کابل شده اند. با این تفاوت که حضور جامعه‌ی جهانی، تکنالوژی عمران بین المللی را به ارمغان آورده است. به جای گل و پخسه‌ی وطنی، از سیخ و سمنت، مانع می سازند.

طی یک سال اخیر، مثل این که کار‌های قبلی را فراموش کرده باشند، به اندازه‌ای به حجم موانع سمنتی شهر کابل افزوده اند که به گونه‌ی فجیع، جلو تردد مردم را می گیرند.

تهدیدات امنیتی بزرگ و کوچک، مجموعه‌ی یا حلقه‌ای را که در تبانی با ارگان‌های امنیتی کار می کنند، به تجارت ستر ادارات، جاده‌ها و افرادی وامی دارند تا ضعف‌های فاحش سکتور امنیتی بیشتر به نمایش گذاشته شوند.

اگر این همه ادعای توان مندی درست است، چرا فضای تردد و تنفس مردم را تنگ می سازند؟ در کجا پنهان می شوند؟ عقب سمنت ها! پس سرنوشت و تحفظ مردم چه می شود؟ یا این که مردم، فقط گوسفند استند؟

فاصله‌ی ما از دولت، به چند فرسخی رسیده است. نمی دانم چه کسانی تصمیم می گیرند؟ در شهر کابل در ازدحام مناطق مرکزی که ابناشته از مراکز تجاری، ساحات قدیمی مسکونی و ادارات دولتی اند، هر کجا که فضای بازی به چشم بخورد، همه روزه با هزاران تن موانع سمنتی، حصار کشی می کنند. در چهار راه پشتونستان، مردم در تنگنای مکان، روز تا روز دور حلقه‌ی چهار راه فشرده تر می شوند.

هر اس از عدم کفایه، شماری را به تلاش انداخته است که با سمنت کاری شهر، به ذمم خود شان به امنیت بیافزایند. در این کار، تفکیک مناطق و کجا هایی که مورد حمله قرار بگیرند، مد نظر نیست. هر جا فضای باز بیایند، سمنت می گذارند.

چند ماه قبل از چهار راه پشتونستان تا چهار راه سرای شمالی را با ۲۰ یا ۴۰ افغانی طی می کردم، اما حالا موتر های دربستی با کرایه‌ی ۲۰۰، ۲۵۰ یا ۳۰۰ افغانی، حاضر نمی شوند به این مسیر بروند. با پیمودن فاصله‌ای تا چهار راه ملک اصغر، صدارت یا چهار راه انصاری، آن هم فقط به موتر «دربستی» می رسیم.

احاطه‌ی وزارت مخابرات با موانع جدیدی که به نام گلدان گذاشته اند و با جلو آوردن دیوار های سمنتی که جلوتر از دیوار های احاطه‌ی وزارت قرار دارند، پیاده رو را به حد عبور یک تن در آورده اند. برای آن که همه چیز را ساده و آنmod کرده باشند، از جوانان هنرمند افغان که نقاش استند، دعوت می کنند حصار های

سمنتی را نقاشی کنند. شباهت این منظره، بی شباهت به پناهگاههای اتمومی نیست.

در اوایل حمله‌ی امریکا به افغانستان، مردم، نگرانی داشتند که حضور بن لادن، به قیمت جان شان تمام نشود؛ زیرا شایع شده بود که به زودی با بمب اتمومی امریکا، رو به رو می‌شوند.

بی‌زاری توام با خشونت، کاسه‌ی صبر مردم را البریز کرده است. مرکز شهر که محل تردد جمع‌کثیری از اهالی پاییخت است، به اثر تنگنای جا، ساعت‌ها همه را درد سر می‌دهد. هنوز از برف و بوران خبری نیست، زنان و دختران مردم از ۴ عصر الی ۸ شب در ایستگاه‌های مرکزی شهر منتظر می‌مانند تا موتربیانند.

وقتی این سطور را می‌نویسم، از شدت ناراحتی بی‌میل نیستم چند فُحش خواهر و مادردار به مسوولان حواله کنم. آخر کدام حیوان تصمیم می‌گیرد؟ با این همه مدعی عقل و منطق، یکی نیست باید و مشاهده کند که سمنت کاری شهر، نمی‌تواند جلو درز هایی را بگیرد که با ضعف مدیریت، نصف مملکت، جغرافیای حاکمیت مخالفان شده است.

همه جا سمنت چیده‌اند. احاطه‌ی وزارت دفاع که از داخل نیز حیاط کلان دارد، به اندازه‌ای بزرگ شده است که در کنار اشغال پیاده رو، نصف جاده‌ی برج ساعت تا زیارت ابوالفضل را می‌گیرد.

در جا‌هایی که ادارات امنیتی قرار دارند، چهره‌های نگهبانان و پاسبان به مشکل رویت می‌شود. عموماً روی یک دیوار سمنتی بزرگ که خود به یک احاطه‌ی مربع سمنتی دیگر منتهی می‌شود، یکی با کلاه و تفنگ، از عقب یک پرده‌ی جالی، مردم را

ناظاره می کند. در واقع این ما استیم که آزاد می گردیم. مسؤولان امنیتی ما بیش از هر کسی احساس نامنی می کنند. اگر به قسم معمول تحلیل سیاسی- اجتماعی این بدبختی ها پردازم، عقده های ما به قصر سفید می رستند، اما به این بسنده می کنم که تصییم گیرنده گان و مجریان، از مردم دفاع می کنند یا از خود شان؟

مردم ما در میان موانع سمنتی، مانند یتیمانی استند که فقط وظیفه دارند رای بدند و حمایت کنند. این همه هیاهو، نظام، حکومت و مسؤولان، برای چیستند؟ خوب، معلوم است که باید به نیاز های مردم پاسخ بگویند؛ مردمی که در حصار های سمنتی خورد و افسرده می شوند.

نمی دانم شاید سناریوی تازه در کار است! آهسته و بدون سر و صدا، اطراف خویش را حصار می بندند. خدا کند خیانت دیگری در کار نباشد! از چه می ترسند و چه را پنهان می کنند؟

هر روز در صف هموطنان مستضعف، مظلوم و درمانده‌ی ما، به عنوان کسی که وجوداً درد های آنان را شرح می دهد، منقلب می شوم. حالت تکرار، یکنواخت و زجر دهنده که فقط زیاد می شود. واقعاً اسفبار است که کسی به این نمایشگاه یاس، اندوه و خشم توجه نمی کند. فتنه هایی که به همه چیز آتش می زند، از شرر اجتماعی برخاسته اند.

عذاب در عذاب، مردم را خشمگین می سازد. تا دیر نشده، بجنید! هر کی در این جا خیال اقتدار کند، ناگزیر است هول ماحوش را پیذیرد. در عقب سمنت ها و سنگرهای فاصله از مردم، به فرسخ ها رسیده است. بهتر است از «بحران عدم اعتماد» بگوییم!

شرح تصاویر:

نمونه هایی از هزاران موانع سمتی شهر کابل.



پیکره‌ی بی سر

جامعه‌ی پشتون‌ها، از زمانی که حضور شکوهند و محسوس تاریخی را در بیش از ۶۰۰ سال تاکنون، تداوم بخشیده است، از مزایای آن حاکمیت‌ها و رهبران خویش نیز مستفید شده‌اند که نه فقط پشتون، بل همه پذیر بودند.

پس از شهادت محمد داود، مردم ما مانند پیکره‌ی بی سر، در حالی که بخش قابل ملاحظه جوامع اقلیت‌ها تحت چتر تنظیم‌ها و احزاب چپی و راستی منسجم و جهت خواسته‌های قومی بسیج می‌شدند، در خلای رهبری قومی قرار گرفتند. آنان با تعهدات میان تهی و ناشی از بدفهمی و اشتباهات هر دو جانب چپی و راستی، در جایی افول کردند که رفقای کمونیست (خلقی)، بدون کمترین زمینه‌های اجتماعی، با حماقت تمام، سهم و دارایی‌های قوم خویش را نیز بخشش می‌کردند.

رفقای خلقی با تیشه به ریشه‌ی بنیاد‌های سیاسی و اجتماعی ما، با شورویان، ستیان و پرچمیان، خیانت‌های هایش را توجیه کرده‌اند. متأسفانه جناح دیگر با فرورفتن در اعماق اخوانیسم سیاسی (در واقع ترویریسم بین المللی) و تعهداتی که آنان را ناگزیر و حتی غافل می‌کردند بخشی از مردمان زیر لوای شان، بخشی از جامعه‌ی پشتون‌ها افغانستان‌اند و حقوق قومی نیز دارند، به ما آسیب زده‌اند.

دو جانب چپی و راستی، مردم ما را دچار بلایا ساخته‌اند. اینک در افول مردم‌سالاری توریدی، در جوی که برای اقلیت‌ها، تنوع رهبری می‌سازند تا به گونه‌ای بحث سنتیز قومی برای انحصار

گرمت شود، با چنین رویکرد هایی به بزرگ نمایی محور هایی نیز پرداخته اند که در همه‌ی آن‌ها، عداوت با ما به چشم می‌خورند. روند ستم ملی بالای بزرگترین قوم افغانستان (پشتوان‌ها) و ضیاع حقوق آنان، از شتاب نمانده است. متاسفانه تحمیل حاکمیت‌های ائتلافی که با پشتوانه‌ی خارجی به مغز استخوان مملکت رسیده اند، روی اصل پشتون ستیزی نیز استوار می‌باشد. اگر چنین نباشد، توزیع قدرت به اساس سهمیه‌ی قومی، هرگز با این انتقادات توام نمی‌شد تا با چشم داشت به حقوق اکثریت، بی‌خانمانی اجتماعی را به نفع مخالفان وسعت بدھند.

این که بستر اجتماعی پشتون‌های افغانستان به شدت خشن شده است، در نبود رهبری قومی نیز است که تا قبل از هفت ثور، وابسته به شخصیت‌های ملی و پشتوانی بود. مردم ما را با خلای فکری، به جبهه‌ی مخالفانی می‌کشانند که به سهولت با تادیه‌ی اسلحه، آنان را قادر می‌سازند به سوی بی‌عدالتی‌ها آتش بگشایند.

نیاز‌ها برای رهبری واحد قوم پشتون، همانند سر برای این پیکر عظیم اند. با ساخت این تعقل، بیش از همه، توحید ظرفیت‌های بشری ما جلو تشتت و بحران عظیم فکری را می‌گیرد؛ زیرا گروهی را مخالفان مسلح و بعضی را مخالفان داخلی به انزوا کشانده اند؛ شماری را جهت منافع دیگران بسیج می‌کنند و توده‌های کثیر را در بی‌خانمانی عظیم قرار داده اند تا با بلا تکلیفی، گوشت دهنده‌ی هر سلاحی باشند.

در یک زمینه‌ی مدنی که از کثرت و تنوع قومی کشور یادآوری می‌شود، شاید تجویز نسخه‌ی فرد محور، درست به نظر نیاید، اما در جامعه‌ی ما که زمینه‌ی مدنی نیز به ابراز وجود ابعاد منفی

انسانی کمک می کند، دیدیم که اگر حول محور تباری گرد نیایم، مردم ما که در گروه های مختلف قبیله یی، شهری، روستایی، ایدیالوژیک، دری زبان، پشتوزبان و جناح های متخاصم سیاسی از چی به راستی و از شمالی به جنوبی تقسیم می شوند، چنانی که در پس منظر تاریخی از یک بازوی واحد عمل کرده اند، محروم می مانند.

البته ادعا ها برای داعیه ی قومی ما کم نیستند، اما مجریان این ادعا ها با کمترین آگاهی از تنوع تباری ما و لغزش های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش، بیشتر نماینده گان بخش هایی اند که با چند نفر گردآمده اند. مثلاً دفاع در دایره ی زبان پشتو، میلیون ها پشتون دری زبان یا غیرپشتو زبانی را از احاطه ی وحدت دور می کند که اگر به سطح منطقه توجه کنیم از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، تاریخ و تنوع فرهنگی دارند. در بعده دیگر، عدم لحاظ مذهبی بودن مردم ما، آن فعالان پشتون را دچار مصیبت می کند که هر چند از قوم می گویند، اما طرز برداشت اکثریت مذهبی یا روستایی ما از داعیه ی آنان، به شرک قوم پرستی تعییر می شود. افزون بر این، توجه بر نزاکت های اجتماعی که در این کشور، در کنار بیش از ۲۰ میلیون پشتون از مجموع سی میلیون افغان، بیش از ۳۰ زبان و ۵۰ قوم دیگر داریم که نه فقط فرهنگ ها و هموطنان شمرده می شوند، بل افغان، برادر، پدر، مادر، خواهر و شرکای زنده گی ما بودند و هستند.

در مثال دیگر، هراس های ناشی از تشتت آرای پشتون ها، به این درک کمک می کند که بر اثر تقسیم آن ها، تضعیف می شویم. محور تباری کمک خواهد کرد مردم ما حول منافع مشترک، اعم از دری زبانان و پشتوزبانان، جوامع روستایی و بخش قابل

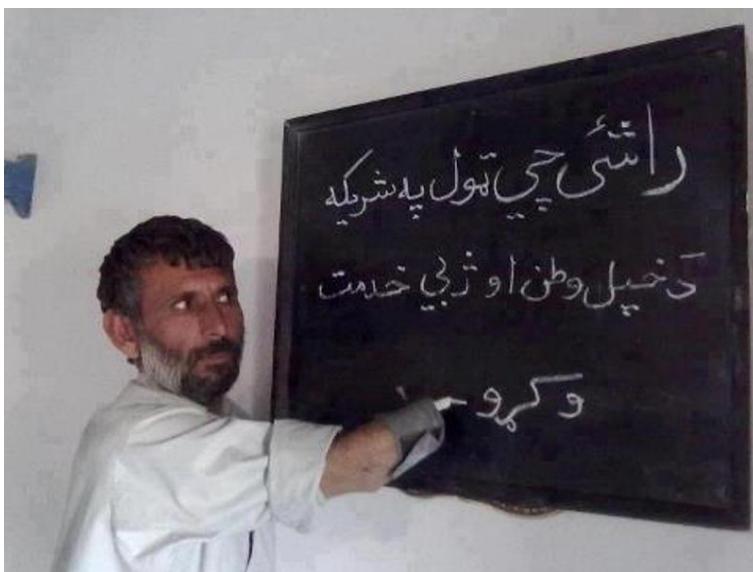
ملاحظه‌ی جامعه‌ی دینی ما، به ویژه زمانی که سرنوشت افغانستان (انتخابات) در میان است، گردهم آیند تا حداقل در کمترین توقع، برای دشمنان خویش، رای ندهند.

رهبری واحد ما، باید تنها به مفهوم بسیج پشتون‌ها برای تامین منافع قومی، بهانه شود. چنان‌چه آوردم، جامعه‌ی پشتون‌ها افغانستان با تنوع، خلط و حضور جغرافیایی عظیمی که در ۳۴ ولایت افغانستان دارند، بر اثر ملکیت‌ها و تعلقات قومی و خویشی با دیگران، بدون غیرپشتون‌ها به راحتی نخواهند توانست به عدالت اجتماعی برسند؛ اما اگر ذهنیت‌های غیرپشتونی حاکم باشند و از فرصت‌های تجاوز بیگانه، استفاده کنند، مردم ما حق دارند تحت رهبری واحد قومی، سمت خود را با درک حقوق انسانی خویش جهت روشن شدن موضع دوست و دشمن، واضح سازند و اجازه ندهند بر اثر شرایط، وقتی فقط بحث انتخابات در میان است، از تفاهم صحبت کنند، اما زمانی که از امتحان گذشتند، دشمنی‌ها را به نام حقوق، توجیه می‌کنند.

بارها دیدیم که در خوان ما شریک شدند، اما پس از بُرش آن، از نان ما به نام خویش می‌خورند. افراد زیادی را می‌شناسیم که از سوی پشتون‌ها وارد دولت شده‌اند و بر ضد ما، سوء استفاده می‌کنند.

رهبری قومی را در صورتی که جامعه‌ی افغانستان در کل در مسیر آرامش، رفاه و امن طی طریق کند و نیازی به موانع نباشد، حداقل در شرایط کنونی و مقطعه‌یی برای رهایی ظرفیت‌های بشری خویش از چنگال سیاست‌ها و برنامه‌های مذمومی می‌خواهیم

که زیان آن ها نه فقط ارمغان فقر و اندوه قوم پشتون بوده اند، بل با نبود وحدت فکری همتباران ما، کشور را تهدید می کنند.



نهال شکسته

(۱۵ عقرب، وداع نادیا انجمن)

روز های چند رقمی، در سال های عذاب، هر کدام از انتساب عزیرانی تشهیر می شوند که در التهاب جامعه‌ی دچار مرگ، می پندارند چه روزی فرجام است.

ادبیات دری افغانی (سده‌های اخیر) در لابلای حماسه از لحظه های غمین پُر است؛ مردان و زنانی که در روز های فرجام، یک رقم تاریخ اندوه را رقم می زنند. هیجان احساس که از درک بلند به شیوایی قلم می رسد، نویسنده گان و شاعران افغان را در فراسوی هستی به تاب می آورد.

گسست زنجیر ها، تجدد و شیفته گی از میراث فرهنگی قرون وسطی می برند. در تخلیق ادبی یک قرن اخیر، سروده ها و نگارش ها، اما در اوزان تکفیر و اعتقاد، هنوز درونمایه‌ی آفرینش هایی می شوند که از «قفس های تنگ»، بیرون می روند. در سرزمین ما، صدایی از غرب (هرات) از پشت کشیده گی های به اصطلاح رنسانس در زبان آشنای دری، گویی رسته از تکرار قلم گذشته گان، شعر را به خدمت گرفته بود.

رسالت نو ادبی که فقط یک قرن از بُرش آن از اوهام شعوبیه می گذرد و با طرد سنت مداھی، به خدمت مردم درآمد، در گونه ای که عالی باشد، عامه را محظوظ می کند. رسم غم ها که با چند هجای کلمات حلقه می شوند، یک بار دیگر با قامت «دخت افغان» از عقب حصار های افتخاراتی گذشت که حتی در خشت و سنگ مدنیت آن، «تنگنا» اصل است.

نادیا انجمن:

ای قدمت چراغ من!

صبح خجسته فال من چشم مرا فراز کن
 وین دل دیر خفته را با خبر از نماز کن
 پشت حصار حلقه ها سخت به هم فشرده ام
 قفل مرا کلید شو وین در بسته باز کن
 قمری ببی لیاقت رانده ز شاخ شاهی ام
 با لب اسم اعظمت با هنرم چو باز کن
 نقش و نگار و خال و خط نیست به پا و سر مرا
 جامه ز تار عشق ده وز ادبم طراز کن
 تار ز هم گسسته گی چنگک به دل نمی زند
 از رگ و صل و بسته گی شیوه تازه ساز کن
 من ز هجوم پرده ها قبله ز دست داده ام
 دیدهء گمره مرا رو به حریم راز کن
 هست من است هست تو، مهر مراد شست تو
 حاجت من به دست تو، فارغم از نیاز کن
 منزل نور دور و من رهرو جادهء شبم
 ای قدمت چراغ من فکر ره دراز کن!

نادیا انجمن، نهال شکسته‌ی ادب دری افغانی در تداعی سیزدهمین سال وداع، بار دیگر در غم‌های مردمان این سرزمین، سکوت غم را می‌شکند. احساس من از یافت معنی سروده‌های دختی که غم را شناخته بود در بازتاب واقعیت‌هایی شکست که در ردیف او، نشاید های دیگر، تراژیدی چند رقمی را شاید در روز‌های دیگر منسوب کنند.

صحبت از ماضی و رفته، همواره با حس اندوه قرین است، اما در رقم ۱۵ سیزده سال قبل، مجموعه‌ی بازمانده که در سرشت ادبیات معاصر تنیده می‌شود؛ تفسیر، تحلیل و اخبار سایه‌هایی که به نام قید، مانع اند، در برابر کسانی قرار دارند که با مهر «سیاه سر»، سیاه بختی، مهر آماده در پیشانی تقدیر آنان است.

من از نسل نوام. طیف من، مجموعه‌ی سرگردان است. اهم وهم ما، پیرامونی است که در برابر هیچ، هر چه می‌خواهد. در این تکدر روزگار، ادبیات غم، شاید وسیله‌ی فشار مضاعف باشد که در برابر هستی ما، خط سرخ می‌کشد.

نادیا انجمن در تاریخی سرکشید که مجموعه‌ی سرگردان آن با روان پریشی اجتماع در تناقض ایده‌ها و باور‌هایی که به نام همه چیز یاد می‌شدند، حتی در حد مرزهای خانه و کوچه، متفرق می‌شوند. این برای طیفی که از خاصیت مردانه گی در افت مردینه گی مُرده بودند، در حالی مقرر بود که در حصار خانه‌های آنان، نفس‌های زنده گی، موج می‌زدند.

نادیا انجمن:

عیث

نیست شوقی که زبان باز کنم، از چه بخوانم؟
 من که منفور زمانم، چه بخوانم چه نخوانم
 چه بگوییم سخن از شهد، که زهر است به کامم
 وای از مشت ستمگر که بکوییده دهانم
 نیست غمخوار مرا در همه دنیا که بنازم
 چه بگریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بمانم

من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت
 که عبث زاده ام و مهر بباید به دهانم
 دانم ای دل که بهاران بود و موسم عشت
 من پرسته چه سازم که پریدن نتوانم
 گرچه دیری ست خموشم، نرود نغمه زیادم
 زان که هر لحظه به نجوا سخن از دل برها نم
 یاد آن روز گرامی که قفس را بشکافم
 سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم
 من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلزم
 دخت افغانم و بر جاست که دائم به فغانم

آری! دخت افغان. در قاله‌ی عقب مانده از زمان، محکوم است
 که از آخر بباید. سیزده سال از مرگ نادیا انجمن می‌گذرد.
 دستور، ترتیب و سبک او در تاریخ معاصر ادب دری افغانی،
 سوژه‌ی مدام می‌مانند. مهم این است که شعر او از خدمت
 کلمات، احساس و عاطفه را از اندرونی آزاد می‌کند که تا
 رابعه‌ی بلخی در خون زنان، سهم تاریخ بود. فقط در کوتاهه‌ی
 ابتکاری که از کنار تکرار دیگران گذشت، شاید در نهایت بیان
 عاطفی، وداع زنده‌گی، هرچند در نو نهال ادبیات سرزمین ماء، اما
 با شکسته‌گی، درد بیشتر یافته است.

نادیا انجمن نورزایی از پیشه‌ی قلم، بقیه‌ی نامه‌ای را تمام کرد
 که در زمان او، گسترده‌تر از زنان و دختران قرن‌ها، التهاب
 حضور اجتماعی و احراق حق، آنان را به شور می‌آورد. در این
 دنیای رنگین، همراه پیوند زنده‌گی مشترک که باید در سنت ماء،
 جزو میراث آخرت باشد، ذهنیت ته مانده‌ای است که امروز هیچ
 دختر با سواد افغان نمی‌پذیرد.

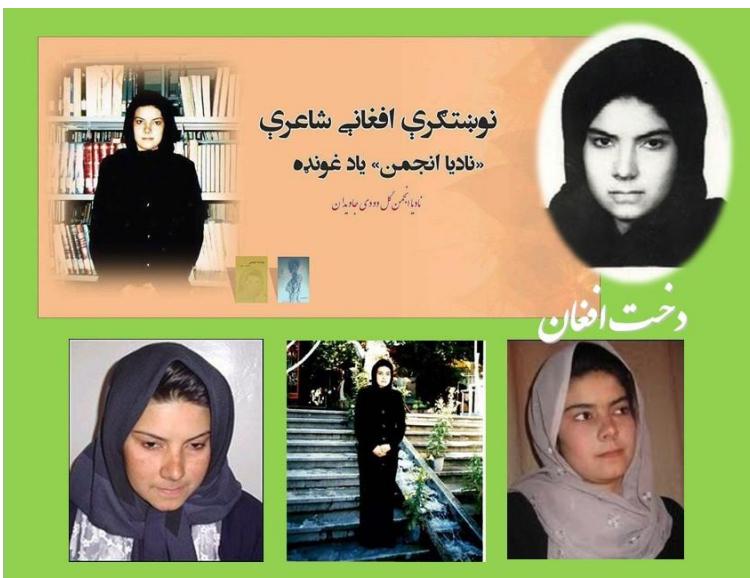
نادیا انجمن؛ نهال امید های یک فرهنگ دیگر که اگر می ماند،
اذهان هزاران دیگر باز می شد تا به خود ارج بگذارند. او را در
امید هایی جوانه ای نو شکستند. مردانه گی مانیز جبر حاکم است.
شهلا زلاند؛ آهنگ دخت افغان:

https://youtu.be/A-P3DZ_5JYU

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «یک سبد دلهره» از اشعار زنده یاد نادیا
انجمن(پشتو نورزایی) را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12576>



حق خویش را بخواهید!

(پشتون ها بخوانند!)

در حاکمیت کرزی، زمانی که مسئله‌ی تامین حقوق تبار ما مطرح می‌شد، ادبیات مورد استفاده‌ی مغرضان، بهانه‌ی زعامت و ریاست پشتونی بود. آنان وانمود می‌کردن چون بالاترین مقام از این قوم است، همین «نقشه‌ی نیرنگی»، کفايت می‌کند.

نیاز‌های جدی و تامین حقوق ما، بخشی از روشنفکران و فعالان پشتون‌ها را مراقب کرده‌اند که بر اثر فشار خارجی و وجود سیاست‌های گوناگون، بخش عمدۀی حقوق مردم ما در حالی که با موضع جهادیان ناراض و طالبانی که مخالف حاکمیت استند، ضایع شده است، بهانه‌ی ریاست جمهوری نیز باعث می‌شود حقوق ما هدر بروند.

جغرافیای پشتون‌ها در هر کجای افغانستان که باشد، غم و اندوه را به عنوان سهمی که در عدم تامین حقوق ما، قایل شده‌اند، حداقل در سالیان دیگر نیز میراث می‌گذارد. اجحاف در جامعه‌ی روستایی ما، غم انگیز‌تر از هر جای دیگر، در کمی شود. این آفت اگر از سویی تهدید جدی برای نسل‌های آینده‌ی پشتون هاست که از سواد و آگاهی بی بهره خواهند ماند، در سوی دیگر، اکثریت مردم این کشور را در سراشیب سقوط و ناداری، زیر دست کسانی قرار می‌دهد که با نفوذ و حضور خارجی، کمترین تعهد شان در برابر ملت، ژست مردمانی است که در کشور ما، از میراث‌ها و دارایی‌های خود ما، برای ما خیرات دهنده و خواهان شکرگزاری نیز باشند.

به مردم خود پیشنهاد می کنم: در کشوری که چرخه‌ی هستی اش با توان شما می چرخد، و اراده‌ی شما، حرف آخر است، فقط به ریاست جمهوری بسند نکنید! از حق تان نه تنها برای رفاه، بل برای تثبیت و تضمین حضور تاریخی، کنونی و آینده دفاع کنید! کمترین غفلت در حصه‌ی سهم و حقوق، جایگاه ما را نه فقط به عنوان بزرگ‌ترین قوم افغانستان، عقب می‌زند، بل هستی و دارایی مردم را برابر فنا می‌دهد.

تجربه‌ی ۱۷ سال در پیامد رویداد‌های خونینی که از ۷ ثور آغاز شدند، هشدار دهنده‌اند. دیگر رفع نیاز فقط با نمونه‌ای از جنس تکنوکراتان که فقط در زمان ضرورت به آرا و حمایت، عقب دروازه‌های ما می‌ایستند، گذشته است.

تنها یک ریاست جمهوری پوشالی، به درد ما نمی‌خورد! تامین حقوق، نیاز‌ها، جلب سرمایه گذاری‌ها و تداخل قومی به عنوان بزرگ‌ترین واقعیت این کشور، آرمان‌های تبار ما استند.

در سالیان اخیر برای اهدای انواع امتیاز به جانیان، جنایتکاران و خاییان، لقب و صفت دادند، اما نمونه‌ی قبلی به بدترین دشمن موتلفانی مبدل شد که از امضای او به هر کجا رسیدند و در تجربه‌ی این تدوام شرم آور که اکنون با تمام کیفیت تحصیلی به ما پشت کرده است، ما نیز به درس‌های رسیده ایم که یک ریاست به نام، دیگر ارزشی ندارد.

در حالی که شکستن تابو‌های گروه‌هک‌ها، احزاب و جناح‌های غیرپشتون دخیل در بحران افغانستان، فرض مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی ماست، نیاز به نمایشاتی نداریم که کسی یا کسانی به نماینده‌گی از ما، از سهم ما بُرند و پشت کرده به حقوق ما، ژست

بگیرند که گویا شخصیت ملی اند و ایجاب می کند حقوق ما سال های دیگر عقب بیافتد تا در ضیاع آن ها، کسانی شریک جرم این حاکمیت باشند که کاری جز طرد، انحصار، تاراج و اعتراض ندارند.

ما به شکرانه‌ی اجحاف به قوم، قربانی می دهیم که در این نظام معلق و ناکارا، دیموکراسی داریم و با هتاکی فرهنگ رسانه‌ی و آزادی فکری آن، باید پذیریم که خورد و نوش دیگران، گویا موجه اند. با این منش، به سیاهی لشکر هایی مانده شدیم که وظیفه‌ی شان رسانیدن یک «نمونه» به ارگ است.

تا پایان هر قشون کشی انتخاباتی و حمایتی، توهین می شویم، حقوق ما ضایع می شوند و شاهدانی استیم که پیکره‌ی زنده‌ای را مانند که سر ندارد، اما می تپد و در ضایع هستی او، حیات این کشور در ناعادلانه ترین صورت، به خورد و رفاه کسانی می رود که در پایان حضور ناکام، مانند چرکی از لشه‌ی حاکمیت ائتلافی می افتد و ناگهان هزار انواع ضد افغانی می شوند.

۱۷ سال پس از حاکمیت‌های ائتلافی، ضایع حقوق ما با فرهنگی تعمیم یافته است که فقط با ریاست چند نمونه، بهانه می سازند و تبار ما، در حالی نفی می شود که بخش بزرگ این حاکمیت، از آن جناح‌های بحران و خیانت تشکیل شده است که اگر بر ریاست کمیسیون حقوق بشر آن خنديد که عضوی از بدترین تنظیم «سال‌های خون و خیانت جهادی»، به دلکش می ماند، مسخره نیست که تمام جوانب خیانت، تاراج و جنایت، اعضای حاکمیت ننگین تنظیمی با تغییر ظاهر، بانیان دیموکراسی و مدعیان اخلاق و تامین عدالت اجتماعی می شوند!

اگر حضور غیر پشتوئی در حاکمیت به نسبت انحصار و دریافت زیاده از حق دیگران است، چرا تماشا کنیم و زیان ببینیم که فقط یک ریس نمونه داریم و سهم ما برای تامین حقوق، فقط در گرو ریاست اشخاصی باشد که ما را فدایانی می دانند که باید برای رعایت همتباری، از خوان خود ببریم و در حالی به دهان دیگران بیاندازیم که نیت خیر ندارند.

از همین امروز، مسئله‌ی حقوق خویش را جدی بگیرید! اگر کسی از گروهکی نمایش رسانه یی می دهد که تا ۵ تای آنان در سهمیه‌ی کابینه، فرهنگ نشود و از تظاهر حضور خیابانی، تشکیلات نسازند که در تنوع ابتکار مدنی، یک پی هم، زیاده از حد بخورند و گروه دیگر خط و نشان بکشد که نماینده‌گی آنان از آن «سنگ زار»، برای تمام افغانستان، کفایت می کند، باید از گربیان هیچ کسی رها کنیم که برای ریاست و حمایت، ما را می خواهند و اما حقوق ما در میزان معامله و ندانم کاری های آنان، قصه‌ی مفت سیاست های افغانستان می شوند.

به ویژه در چهار سال اخیر، آخرین میخ ها را به تابوت آرزو های مردم کوییدند. هیجان و التهاب شایسته سalarی با پشت کردن به حمایت های مردم که در صفحه های طویل رای دادند، انگشتان شان ببریده شدند و دغدغه‌ی خاطر قشر تحصیل کرده و فرهنگی ما، دفاع از حکومت بود، به سرخورده گی، خجالت، خشم و آزرده گی مبدل شده اند.

یک مجموعه‌ی مافیایی، هارتر از گذشته، به ما، مردم ما، تبار ما و حقوق ما پشت کرده است و با تف انداختن به روی همه، برای ما سریال می سازد. سریال تعیینات، هنوز از ماجرا های «سنبداد

بحری» (کمال سادات)، ناگفته‌ها دارد که در صد‌ها نمونه‌ی در حال انتظار، کل مردم و حامیان سیاسی، فرهنگی و مدنی را دوره زده اند و از حقوق آنان، کودکستان دولتی ایجاد می‌کنند.

اکنون که قبول طرف مسلح در گیر، جزو اجنادی دوستان بین المللی شده است و بخشی از به اصطلاح دست آوردهای مذکور و مونث تعديل می‌شود، ظاهر سازی برای مکتب‌ها و «ایدیالوژی های واردۀ»، حکومت را که بی‌شباهت به روز‌های کارمل می‌ماند، تبرئه نمی‌کند.

فقط چند ماه بعد، بار دیگر محتاج ما می‌شوند، اما تا آن زمان، ضمن پوزش از عامه‌ی مردم که با منطق ما توجیه می‌شدند «این ها خوب‌اند»، می‌خواهیم حساب و کتاب تان واضح باشند! بار دیگر به زور ما به ارگ خواهند رفت، اما تحفه اش حکومت فاسد و پوچی می‌شود که در فرصت دیگر، با پایان تعیینات فمینیسم، «دو جنسه‌ها» را روی کار خواهند آورد.

بهتر است به حال خویش دل بسوزانیم! اگر در منگنه‌ی «بد و بدتر» بار دیگر گیر ماندیم، حداقل برای کسب حقوق خویش تعهد بخواهیم. در سال‌هایی که آینده ندارند، بهتر است از عذاب کودکان، دو جنسه‌ها و فولش‌هایی (فولبرایت‌ها) در امان بمانیم که در برابر انبوه مردمی که از حکومت حمایت کردن، با این همه تحصیل کرده، فرهنگی و اهل این کشور، سرمایه‌های دولتی را ضایع می‌کنند. آنان از مدرک اسناد «فولش» (FOOLISH)، به کشورهایی می‌روند که آمده بودند. وای به حال ما که در گند آنان دست و پا بزنیم!

چهار سال انتظار برای مشارکت در نظام، به چهار سال اخذ ریا، توهین و فریب می‌ماند. حکومت ناکارا از تربیون تزویر، به شعور

ملت توهین می کند. رفتن به ارگ همان و پشت کردن به ما،
همان!

و اما با توانی که به مردم تفهیم کردیم، منطق آور دیم و ذهنیت
بخشیدیم، از دولت حمایت کنند، با تمام کیفیت همان توان از حق
خویش دفاع می کنیم و نیز مردم را در برابر بی خاصیت هایی
بسیج خواهیم کرد که بار دیگر محتاج ما می شوند!



امان افغان

«ملت عزیز و باوفای من!»

به مناسبت ختم سفر چندماهه‌ی من و اجرآأتی که برای ترقیات شما شده بود و برای بازپرسی احوالات شما فرزندان عزیز، لازم دیدیم که از هر اکناف مملکت، و کلای شما را احضار کرده، لوى جرگه را منعقد و امورات آتیه‌ی دولت را تحت نظر دقت گرفته، به استشاره و استصواب و کلای ملت عزیز خود، قرارهای نافع و لازمه را برای آرامی و رفاه ملت و ترقی وطن محبوب خود بدھیم و به این وسیله اشتیاق قلبی خود مان را که به دیدار شما اولادهای دلاور خود داشتیم تسکین نماییم. اینک تمام و کلای شما رسیدند و از دیدار خود شان فرحت بی اندازه‌ی قلبی به من بخشیدند.

فرزندان عزیز!

امروز بحمدالله ما دوره‌ی ترقیات ابتداییه‌ی ده ساله‌ی خود را با کمال کامیابی طی کردیم. من از اطاعت و فداکاری شما، از جهد و هم آهنگی شما، از غیرت و همت شما، از صمیم دل رضایت و مسرت دارم. ما امروز در صحنه‌ی مبارزه‌ی سعی و عمل دوره‌ی دوم ترقیات مملکت، داخل شده‌ایم. ما باید با دل و دماغ قوی و با تحمل و شکیایی که مخصوص فطرت افغانان شجاع است، از همه گونه زحماتی که در راه ترقیات وطن مقدس افغان پیش آید، پذیرایی کنیم.

طوری که به شما مبرهن شده، من ابدأ از خدمات ملت عزیز خود خسته نمی‌شوم. عشق قلبی من، آرمان و آرزوی یگانه‌ی من، حاصل حیات و زنده‌گانی من، فقط تعالی ملت محبوب و وطن

قدس من است. در این راه، عزم من متزلزل نمی شود، ولو با هر قدر مشکلات دچار شوم، هیچ گونه مدح و ثما، هیچ قسم لوم و توبیخ، اثری به من نمی کند و مرا از فکر ترقیات و سربلندی شما باز داشته نمی تواند. پس نظر به عزم راسخ و قوت قلبی که برای خدمات و ترقیات شما در خود مشاهده می کنم و نسبت به اعتماد و شوقي که بر وفاداری و مردانه گی و وطن دوستی و صداقت شما اولادان غیور خود دارم، بعون الله تعالى تکیه کرده به شما اطمینان می دهم که: با مظفریت فوق العاده و ترقیات درخشان، دوره‌ی دوم مساعی خود را خاتمه خواهیم داد و یک بار دیگر ثابت خواهیم نمود که: نژاد پر افتخار افغان بر هر گونه عایق و حایلی که سد باب ترقیات افغانستان شدن بخواهد، غالب می شود.» (جزوه‌ی به ملت عزیزم، تمهید شاه امان الله در تدویر لویه جرگه‌ی سال ۱۹۲۹)

این تمهید، جهت تدویر جرگه‌ای بود که امان افغان، پس از بازگشت از سفر طولانی خارج از کشور، خطاب به مردم، ارائه کرده بود. تداعی شخصیت شاه امان الله، همیشه با انگیزش حسن عاطفی ما تواام است. در نوع ادبیات خاص او، محبت سرشار به مردم، وطن و آروزی قلبی پیشرفت و رفاه، هنوز هم به افغان‌ها انگیزه می بخشدند که عقب نرونند.

نود سال پس از سقوط امانی، اما هرچه از مفاهیم حریت سیاسی، جهش مدنی و رو به جلو معاصر طرح می شوند، به گونه‌ای تکرار خوش برداشت‌هایی اند که در سلطنت اعلیٰ حضرت شاه امان الله(رح) شکل گرفتند. این گونه، هرچند در بستر مبارزات طولانی مردم ما از ۵ سده بدین سو، گذشته دارد، اما نوع عصری(مدرن) به

تعییم ذهنیت هایی انجامید که می شود گفت مقطعه‌ی امانی، افغانستان را به جلوی رهمنوں شد که سال‌ها بعد، پس از توحش سیاسی هشت شور، انحصارات ملایان و تهدیدات بنیادگرایی مذهبی نیز اما فاصله گرفتن از تحجر و سنت‌زده گی‌های غیر تعریف شده، آرزوی قلبی هر افغان است.

در روز‌های مناسبتی که گاه تکرار خواسته‌های سیاسی، اصل قضیه را ملال می‌کند، اکثراً از شاه امان الله و ۲۸ اسد (شکستن حصار و تحقیر استعمار) در جنبه‌هایی که در رژیم‌های مختلف، به تبع ایدیالوژی‌ها بر جسته می‌شدند و این رویکرد به سنت جناح هایی مبدل شده است که هربک به میل خویش، شخصیت و سلطنت شاه امان الله را بازخوانی می‌کنند، یاد می‌شود.

باری باز برای ارج و ارجحیت شخصیت و سلطنت شاه امان الله (رح)، اما با رویکرد تجدد تاریخی، به یک بازخوانی دیگر رو می‌کنم تا ثبات پایه‌های تاریخی جهش مدنی و سیاسی ما در تبلور شخصیت امان افغان، تبیین کنم: همیشه خوانی تاریخ و باور های شاه امان الله، چه قدر به نفس آمال رفاه و داعیه‌ی مدنی مردم ما مرتبط است. این مثال (شاه امان الله) نماد تاریخی آن جهش سیاسی و مدنی است که با دست آویز آن نیز به خواسته‌ها و اولویت‌های مدنی، سیاسی و اساسی خود می‌پردازیم.

مرحوم لودویک آدمک، رنسانس فرهنگی و رسانه‌یی معاصر افغانستان را بدون علامه طرزی، ناممکن می‌دانست. به مصدق این برداشت، خوانش زمینه‌ی سیاسی، مدنی و رفاهی افغان‌ها بدون شاه امان الله (رح)، اگر ناممکن نباشد، ناقص است.

ارزش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک شهزاده در جنبش مشروطیت:

اعلیٰ حضرت شاه امان اللہ در دامان پدر و مادری رشد یافت که به تعبیر کنونی، شخصیت‌های اول افغانستان شمرده می‌شدند. میراث تاریخی اعلیٰ حضرت امیر عبدالرحمن (رح)، زمینه‌ی سیاسی اعلیٰ حضرت شهید حبیب اللہ خان (رح) را ثبات بخشیده بود. پدر شاه امان اللہ در زمینه‌ای که خود مبتکر بسیاری از عناصر مدنی، فرهنگی و رسانه‌ی آن بود، در روشنگری‌هایی که به راحتی وارد حیات خلوت سلطنت می‌شدند، به گونه‌ای باعث شده بود (جلب توجه) تا امان اللہ از این طریق نیز عضو جنبش مشروطیت شود.

می‌شود گفت طرح‌های انکشافی، عمرانی و رسانه‌ی اعلیٰ حضرت امیر حبیب اللہ خان (رح)، به اندازه‌ای خوب بودند که هر چند تعمیم آن‌ها به توطئه‌ی ترور خودش انجامید، اما آن مرد معزز، مسؤولیت‌های وجدانی و میهنه‌ی اش را فراموش نکرد. رسمیت معارف عصری و علاقه‌ی مفرط شاه به عمران و فرهنگ، به خصوص کتاب، بدون شک بر روش‌ها و علایقی اثر گذشتند که بعداً در سلطنت امانی، به جهش عظیم رو به جلو مدنی و رفاهی مبدل شدند. یعنی زمینه‌های از قبل فراهم شده، امان افغان را به فعال ترین عضو جنبش مشروطیت، مبدل ساختند.

سلطنت شاه امان اللہ را می‌توان بزرگ ترین دست آورد جنبش مشروطیت افغانستان دانست؛ تحرکی که مایل بود کشور ما به توسعه‌ی عمرانی، انکشافی و اقتصادی رو آورد.

سلطنت یک عضو فعال جنبش مشروطیت:

تعمیم مفاهیم مدرن فرهنگی، رسانه‌ی ای و مدنی در مقاطعی که باعث تغییر و تحول بنیادین شده‌اند، در نمونه‌های تاریخی در

کشور های اسلامی، در ترکیه با مصطفی کمال آتاترک، در ایران با رضا خان پهلوی، در کشور های آسیای میانه به وسیله ای اتحاد شوروی و در سایر نقاط با تسریع خیزش های ناسیونالیستی و سو سیالیستی نیز صورت پذیرفته اند. در نمونه های دیکتاتورشیپ، شخصیت هایی مانند صدام حسین در عراق و معمر القذافی در لیبیا، بدون اعلام باور های بسیار مقید چپی و راستی، مردم را از مزایای رویکرد رو به جلو دولتی، مستفید کرده اند.

در افغانستان، گرایش های یک شهزاده به رفاه اجتماعی که بعداً در کسوت شخص اول مملکت ظاهر شد، موهبت هایی بودند که مردم ما به آن ها رسیده اند؛ هر چند زمینه های آن ها حتی در زمانی که سید جمال الدین افغان در دربار شاهان افغانستان، ریفورم می داد، گذشته دارد، اما در سلطنت امانی به مشی اساسی دولت تبدیل می شوند.

قرار گرفتن جنبش مشروطیت در راس قدرت که با شاه امان الله (رح) تمثیل می شد، به تسریع روندی انجامید که پس از سقوط امانی نیز تغییر در همه عرصه ها، وقتی آن تاریخ را بازخوانی می کنیم، اساس بسیاری از حرکات مدنی، فرهنگی و رسانه ای کنونی است.

تمثیل خواسته های جنبش ملی مشروطیت افغانان ها که از تمام اقوام عضو داشت، سلطنت امانی را به سمبل تاریخی ما مبدل می سازد. مزیت سلطنت یک عضو فعال جنبش مشروطیت باعث شد، طرح های کلان تحول، هر چند بسیاری تطبیق نیافتند، اما به آمالی مبدل شوند که در حاکمیت های بعدی، جزو جداناپذیر مشی دولت ها جهت تغییر مثبت، انکشاف و خدمات عامه باشند.

نقش تاریخی اعلیٰ حضرت شاه امان اللہ(رح)، تنها منحصر به افغان جسوری نیست که استعمار را تحیر کرد و به مردم رو آورد. مفاهیم مدنی، فرهنگی و رسانه یی تعمیم یافته در سلطنت او، افغانستان را از گذشته ای سوا کردند که در باور های عامه ی مردم، خوانش یک سویه ی باور ها، با وجود مفاهیم عصری حاکمیت، فرهنگ و رسانه که از سلطنت مرحوم امیر شیر علی خان قوام یافتند و در تمام حاکمیت های امیر عبدالرحمن خان و حبیب اللہ خان، هر چند با رعایت بیش از حد دینیات، اما تقویت می یافتند، جامعه را بی موازنه ساخته بود.

تعمیم ذهنیت های ارزش نقش زنان و دختران افغان، فرهنگ و سیاست نو، نظام های دیموکراتیک که با شورا حمایت می شوند و آن چه از بازخوانی قابل وصف جهش مدنی زمان شاه امان اللہ(رح) می دانیم، ارزش حضور تاریخی او را در مقطعه ای که باید ابراز وجود می کرد، مهم می سازند.

نود سال پس از «تراژیدی سقوط امانی»، اما اکثر مفاهیم انسانی آزادی های فردی، کار رسانه یی، فعالیت فرهنگی و احترام به حضور زنان، با تداعی شخصیت و سلطنت شاه امان اللہ(رح)، نوستالژیک می شوند. بنا بر این، یادمان او، نه فقط تکرار خوش توارد جدید سیاسی افغانستان است، بل همواره باعث می شود با جان کلام آن، به اولویت ها و آرمان هایی ارج بگذاریم که امروزه نیاز های اساسی افغانان به خاطر رسیدن به زنده گی آرام، مرفه، با وقار و با عزت می باشد.



نویسنده: مصطفی عمرزی

پایه های لرزان

تشییه پایه های لرزان، بی شباخت به پایه های سیستم است. منظور افراد و اشخاصی است که تیم سیاسی حکومت کنونی را می سازند؛ هر چند تظاهر به اراده‌ی سیاسی، مسؤولان را به نمادگرایی رسانه‌ی کشانده، اما تلاش‌ها برای احاطه‌ی سیستم، شییه پایه های لرزانی است که سعی می کنند با انبوه سازی، از ارتعاش آن‌ها بکاهند.

فکر می شود مشی نادرست حکومداران کنونی، آنان را هراسان کرده، اما این افاده به این معنی نیست که خود متوجه چنین مسئله‌ای شده‌اند. عموماً در به دنبال فرصت، از هیاهوی رسانه‌ی تا جهت کمپاین‌ها، تیمی که روی شانس‌ها، امید‌ها و فرصت‌های مردم پا گذاشت، از این نیز می ترسند که پرستیز گروهی کاهش یافته است که برای اولین بار در تاریخ افغانستان، منحصر به فرد، ولو به حد یک شخص، دانسته می شد.

عوامل بیرون حکومت، چه در سطح فشار‌های تنابع داخلی، چه به سطح تماس‌های بیرونی، متأسفانه به گونه‌ای موثر واقع نمی شوند که با درک آن‌ها، عدم انعطاف حکومت کنونی، وضعیت را خراب تر نکند.

در حالی که صلح، به غایه‌ی اصلی افغان‌ها مبدل شده است، صحبت از آرایش نظامی در جوی که طرف مهم حمایت از افغانستان یا امریکا، به تفاهم رو آورده است، حکومت را در تیگتای دیگری نیز خورد خواهد کرد که بدون محاسبه، از حمایت‌های خارجی، توقع دارد.

آن چه در این میان بسیار مهم می باشد، همسویی سیاست های دولت با جامعه ای جهانی، به ویژه ایالات متحده ای امریکاست. این همسویی به حکومتداران کمک می کند، حداقل با وقایه ای خویش در برابر تبعاتی که پی آمد های صلح دارند، به گونه ای منزوى نشود که از حالا آنان را هراسان می سازد.

با وجود نارضایتی ها، تیم حاکم کنونی با وقوف از درون مشکلات، می تواند در حکومتی سهم بگیرد که از رهگذار افاده ای آن ها، آن چه قرار است در آینده، برنامه های رفاهی شوند، از آسیب های بیشتر در امان بمانند.

ارتعاش سیاسی، افزون بر ریس جمهور در سطوح مختلف حکومت، سرایت کرده است؛ هرچند استند افرادی که با محافظه کاری، سعی می کنند از عوارض منش سلیقه یی کنار بمانند، اما اصرار حکومتداران که روی وفاداری حساس است، به گونه ای باعث شده، تعداد زیادتری در گیر سلایق شوند.

حساسیت های بی جا و بدتر از همه غیر منطقی در قبال رویداد هایی که با وزنه ها و توجیهات مختلف رونما می شوند، دولت را از تعقلی که لازم است، دورتر می سازند. در چنین حال و هوایی که ارتعاش سیاسی، راس حکومت را دربر گرفته، این نگرانی را بیشتر خواهد ساخت که با تداوم خودشیفته گی یا اصرار بر بقا، امکانات دولتی، به گونه ای ضایع شوند که مثلاً در قبال پرسه هی صلح، سبوتاز حکومتی، نمایان تر می شود.

هشدار و مراقبت، لازمه های در ک عمومی جامعه ای افغانی اند، زیرا صورت حال تنازع، روش ها و فرهنگ سازی ها، ابعادی دارند که بایسته است در میزان منافع، دست آورد ها و حیات مدنی

ما، نباید از چشم بیافتد. به این دلیل، پذیرش صلح را به معنی وجوب شرایط بهتر می‌پذیریم.

شاید شماری با رفتار خاص، به ابعاد موضوع، توجه نداشته باشند. سوء رفتار در افراد و اشخاصی دیده می‌شود که معارضت با تیم حاکم را از کل سیستم، مجزا نمی‌سازند. منطق ما این است که باید با اصلاحات، جلو کسانی را بگیریم که دیگر موثریت ندارند؛ نه این که به نام صلح، نظامی را تضعیف کنیم که به سختی احیاء شده است. تداوم این منطق، ایجاب می‌کند اصرار کنیم، پروسه‌ی صلح با بدیلی توام شود که افزون بر تامین امنیت، نوع ریفورم سیاسی بدیل می‌شود.

سعی کنیم از ریزش پایه‌های لرزان حکومت، جلوگیری کنیم. این مامول، با بدیل افراد و اشخاص راس، قوام می‌یابد.



رهبری هسته‌ای

سخنرانی‌ها، فلم‌ها و تصاویر زیاد دکتور غنی را دیده‌ایم. او در اکثر آن‌ها، به عنوان شخص عصی مزاج، پرخاشگر و تندرخوبه نظر می‌رسد. بخشی از این کنش‌های رئیس جمهور، اگر به اثر برداشت او از مسایل است، اما اکثراً ناشی از طبیعت او می‌باشد. دکتور غنی، قبل از این که در زمینه‌ی حاکمیت حامد کرزی شناخته شود، اصلاً محسوس نبود.

داستان‌ها و بالاخره روایت‌هایی از شیوه‌ی برخود مردی که به اصطلاح ترو خشک را می‌سوزاند، از اوایی که دکتور غنی در رده‌های دولتی ظاهر شد، میان همه تبادل می‌شدند.

وزارت مالیه و ریاست پوہنتون کابل، دو نهادی اند که از کارکرد های دکتور غنی، بیشتر به یاد می‌مانند؛ هرچند در پوہنتون کابل، مدت زیادی نماند، اما کارنامه‌ی او در وزارت مالیه، تعداد زیادی را آزرده ساخت.

عموماً عصبانیت بی حد دکتور غنی که به اثر درگیری او با بیماری سلطان به وجود آمده، با وجود تداوی، اثرات زیادی بر سلامت جسمی او گذاشته است. افزون بر این، مقام تفکر دوم که به گونه‌ی رسانه‌یی، همه را غافلگیر ساخت، او را به شخصیتی مبدل می‌سازد تا از هر دو رهگذر، انعطاف نداشته باشد.

اعتماد به نفس بیش از حد که گویا پدیده‌ی «ابرنخبه» واقع شده است، بسیاری را از تنقیدی حذر داد که باسته بود دریغ نمی‌کردند؛ هرچند واکنش دکتور غنی به انتقادات، از مهارت‌هایی بهره می‌برد که او را قادر ساخته‌اند در جو تبلیغاتی، مسایل را منحرف کنند. مثلاً در جواب خبرنگاری که گفته بود قدرت را

انحصار کرده است، با نمایش طول و تفصیل دولتی و کمیسیون‌ها، وانمود می‌کند که در چنین ساختاری که صدھا تن در راس قرار دارند، ادعای انحصار مخالفان، نادرست است.

یکی از اقارب من (مرحوم داکتر لیث نوابی) که بی‌هیچ شائبه‌ای از زمانی که دکتور غنی در دومین انتخابات ریاست جمهوری با حامد کرزی، پس از داکتر بشر دوست، کم آورد با او همکاری کرده بود و متاسفانه پس از رسیدن متفکر دوم به قدرت، در جمع صدھا تن نجbe گانی که در تیم تحول و تداوم با دکتور غنی، صادقانه کمک کرده بودند، در نخست توھین و بعد طرد می‌شوند، خاطراتی نقل کرده است که روایت‌های تاسفبار از شخصیت دکتور غنی بودند.

تا زمانی که اشتباهات فاحش دکتور غنی، مستند نشده بودند، کتمان مشکلات جسمی، روانی و صحی وی، مردم را در ابهام می‌گذاشت، اما قایل شدن به شرک که در مراسم عاشورا، امام حسین را منسوب به الله کرد و ردیفی از اشتباهات گفتاری که بیشتر جنبه‌ی مذهبی داشتند، او را به انعطاف اجباری می‌کشانند. چنان چه آوردم، اعتماد به نفس کاذب، دکتور غنی را در جایی قرار داده بود و می‌دهد که هیچ کسی را برتراز خودش نمی‌داند.

اعترافات جان کری، وزیر خارجه‌ی پیشین ایالات متحده‌ی امریکا، مبنی بر این که دکتور غنی، تجربه‌ی سیاسی نداشت، حقیقت تلغی دیگری بود که بسیاری از حامیان او بعداً دریافتند. در چنین اوضاع و زمینه‌هایی، دکتور غنی با خاصیت هسته‌ای، به فراز و فرود جامعه‌ی افغانی رو آورد و بدتر از همه، به گونه‌ای عمل کرد که گویا نیازی به تجربه ندارد.

تلاش کنونی رئیس دولت که با تمام توان سعی می کند پروسهٔ صلح را مُختل کند، جزو گمان‌هایی بود که بعضی می کردند. عدم برداشت تنقیدات و مخالفت‌هایی که اکثراً موجه‌اند، رُخ ناراحت کننده‌ی دیگری است که دکتور غنی با اغماس به حامیان داخلی، به خصوص قشر تحصیل کرده، با تعینات افراد گمنام و خارج‌زده که با منطق زبان انگلیسی در جامعه‌ای تحمیل می شوند که اگر استثنآت را کنار بگذاریم، ۹۹ درصد مردم ما در مسایل روزمره‌ی زنده‌گی، هیچ نیازی به زبان انگلیسی ندارند.

اوج حالت هستریک دکتور غنی با افزایش صدای او واقع می شود. احساساتی شدن از این منظر، اگر جاذبه‌ی موقعی ایجاد کند، ثبت و انعکاس رسانه‌ی آن، به همان میزان تخریش کننده است؛ چه حالت هستریک، مانع تعلق و خوداری‌های مورد نیاز می شود. حکومت وحدت ملی که ابتکار دکتور غنی بود، از همان آغاز برای چیز فهمان پیام داد که متأسفانه این مرد محترم و تحصیل کرده، در ساحه‌ای وارد شده است که با ظرفیت‌ها، گذشته و تجربیات او، مصدق‌کسانی قرار می گرفت که از آغاز انتقادات بروی، اذعان می کردند گذشته‌ی کاری او در محدوده‌های کوچک و بسته‌ی سیستم غربی که عاری از بوروکراسی‌های جهان سوم‌اند، او را از درک دغدغه‌های عاجز می ساخت که در کشور ما، نیازمند احاطه به تمام تراکت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است.

تشنجات هستریک شخصیت دکتور غنی، حالا به همه جای حکومت، سرایت کرده است. آن چه هنوز امید‌های ما را از او قطع نکرده‌اند، تقاضای وسعت نظر به مسایل مهم کشور می باشد. تذکرات به جای او که یک هفته پس از کمک‌های خارجی،

سقوط می کنیم یا استقلالیت سیاسی و اقتصادی، لازم و ملزم اند، عبارت از دشواری هایی است که در چهل سال بحران، به ملت افغان تفهیم می کنند تحلیل پیچیده گی های روابط با جهان، به میزان تنوع آن، کشور ما را درگیر می کند. بنا بر این، بهتر است با حذر از روش های خودکامه که منافع مملکت و مردم را تهدید می کنند، به عنوان کسی که فرصت یافته بود و روزی باید برود، به جریانی کمک کند که به نام پروسه ای صلح در برابر ما قرار دارد. برخورد های هستریک در برابر منافع مردم که بیش از همه منافع شخصی را لحاظ می کند، ما را وار یک فاز دیگر بحران خواهد کرد که در هیچ کجا یش، فرصت های از دست رفته ای جامعه ای جهانی وجود ندارند.

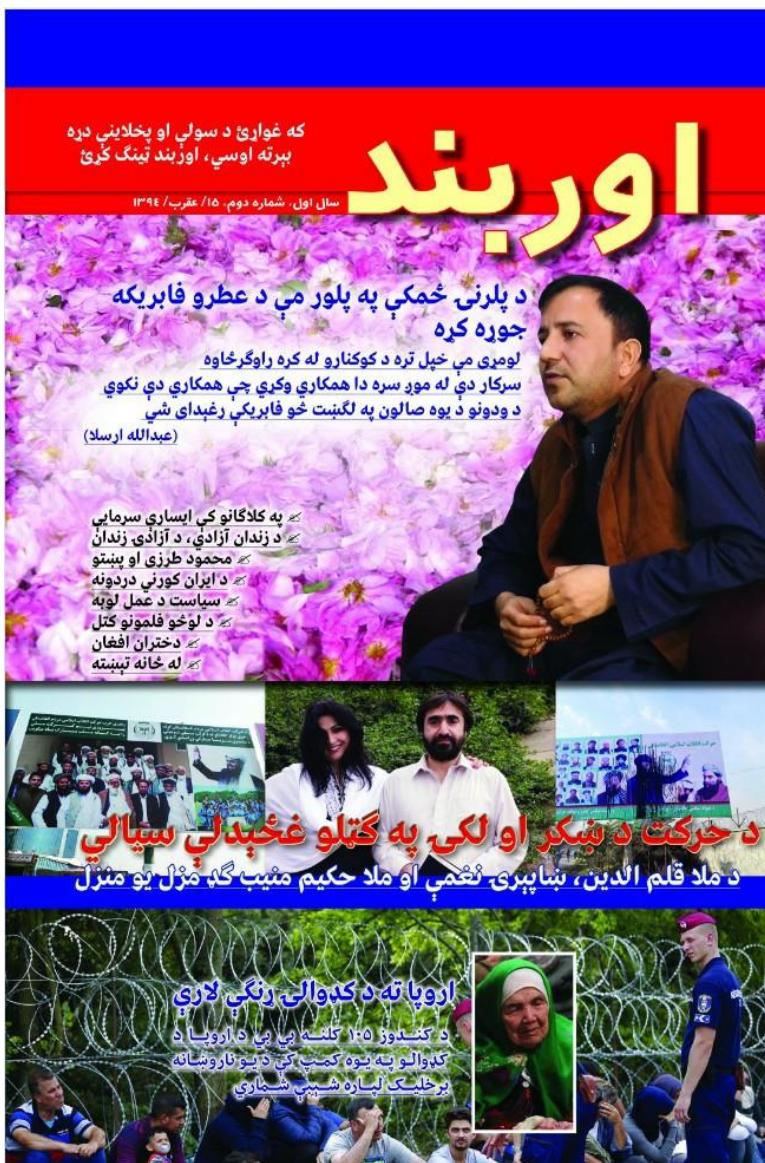
تدابیر هستریک حاکمیت در فضایی که از جغرافیای آن کاسته می شود، چه نوع حکومتی را برجا می گذارد؟ ما در ۱۸ سال حضور جامعه ای جهانی، حتی به حداقل خودکفایی نرسیده ایم! اگر درگیر تنازع پس از جامعه ای جهانی شویم، با حاکمیتی تنها می مانیم که ولو دومن متفکر دنیا را داشته باشد، اما شبیه حکومت هایی می شود که تنظیم ها در جنگ های داخلی در چهار گوشه ای کشور، ساخته بودند.

شرح تصاویر:

به باور مردم، دکتور غنی حتی یک عکس هم ندارد که او را در حالت طبیعی نشان دهد.



تصاویر اوربند





وقت
فراخ خاطر

ندیستند کی محسن لطف، «عجم و کم»



زیر زمین روزی که با
شروع صبح، کل ایوان
و قصمت نور را آغازی
از بیهوده چنگ های
استیضان، از همان
روز، انسان اسوده
که در فرهش و واژه
آن را می خواهد، افغانی،
رویداد دنگرخوار گرفت.
سکوند که همچنان که یک های سیس از هفتم نور، در
شندید که اندک از پیش در پیوند یا زمزمه و یا
در تاریخ هفتاد هزار که معمولی می شنید
سکوند افسوس اسوده که می خواهد، این را می گفتند
که سیس است و ده که چاهمه ای محدود و افسوس
که شنیده اند که این را اکر در شناسن
ستفاده از این ده که سیس، افسوس
پاشند.

پہ زوند کی خوبیں خلک لے
خوبیہ تر پا خبدو وروسته
خپله بستره سموی

34-100-111-10

باره: ج. بازوان / شریعت ساینس، میوزیم

خوبی او خوشحال خلک خپله بستره
کبک له خوبه وروسته سما والی او تو لوی
د hunch.com د
لکوونو، به دغه سرو کی له آنه شنیده
زه خلکو پویسنتی شوی، دغه سرو لال
گوندوالو شهجه پویا سانله گوندوالو
پوربینخل کبیری، هنده زار سره ده خه کوهه
نه پوربینخلوکوکو ده شهجه سانله پی ایها وایر
کس دی دی کاره تر سه کوتو-شادوو

رسوپری یو پل مهم خہ ته هم اشاره کوي او
دھے چا جي د سپر سماں وونکي خلک زانه
رسوپری لري جي خيل رکو، وار، خيل
اکاوار او، هار دا نئه هر ورخ وونکي
اصاص جاگ کله کو چوكو وپوشن دا جي سناسن د
رسوپری خوش راز دا چي د: تو ملکو
رسوپری خوش راز دا چي د: تو ملکو
رسوپری خوش راز دا چي د: تو ملکو
رسوپری خوش راز دا چي د: تو ملکو

رابن پخپل کتاب کی لیکلی دی۔

Digitized by srujanika@gmail.com

شهری که عوض شد

(لغمان تاریخی)

تاریخی ها که بسیار عینقه (باستان)

نیاشنده، خوبی مهم می شود. معاصر بسیون توجه بر ازش های مدنی، در سفری خواه سه ولیت زیارت افغان، پیش از آن که طبیعت سر و مدهان قوچنگی اما توکیده اند آبادان خصوص، را در آن جا می رسانندند، افغان تاریخی و عصادر اند انتقام بر نقش ملکی انان، از همه بیانند، بیسی اگرند مخصوصی که آنان حبیب الله خان، بنای تاریخی جدید و زیبایی داشت، منحه کرد که آین شهر نشان می دهد، بازیاری کیم و در واقع با این عملکرد، وحدت تکی مردم دا رسیم است، اما سور برخانه همانند بخش های دیگر افغانستان دا میراث های تاریخی، مدنی و فرهنگی ای، اکثر انسانه های کاری، تقویر و نوشتاری دارند.

جست و جو برای اسنایز از این میراث فرهنگی ای، روابط نیس شود، این مرور در شماره ای که زیر شدت فشار خصم، را می کنند اند آبادان خصوص، را در عدم اعتماد بر نقش ملکی انان، از همه بیانند، بیسی اگرند مخصوصی که آنان را از گذشته تا کنون، احباب جا و مقام این خواهند نداشتند، این را خطف کرده اند، اما سور برخانه همانند بخش های دیگر افغانستان دا میراث های تاریخی، مدنی و فرهنگی ای، اکثر انسانه های مقوله دی میباشد، این خودمان است که نفع و مأفع و نیز این بار این توجه که آین شهر می باشد، بنای این توجه بر ازش های

مصطفی «عمرزی»

پس از عمور خوبین از ماجرا های تلح بیش از سه دهه، اکنون که آراثن های انسن را اجریمه می کنند، سردمونن ما در سیمانی عرفی می شود که با همترین و دیجه ای، طبیعت این را پیشتری نهاید، در فرست مایس که بازه ام، ترسیم از این معاصر افغانستان با است بست اورد های عمرانی ای، میرا واده است ای افغانستان را به تاذیم بیم؛ در، نوزگاری که بسیار دور نیست، سهم خرو و نیزبر آنان، اینهه ای دارد که سهم ما در کار مدنی، فرهنگ پر ارج



کندهار در صد سال قبل

جوالهه زده است، نیزرو دهم، آشکارانی
میرات های مهم مدنی، فرهنگی معاصر، بسیار
لهاست مهم است. در این مدت، ساعت زیاده
ی کوچک از سیماهی صد سال پیش کندهار
می رویم که تماشای برای هر افغان
وطمن دوست، اندیشه می خواهد دست
عربت نفس بپیشتر، هرچند نزد شود که
خیلی جیز ها از دست داده ایم، اما یقین
بیشتر خواهد رافت؛ اگرچه گذشتند، بر
قرار تهدای که در صد سال قبل یا چین
استخراج و زیباپس گذاشته بودند، مکملی
می ساختند که این شاهانه مان فقط بر
پارچه های تصویری چند شور دوی، اروپا
و آمریکا، خسته شوند.

بعد محیران این پدیده، وقتی بخواهند
نقض پیویستند، از خلیل پیش از جهان سوم
با نفوذ های جوان اول، طرف را درگیر
می کنند تا والصود مامنند خلیل کسر
دارد بایران شناس داد سیماهی از ریای
افغانستان که اندیشه می خواهد دست
اورد های عاصم را باید کرد، شکرده دست
در نقدویسی سبقت.

برای کسانی که عیاص فراز و قوده تاریخی
رامی دانند، اتفاقات این در ایام برسی،
هر چک میلان نمی شود تا همه چیز را بری
عقیده، و از رهه کنند. این تووان اصل هم
در قرالت تاریخی مصطفیه است که اگر
در روزه مخفیکی که در جهت راسخ گویی
بگذاری های پدیده ی گذین سنتی،
مجزو کارآمدی نمیگن سمع نشان هن.

مصطفی «عمرزی»



که غواړی د سولی او پخلاينې دره
بېرته اوسي، او زېندې تینګ کړئ

سال اول، شماره پنجم، ۳۰ / قوس ۱۴۹۳

اورېند

د ټاریخ ټېږیان
د سالم او خیر
غواړوکې کارپوړان
ډونځچه هاڅووی
پوره د لی ټاب انسوول
ځایاں کې ټاموش کړیده ایم
دیدن مطہن مړو قدر کړیمه
کېږي نه کړی
تاپه پوره ال ماکیت له د ټاټاستان لوړۍ کړیه
د ټکروپنې په کند د اسلامي ډېډو د ټوله افغانستان

شخصي روغتوونه؛ محاصره مقتلونه
د شخصي روغتوونه زیارتنه مالکان به مسلکي لحاظنه داکټران
دي او نه لک طبایه سره کولی کسان!
شخصي روغتوونه سست او مرکونې نازوشنان پېر دوټۍ هشو
لاؤړۍ
په شخصي روغتوونه کې تر ټارو غانو د داکټرانو وړخ لای بدې دا!

د مرگ تر پلونو هاخوا (جنت؟!)

بهر ته په تللو تاسی او سنی شخصیت، موقفا
او شتمني له لاسه ورکوئ او په بدل کي یې
هېڅ شنی نشي تر لاسه کولئ

جنایاتی که فراموش کرده ایم (I is for Infidel: معرفی کتاب)



میرحسین پیرامون کتاب *“I is for Infidel”* را در عقق زویده های خوزین جهاد ضد انسان افکرد و خیانت آور شد و روی کردند پس از مراجعت پرسیجوس در علیکرد افرادی از طالبان، بی به اصطلاح مخاومت ضد طالبان، بی بهمه دارند. فرموله زننده این اعمال را مرکب شده نهاد.

جلف، «عمر»



1

صیغه‌ای استند.

تموریل دو تاجیکستان دخیل در ماجاری های که باعث استیپ هایی بود پیشون ها در افغانستان داشتند، اندیزی زیارت را شکن های اجتماعی من مانند شاهزاد شمشیر، نمونه ای خسرو ای باشد، اما یکندر ای ای دهدستنی با عنصر ادراکی که همانند گوشه سنتی پرچمی عمل می کرد، بی شماره ترین ایاماتیان اند که ایامه در میزرت خوشحالی ای زک حاکمیت فضیل و واسطه دهد بنافع خانم عاصمی دیبرون، حافظه ای تاریخی خوبیست جامعه

پیرامون جایگاه که فراموش شده
کوچک ۴۵
در این شکن نیازم که در امرصالح
کنند و خوش شویش باشند تا عناصر خابن
و الوده تصفیه شوند، اما حداقل آن
روز از جایی آغاز یابد که شورخانه
هنوز آغاز ندارد. تدریج همه را برای
پشتیو کتاب *is for Infidel*:
فرنگیان با احساس افغان، پیشنهاد

میں حقیقی طرف مخالف تھا تا میرز گستہس و خود کو بخوبی بیدع پذیراً بنائے، فی خود، چہارواں میں کند، خایران کردے ہیں اور عین قدر میں حفاظت اور حرف سطح نصیب نہیں، جو اپنے ایسا ایسی اور اپنے اور اپنے جا باور اس سبھی کشمکش کے میں اور جا افادہ، منظہن، وصل ادن، اماماً، اماماً، ما راقیت دنار، صبرت نداز، سواد، دادر، دادر، حاکم، حاکم، خیانت نداز دنار، اهل انسانیت داشت۔ وہ اپنے یادیں افادہ کی، فہم اپنے اوار و ہاڑ و اسٹر رہا۔ فی امان عناقیت بر قانون میں دست دینے پہنچے ایساند اور احسان و برادری صحبت کرنے، ہاندیں مخفات، مخفات،

و فارغ فرنگی، مهندسی پس ایست که وقیع
بخدمات خود را در بایران کسب کنایه خواهد
کرد. او با اصطلاح شنیدن که شفاه و راهه
ها ادراک شیرین در منی ازون، از زمان
۱۴ سالگی شروع کرد. رسانی به آنلاین در نوشته
و اینستاگرام، تاریخ و مسافت اتفاقیان
کاچی این را از دست داد. همچنان که
برای این ایام این کار خوب است این ایام،
فرنگیان را می بینیم و فرق این را در
آنکه این کار را می خواهند. اینکه کارهای
که نیکنند حضور اینست. اخراجات آنلاین
و اینستاگرام را می بینیم. اینکه
سلیع بعده فریزاند درستکار و تحصیل کرده
و آن را در سراسر ایجاد کرد.
و سپس بزرگ و باری و اکسکاری انسادی
که باشد روشکنی می شود. متوجه سوالات
از این افراد می شویم. این افراد است.
ایرانی افرادی هستند که دوستی خواهی
با خانیان را باز می نمایند. زمانی

برای دانلود کتاب در اینجا کلیک کنید
<http://pz.rawa.org/extra/crmicesbook.htm>
L1s دریافت معلومات پیرامون کتاب [for Infidel](https://infidel.org/) کلیک کنید
https://books.google.com.af/books/about/L1s_for_infidel.html

نادرست، قوای بین الملل را فریب می‌داند. تا در کمی عضلات سیستماتیک، به واسطه شووندگی انسانها، ایجاد شد. این ایجاد انسانها همچنان که خود را نشانه می‌گیرند و صعنف از دنیا را ایجاد می‌کنند. توپوجهات کتاب «استادی از سال های خوب» و «حیات چاهید» پیرامون کتاب حکایت کن، نیز این دو کتاب را در کدهای ملکات ناتوان، صعنف می‌داند. این کتاب های از سوی شخص اخیر جهه ای کتاب هایی هستند که در برخی از این کتاب های ایجاد شده اند. کارکش ایجاد شده اند.

تو انہی کو دیکھنے کا انتہا تھا جس کو اپنے پاس لے کر بیٹھا رہا تھا۔ اس کے پاس ایک سوچ تھی کہ اس کو اپنے پاس لے کر اپنے بیٹھنے کا انتہا کر دے دیں۔ اس کے پاس ایک سوچ تھی کہ اس کو اپنے پاس لے کر اپنے بیٹھنے کا انتہا کر دے دیں۔

با دوستان خان نیز شریک شرکت شد.

ظاهر، شاهد عویض بود، اما در آین نوبت از تقدیم شورش ریاست و یادگاری و آن را طلاق می‌گذاشت. همان‌جا جاهمه از کسی پس از همه می‌گردید، زنیه با مذهب خوش بود. حکمکت در دست داشت، اما در این مورد از استاد چاکسته نمی‌نمی‌شد در کوههای هند از مدت حاکمیت خود می‌گذرد. این استاد در این نوبت از این کوههای هند شستن از هر چیزی که در آن باشد را می‌گذرد. از این کوههای هند ایشان را بازگشایند، افغانستان را باخسندند، از این امارات را بازگشایند، ای ایران! از این سراسل سوابق و رسالات در میانه، ای ایکن ای ایکن! ای ایکن! ای ایکن! ای ایکن!

جبل السراج و بالاخره حاكمیت ننگین ملا

میراث اسلامی و میراث ایرانی را باید با این اهداف و اطایف انتداشتی اسلامی نهاد. این اهداف ایجاد مخصوصیت است و این اهداف را می‌توان در حضور شوروی در افغانستان، چنان‌ج‌ها که می‌توانند این اهداف را ایجاد کنند. این اهداف مخصوصیت است و این اهداف را می‌توان در حضور شوروی در افغانستان، چنان‌ج‌ها که می‌توانند این اهداف را ایجاد کنند. این اهداف مخصوصیت است و این اهداف را می‌توان در حضور شوروی در افغانستان، چنان‌ج‌ها که می‌توانند این اهداف را ایجاد کنند. این اهداف مخصوصیت است و این اهداف را می‌توان در حضور شوروی در افغانستان، چنان‌ج‌ها که می‌توانند این اهداف را ایجاد کنند. این اهداف مخصوصیت است و این اهداف را می‌توان در حضور شوروی در افغانستان، چنان‌ج‌ها که می‌توانند این اهداف را ایجاد کنند.

دام هانه دوه تاچگشتن چه به په پهلو روله
امهانان یا در مرک کام ته رسوی او باي هم سین
دو مرده يه شريک کوي تر خو چه
افقان امنیتی خواکونه دا دو خره
د قانون منکلنه و پهاري

A black and white photograph showing a man from the side and back, wearing a light-colored polo shirt and dark trousers. He is standing next to a dark-colored sedan, possibly a Volvo, which is partially visible. The background shows a modern building with large windows.

در اعقاب با الحاضر بیش از ۵۰ درصد امکانات
دسترسی به استادیت شده‌اند که این می‌تواند همچنان که مکار
آنها می‌باشد از در دسترس نداشتن اطمینان
نموده باشد. این اتفاقات را در قرود دیگر، شاهد
نمودیم که این ساخته‌ها با خالق اتفاقاتی اخیر جای
گردید. اما توجه کنید که این پایه‌سازی اتفاقاتیه چهار
ساله است و این اتفاقاتیت باید توانسته باشد
که این اتفاقات را در دسترس بگذارد. این اتفاقاتیت
باید توانسته باشد که این اتفاقات را در دسترس بگذارد.
که این اتفاقات را در دسترس بگذارد. این اتفاقاتیت
باید توانسته باشد که این اتفاقات را در دسترس بگذارد.
که این اتفاقات را در دسترس بگذارد. این اتفاقاتیت
باید توانسته باشد که این اتفاقات را در دسترس بگذارد.

برای اینکه می‌توانیم کنک در کامپیوچر خود را بخوبی از این سایت دانلود کنیم باید که همه کارهای این سایت را باشیم.



Share the fun with us!



وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند

وارونه نهایی و اعیانیت های افغانستان، با
پس از مذاکرات این راه را می پسندیم از سی سال
گذشته، ترقیت بوده است که مستقیم
که درست قصتنم در جوی پیشوند سیزده، به کار
اند. حاکمیت نتیجه مذاکره این راه را می پرسیم
و تینکن می خواهم این راه را می پرسیم سازمان اسلامی
برای رسانی افغانستان را برپا تمثیل کرد، هر قطع بر اساس
پیمانه ای برداشت و میزبانی شده بود، بل انسانی از نوه
ها و کسانی بود که افراد ای اعیانیت های افغانستان،



کارگردان این فیلم از اینجا شروع می‌کند: «این فیلم را در طبقهٔ سینما نمایش داده بودم و پس از آن کسی از دوست‌ها و هم‌بازی‌ها می‌گفت: "این فیلم خوب است، اما شاید بخوبی باشد". من آنرا می‌گفتم: "این فیلم خوب است، اما شاید بخوبی باشد"!»

شود.
سواد و پیاده شود.
دست و سواره آتو بجو
ده د تماشی بسونوچی ته
پرسنل او مازیر خلور بجی
در دسته روز داده شود.
داده کارکرد تک رانک ها مولوشن
بسونوچی نه دنجال له نک
آتک سرمه ساز شوی.
پرسنل آته بجی او مازیر خلور
بجی به یاد نمیخی دزدی.
جنگلی به دهد کایه هارچ کی
بسونوچی فارغه شی او د او
کایه دام تمحی به دتل بایاره
وتسل شی.



چهارمین سرکار د اوگادی بو لري
روت تمحی پیاوی ددی ایازه لا
راپنستی پوینس چسی که همه
خایه بو جعلی ب اوگادی کم
دو هنده ۲۰۱۴ ماه

سیماي خوش کابل

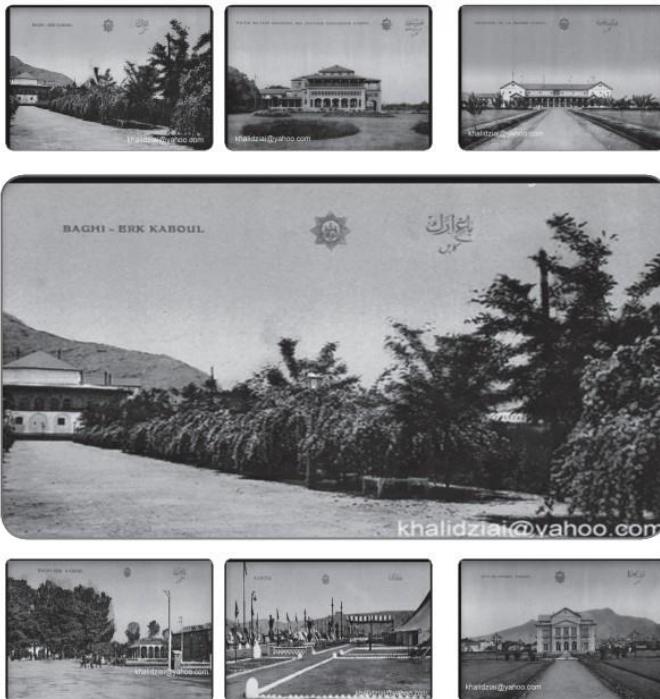
مصطفی عمرزی

د اسپیم که هر چند با گذار از خواست روزگار، وقفه دار، اما تا زمانی که باز تکرار می کنم گفتنشنه و خواه خبار بودیم، گذاهه ای ارزنده ی فرهنگ، مدنی سا در برایس آسایی هایی بود که اکثر امداده می باقیست، از مشغله های درجهان اسباب بدنه، فقط دل نتویع ای اسایی و هویت ما در رکه های افغان رفمنه های رفاهی و شهروی و شان اسماهخاشن ها، سومه مهاجران، کار دون است.

بروگ و تزویر (هفت تور) بازار های مکاره ی پعدی خوبیش، (هشت تور) را نگشود بود، این نوع ای اسایی و هویت ما در رکه های افغان رفمنه های رفاهی و هویت این جسم مقدس افغانستان در کارهه، صرح پیشتر داده است.

اعلیحضرت تمیور شاه ابدالی، با انتقال مرکزیت امپراتوری افغان به کابل، قبائل دیگری در کابل گشوده که خاطرات خوش پرداخته های تاریخی، عمرانی و ادبی آن، کابل حاضر ای افغان است.

کابل سا نماد ملت مادرست در این شهر، از هر یونیت و تیار قویس، زیست کرده، ایم و تفاوت های منطقه، پس، لوجه بی، فکری و سمعنی ما تا زمانی که بازار سیاه



اور بند سال اول، شماره نشنده و هفتم، ۱/دلو، ۱۳۹۶

CM K 1A

که غواړی د سولې او پخلاينې دره
پېړته اوسي، او زېندې تېښګ کړئ

سال اول، شماره اول، ۱۳۹۴ / غرب

اورېند

که ژبني او قومي تعصب
په رسنېو کي د بېخمنو ونده
چالشहای روانی
زمور یاراډاکسی ژوند
جنګ غېلې یاورونه
خوشحاله ژوند
سیبورت او سېکس

پوښې بېړۍ
د قاچاقبرانو له منګولو او د مرګ له بېړوکيو
د ژغورل شویو افغانانو د زړه خواله



د نشه یې توکو مافيا
د افغانستان امنیتي جوړښت په
ولکه کې اخلي

دري، نام جهان شمول برای افغانستان و فرهنگ افغانان است

با توقف پرسودگار و هست اینچن نوشاتی دانش (دانش خشن‌دویه چونه) انتشار کتاب «دری افهانی»، و اکنون
منظقی در بخارا ساخته شده که به دلیل این در چند سال اخیر در این شهر روزی روزی افغانستان و افغانستان، به علاوه گذشتۀ
افغانستان را می‌شوند. خوبی که شدید و معمود ندانند و از این‌جا برای اصلاح خودشان سراسر سالان
اسما، اسراء و رسالت انان را می‌توانند تمریض کردند و می‌توانند این ایام دلکشی، به وضاحت
مازکه که کردند، دیدند، هر قطعه که شدند، فرقه همچند مددانند. سمعتم: نیز ما شدند.

در سی روزگار تخلصاً و محرومیت که از اتصال به تمام اتفاقات، قوهٔ بایسیس خود دست یافتد این فکری می‌باشد که در آغاز از قدرای ران نهاده و دستگاه‌ها فکری می‌باشد بایسیس سیم کیم، اور و نیکس خواهد بود آن کجا همهٔ شاهزاده‌ها پسر بود از افغانستان تا چک تبار، پوشون، اوپری، هزاره و سیستم که برای سرگفتار این سیم‌زیرهنگام، به ویژه در این زمان نار، حکمت کیم کیم سیم خود از این دفعات از سراسل هی افغانستان و افغانستان، در حد تووجه ماضیت شاهزاده‌ها شوود که این هر روز کار فکری و فلسفی می‌کوشند و خطوط دز و شاق این سیم‌زیرهنگام، بینشتر شوند.

شروع روز داده ران باقی ستس آن زیارتی دری، ریز فکاران شایع مادر، اما ایده این در عصر کسی به بایسیس نیست، تجربه می‌گذرد، خالی همهٔ این سیم‌کیم این سیس اکثر غلطان می‌کیم (افسانه) من گویم، لوله تسویه سیم‌کیم شناس رام در سیم‌های و کابل می‌گذارند، با هفتمین ادله



فہرست کتاب

دیدار
فیض
برابر
آشنا
آنقدر
گوچه
از
لواز
دلخواه
افغان
هزار
خود
بـ

پغمان و بناهایش

مصطفی «عمرزی»

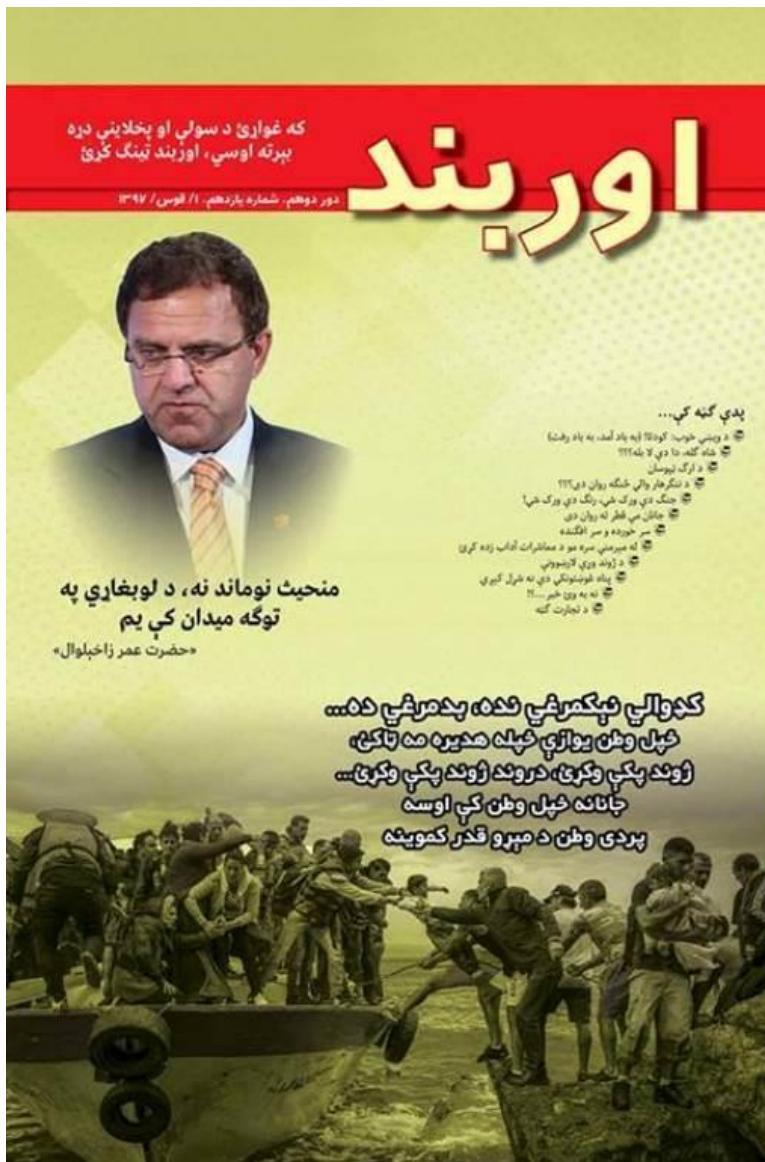
جهار گوشه‌ی طبعت زیبای پغمان را خط کشی کرده بودند و سوکنده‌اند اکنون ایران و پسند ندارند. اما شواهد تاریخی آن‌ها بازکو می‌نمکند:

فرجت‌الله در دشواری‌های تاریخ معاصر اسباب بدهد ام، اما از ماسی که اخبار این کشور در سمت فرزندان پسندش بوده است، هیچ بدهد ام، ندارد که عاری از ایشکار عمران و سازنده‌گی باشد.

شاه امان الله، ساخت و ساز هنرمندان را نیز بر زیبایی‌های خوش‌نمای کرده بود که اکنون همایش ایرانیان در جرج و صحر اجراه کنم هدید اصل باید این ها را احصا نمی‌کنم. تاریخ تصویری افغانستان، نزدیک باشند، اما قصر، ها، ویلا ها و املاه های سنت که پغمان را نیز در مل زیبایی‌های فراموش خویش حدا داده بود.

در این نامه کوتاه، مجموعه‌ای از تصاویر بناهای زیبا و تاریخی پغمان را معرفی می‌کنم که با زیبایی سیک هنرمند اروپایی،





سرخورده و سرافگنده

پخش و خوش است. این سقوط کمک می کند که کشواره هر تعقیل افکار باطل خویش بگیرد و از ده در تاریخ، فرهنگ و حضور سیاسی چهل سال، زمانی که از پژوهشندی های آنان به رضر نقوص می کند، باستیه است در بین این احادیث خواهی کامی کنید، این این نتیجه برخاسته ای از اکبر شاه است که خسرو سیاسی به اصطلاح همراه کوهک های متصرور نیست، حداقل این که اکبر دست او را داده و نداشته از خرام، زیاده و اما احباب در دیگران، در میان این انتقامات های بگیراند و بدانست که اکبر شاه توقیل می شدند و پیروان پیگاههای در جهاد و مهارهای افغان شدند، قیمت آن اینز چیز بیشتر از خراب نمودن و رسید گویانی سوکت که در زمان ایثار استخوان های کنند و بگذارند، این ایثار های اسلامی است که از احباب و حربیان های اسلامی افغانستانی، پس که در زمان ایثار استخوان های کنند و بگذارند، این ایثار های اسلامی است که از احباب و حربیان های اسلامی افغانستانی، پس

از تاریخ صدر، صدر، اند دهن شدند و شودند
بر گردید که هر آن داد آندازند.
خوب است در زمینه ای که هرچهار
محروم آن بآیه و نوای رسیده باشد
حداقل برای حفظ مادیات نزاوی در
ایشان ایشان کشوار خواست که تکنده که
با شش تا هزار داد خالی کشوار خواهد شد، در
شش عدوی شان ایجاد شد، در
پیامبر که هر آن داد آندازند که هر کس سهم
از مفیدی محروم شدند که هر کس سهم
افغانستان و ملت افغان را خنثیم،
دوستان خارجی را باید فتند و
پاسخ دهدن در کدام داد، فقره و ماده
یک دیگر که ایشان را ایجاد ایست
ساختار بیناییان ملک، مکمل، ایم و
محاصی استفاده کنند که در کوه
بازار بیجان افغانستان، هیچ پائی جز
خان، بازار، قلعه، قلعه، چاه پایکار
و منزو دانند. ایشان که تاریخ پیشتر از
یک حکمیت ملار، پسران، چیزی بیشتر از
خیمه که ایمان سرافراحته کان کوکی،
دنهن تا ایمان سرافراحته کان کوکی،
مشخص کنیم.
سرخورد و سرخورد و سرفکنه، دو مشخصه ای
بازار کسان اند که بازگشته اند برای
تعزیر سخنچ، قوه، تعزیر طبیعی
و پیهانه، افغانستان را فراموش کنند،
اما شوکه شوند که شوند که سی بینند
تعزیر سخنچ بگاهان، تاریخ صدر
و پیهانه، ایشان سرافراحته کان کوکی.



110

اورپند

بندی گنہے کیں

- د افغانستان د کړیو رهه خواه کړي بدل او بې خودي
پهله همراهان جواړي او ټولو ګډلاره
امريکا هم ډایپ بر ضمانت وړکړي
له لندن له د راغليک څهاب
پهله هم پېښه نه پاڼي مه مې
پهله هم پېښه نه پاڼي د ګړخدا وړاند
بر بدلو او بچان او وسټرن
عظمت او لګ - جهیز شپږي
تاپليت او کړۍ پې
پهله همراهان
ناولن اپنیان
پهکړو ټولو

ازرده اگر از سمت ملی پاکستان، مردم والیگار تردد است. پسونو شان
حمره اقیانی ستم، هرچند در جر تاریخی، در حصار خوش مانه اند که رشته
ندراد. اما هفتاد سال پس از تزویر سیاسی، کامیه ی خس ندارند.

دري واکمن- پو برڅلپک

د تاریخ یہ ہدیہ کی دری محاکوم قبروں

میخت لاری.
در دوزخ سرمه و سربمه دولس گرامه
آنچه را که له بشه شمیر کمزوره او بتره سو هم
نه د خلاص. سره له دی چی زمه به روane،
ساده و عام فقهه ده او به شه صافت
که این شوه، یوس و شمشیر پرسنیت پس به
کسی این دل کهیر، دبلکی به توکه پس به
شمسیر خایونو کسی کی یا گانی نه دی مراعط
کسی سرسی بسری بخوش خاله د جملی
کسی این لسوسته به ارکیده
کسی این لسوسته به ارکیده

بر نوشته نویسنده روزنگاری را می‌توان با این عکس بینشید: این عکس در سال ۱۹۷۰ میلادی در ایران می‌گذرد. این عکس از یک خانه اسلام‌آبادی در شهر اسلام‌آباد است. در این عکس چند نفر از افراد این خانه در حال شرکت در یک مراسم هستند. این مراسم ممکن است یک مراسم عروسی باشد. این عکس در سال ۱۹۷۰ میلادی در ایران می‌گذرد.

پیکرہی بی سر

س شود. افزون برین، توجه بر نزدیک است اخراجات مالی که در این نشست، در کنار ۱۰۰ میلیون دلار شرکت شرکت ایران، بیش از ۳۰ زیارت و ۵ قوه' را در پیش از این همه' قطع فرمدند. مطالبات شرکت ملی مسکن هم شوهد، بلطف افغانستان، برادر، صادر، خواهر و شیخی زندگی باشد و مستند.

برین که بستر اجتماعی ششون های
غاسستان به شدت خشن شده است، در
کشور روسیه قوهٔ نیز است که تا حدی از
تسلیع و تشریف می باشد. مقدمه های
جیوهٔ مخالفانه ای که از این دیدگاه
موقوفه های تاریخی اسلام، انسان را قادر
نمی سازند به سوی عالمی های آتشن
نشانند.

مطفر عمری
عدهه ی ششون ها، از زمانی که حضور
کوکوئن و مسخوسین خود را در پیش از
۱۰ سال نگاتون، این راهنمای خوبی است.
آنچه می‌توانید از این مکالمه بخوبی بین
دستید، شد آنکه هر چیز پوشیدن
به دنبیر بخواهد.

لایحه ایجاد مکانیزمی برای تأمین مالی از طریق این سازمان است. در این اتفاق کردند «دفتر توسعه اقتصادی»، «دفتر توسعه زمینه ای اجتماعی»، «دفتر حفاظت اسلامی»، «دفتر سهم و روابط خارجی»، «دفتر خوبی‌سازی»، «دفتر امنیت اسلامی» و «دفتر امور اسلامی» ایجاد شدند. همچنان که در این سازمان این اتفاقات را می‌توان با عنوان «نهادهای اسلامی» نامید. این اتفاقات این سازمان را به یک سازمانی می‌سازند که در آن این اتفاقات را می‌توان با عنوان «نهادهای اسلامی» نامید. این اتفاقات این سازمان را به یک سازمانی می‌سازند که در آن این اتفاقات را می‌توان با عنوان «نهادهای اسلامی» نامید.

اور بند

که شواری دسول او بخلاسی در
پرده اوسن، او زند یمنگ کردن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

د هنود طبیعی زبرمو ته اندېښه

وَالْمُؤْمِنُونَ إِذَا قُرِئُوا بِالْأَذْكُورِ لَا يَرْجِعُونَ
وَلَا يَسْتَهِنُونَ وَلَا يَخْفِي إِيمَانُهُمْ
وَلَا يَخْفِي إِيمَانُهُمْ وَلَا يَخْفِي إِيمَانُهُمْ
وَلَا يَخْفِي إِيمَانُهُمْ وَلَا يَخْفِي إِيمَانُهُمْ

بـ ۱۰۰۰ تریلیون دلار ناکن بـ ۱۰۰ تریلیون دلار
۰ رای انجویش مذکور شد که از مشکل این رای باشی که راستیو
نـ ۰۰۰ تریلیون دلار را در خود نداشتند و بـ ۱۰۰ تریلیون دلار



انترنیت نسل هماغسی کون روند گرخی...
دېل شاه، میدیا د عصر دجال پهپنۍ، خو
زه ورسه موافق نه یم. داخل زه پېښم، ما
لېدلس، د جال پېښنډه دومره اسانه، نه

۵۵... پیر دغمسی دوبه ناپوهی دلومبری خل اپاره

او صمیری پوش بیوس - خود حکم سمتیار د
نمایندگی ده، خو تله لاسه گله لاسه.
زمگومان نه بلکی شیپر باور دی جن دنه
اعتراف به زما جز اون انسکار ۱۹ میلی، چبری
مه بیس زما پرده او گنه ونه پیېزني.....
دغمسی پوهه او موبیسیار د بیسوونخو په
پراولینستون او لسو کالو کی د یولوسو سمو،

نامسمو صباي خابو به هچراو یوسى رامض
تەركىدى، يېپى دالئە گانە، خاۋات او جىناپت
تەركىدى، يېپى دالئە گانە، خاۋات او جىناپت
چېرىپ مەسىم خەرم نە دى واخشاپت ...
داتاپول د پۇھى، نە د تاكىتكى او ستراتېزى لە
املىە دى يەرىچى سور خېلىپ تاكىكۈنە مەشىھە
چىكىوارا او جەللىقىلۇن كابى كىرى، چىنكىز او
ھلاکو مو كەنلى ...
داتاپول زىماد بۇزى لە لارى بە لىزىر خېلىپ

کولمو او مغزو ته لبریدولی ... ناتاو او
هبوادو کار پوهان به تحقیق او رسیرج بوخت
دی ... ۲۰۱۴ کی به یعنی پایله را وحشی...؟

فرازات قطعاً نه لري، كله چي وخت لري
ـ لـ بوزي خولي دوارو كار اخلم، لـ
ـ مـ حـ مـ دـ جـ مـ سـ بـ اـ قـ هـ پـ تـ سـ تـ رـ گـ
ـ نـ تـ شـ مـ ...

که پوزه زما تا گنیزه نبته گرخبدلی، دایس
گونگانو لپاره خبرون و کی زما د سهمول
ه توگه کاروله، خکه خو می پری بندیز

لداوه،
لنه ده چې په دې روستیو کې د پوزې
خورا خیال ساتم، له دې پرته د ازما د دفاع
خورا نښه وسیله ده، دفاع وزارت کې دیر به

ارپیده... خکه خو زما مقام او رتیه پخه
کرده، نه در قابات اندیشه شته نه د
سیال و بیره. مهمه دا جس د دغسی پوزو

بروان نسی نیدل کبدای. چی حیله پیروان
ی. مهار بوازی امریکا په کی اچولی شی
تی د امریکا برگت له سوروی زیات دی ...
اته پر دغمو خبرو خندا راشی چی وايس

میدیا از آن ده، انترینیت او تکنالوژی خلک پوهه سانی، د معلومات و زبرمی یې پر واراندی دی د یو دوو تنبیو یه که کارکارلو یې د دنیا پوهه معلومات مخن ته پرانه وي.

ایسی، اوسنی نسل هگی کی نہ بلکی لہ
بلکی دمخه چونبدلی، خود گھے خوارکی تر
و سه خیل بنه بد نه دی پیزندلی۔ پہ داسی
تال کی جی ماختله لعن پر سرازوں او

رواندی هضم شوی ۹۹
بوس الچمیره پلدنگونه می له خولی
ستfrac کول، د ترکیبی هشه به اماله له
نی رک روغ ووتل...

و زمانی زما فشار لور وه،
کتران وار خط او، دومره زیاته وینه،
دی ده رگونه و چووی - که خه هم خواهه
محمد بیهقی، نویسنده ایضاً در خواهی

وینی گروپ کی می د - O, A, B, AB, وینه می د رکنیو ختل، مانا د هر گروپ وینه می د رکنیو

ب موندل کمده داکتران حیران ول، خو
نه پته وه خکه وارخطانه شوم...
کترانو ته می ویل، مه رایاسن، ترتیب

ن پامور وکس، نعد چی خومره دی د لوپی
لهم پای کی د نوی کاپلیانک خانکه ورته
نیزی. داکتران زماله وزن هم اندیشمن
دوی ته دا درک نشوای لگبیدای چی دا

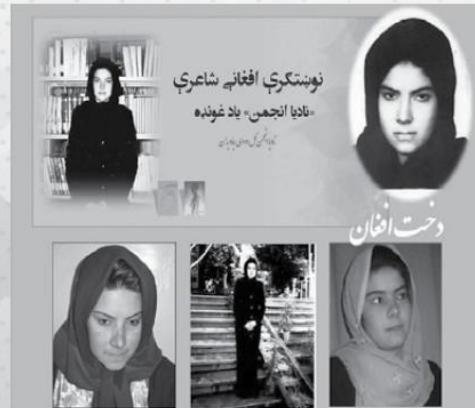
ساخته جاغنیست او وزن نه بلکی دھو
تھیو او مواد و لہ املہ دی جی ماذ خولی،
تھی او بوزی لہ لاری د بدن بیلا بھلو برخو
تے زبرمه کری، د خزانو د خوندی کبدو دا

پرکنیس دی، حکم زده اوں د
پرکنیس دی، حکم زده اوں د
لی ہو زی لے هنر او رینت سترگی نشم
لی جنی د موادو په تبرولو کی لکھ د
سوکی کار کوئی۔ په تبره د بالرو بندولونه

بھال ٹکستہ

مصطفی عمرزی

(١٥) عقرب، وداع ناديا انجمن



قامت «دخت افغان» از عقب حصارهای افتخاراتی گذشت که هنر در خشت و سنگ مدبنت آن، «تنگا» اصل است.

نونه ای که عالی باشد.
س کند. رسم غم ها ک
لامات حلقه می شوند.

سال‌نواهی که فقط یک قرن از پرش از اوهام شعویه می‌گذرد و با طرد سنت مذاهی، به خدمت مردم درآمد، در

اورپند

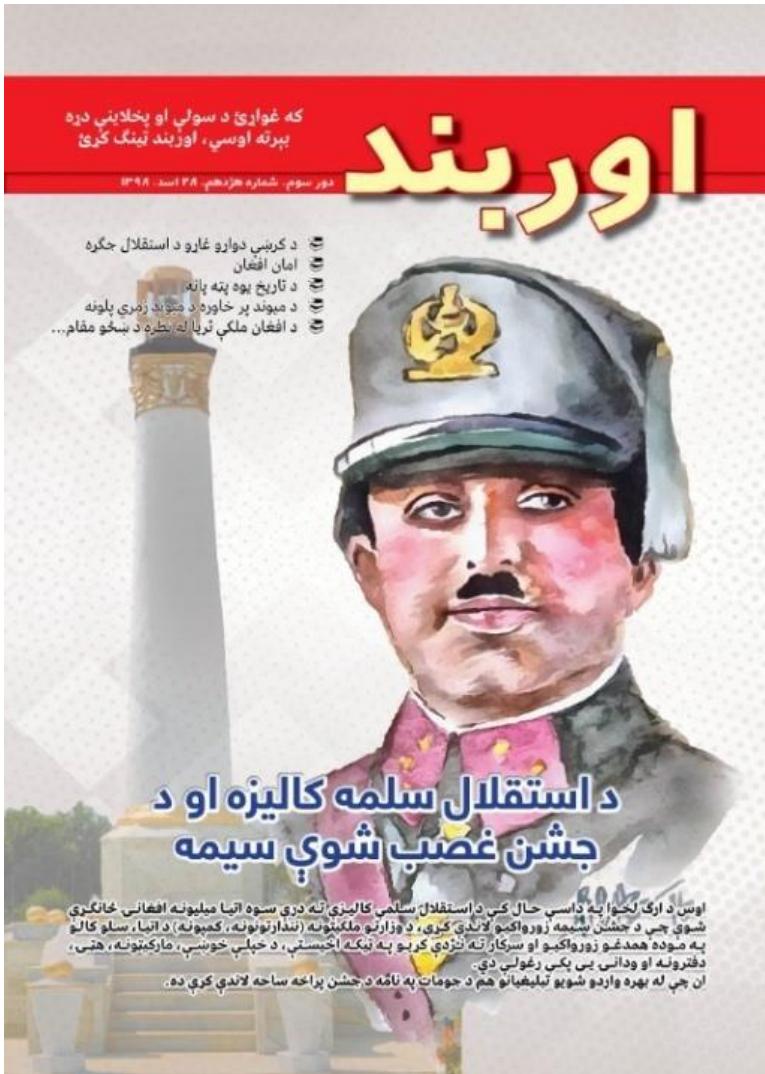
نکونی پونیتی

۷۰۷۷ - ۷۰۷۶ کلکٹو اور ۷۰۷۵ - ۷۰۷۴ کی تاریخ کی مانناستائی و مفتر
کے پڑھنے کا کام ۷۰۷۷ کی سالیں گئے۔

- پدی گنہ کی...
 ۱- تاریخ
 ۲- سماں اور روم
 ۳- احمد و محدثین
 ۴- سوکت میں تحریری
 ۵- اقبال ستری لوگی
 ۶- جنگی شانچالاں
 ۷- العاذان کی طویل
 ۸- حق خوش را بخواہ
 ۹- نسوانیز میں طویل
 ۱۰- نفس العاذان، اے
 ۱۱- فهد بن عبد
 ۱۲- فهد بن عبد

ولس، د بې لومۇرتۇرە چارواكىو پە لۇموڭى





امان افغان



ملت عزیز و باوای من!

هر افغان است.
در روز های مناسبی که کاه تکرار خواسته
های سیاست، اصل قصیده را میال من کند،
اکنثاً از شاه امان الله و ۲۸ آسیا(نگرانی)
حصار و تحفیظ استعمال در جهیه های که
در زمین های مختلف، به تبع ایدیالری ها
برچشمه می شنند و این رویکرد به سنت
چنان های مبدل شده است که هر یک هد
میل خوش، شخصیت و سلطنت شاه امان
الله را باخوانی من نهند، بای می شود.

بایار بایار ارج و ارجیت شخصیت و
سلطنت شاه امان الله، اما با رویکرد تجدد
تاریخی، بیک بازخواست دیگر روز من کنم
تا بایار بایه های تاریخی چیزی مدنده و
سیاستی ماد تبلور خواهی نمود. که زند و لازم
تیغین کند: همه خواهی تاریخ و بایار های
شاه امان الله نسبت شدن بخواهد.

و داعیه ای مذهب مردم ها مرتب است: این
مثال (شاه امان الله) امام نازیم آن چیزش
سیاست و فنیست که با است آوری آن نیز
به خواسته های او ایجاد گاه مدن، سیاسی
و اسلامی می داریم.

مرحوم ادویه امک، نیز افسوس فرهنگ و
طربی، نامنک من مخواهیم داشت. به مصدق این
رویکرد، خوانان زمینه ی سیاسی، مذهبی
رقابی افغان ها و بایار شاه امان الله، اکثر
آنکه نیای ناقص است.

ارزش بایاری، اجتماعی و فرهنگی بک
شهزاده در جشنش مشهود است.

اعمال حضرت شاه امان الله در مامن پدر

و صادر رشد پایت که به تعمیر کوون،

شخصیت های اول افغانستان شمده می

شند. همراه تاریخ اعلی حضرت امیر

عبدالرحمن، همراه تاریخ اعلی حضرت

شیده حبیب الله در خان را خان را خان بخشیده بود.

در عصر معاشر خود را خانه خاوهیم دارد و
پیک بایار گذشت که این روزهای ای از خواسته های
افخار خواهی برخراشیده باعث و حبایش که
سد باب ترقیات افغانستان شدن بخواهد.

غالب می شود. «اجراویه» به ملت عزیز،
تمهید کوئه شاه امان الله در تدویر لویه چیزکه
ی ۱۹۲۹

این توجه، چه توپور چیزه ای بود که
امان افغان، پس از ریگزدشت ای از سفر طولانی

خارج از کشور، خطاب به مردم، اوانه کرده
اسع: ادعای شخصیت شاه امان الله،

میشه با اینکه شاه امان الله حسن عاطقی ها توان
است از نوع ادبیات خاص او محبت نیزه

بداشت. وطن و ازونه کلیت بشرف و رفاه
رهاش، خوانان زمینه ی سیاسی، مذهبی

رقابی افغان ها و بایار شاه امان الله، اکثر
آنکه نیای ناقص است.

هزوز هم به افغان که اینکه می خشنده که
عقل غرور.

نود سال پس از سقوط امپراتوری ای از طولانی
هاشمیه خود را شو شوکت طبقه ای

اعمال حضرت شاه امان الله در مامن پدر
که تدار خوش براش های اند که در سلطنت

اعمال حضرت شاه امان الله شکل گرفتند.

این کوئه، هرچند در ستر سازرات طولانی

امام ۵ سده بینی سو، گشته شده دارد.

اما نوع عصیت (مددن) به تعقیم فیضت

ایام انجامید که من شو گفت مذکون شد که

اعمال افغانستان را به لعلی بدهون شد که

سال ها بعد، بس از توحش سیاسی شست

نور، احصار امیل و تهدیدات بناگردانی

مذهبی نیز اما خاصه گرفتند از تحریر و سنت

زده کی های غیر تعریف شده، ازروی قلی

فرزندان عزیزا

امور خود حمدالله ما دوره ی ترقیات ابتداییه

ی ده ساله خود را با کمال کامیابی طی
کردیم. من از اطاعت و فداکاری شما، از جهود
همه افکن شما، از عزیز و همت شما، از

صممید شما، از تقدیر و محبت در، ما امروز در
صفحه مازه ی سمعی و عملی دوره خود

ترقبیات معلمات، داخل شده ایم، ما باید ای
دل و دماغ قوی و بایار تحلیل و شکایانی که

محضوصون طبق افغانستان احتجاج است، از
همه کوئه حمامی کار را به ای ترقیات وطن

مقیدین افغان پیش آمدیم، ای، بدیناری کیم،
ظیری که به شما میرس شد، من ایدا از

خدمات ملت عزیز خود خسته نمی شوم،
عشق قلی من، امیر ازروی یکانه ی من،

احصال جیان و زندگانی من، فقط تعالی
ملت محبوب و وطن مقدس من است، در

این راه، عزیز من برازیل نمی شود، ولی ما
هر قدر مشکلات دچار شویم، هیچ کوئه مدح
و قیام، هیچ قسم ای و قیام، اتیری به من

لمس کند و مرآ از گرفتاری و سریالی شما
باو داشته ایم تواد.

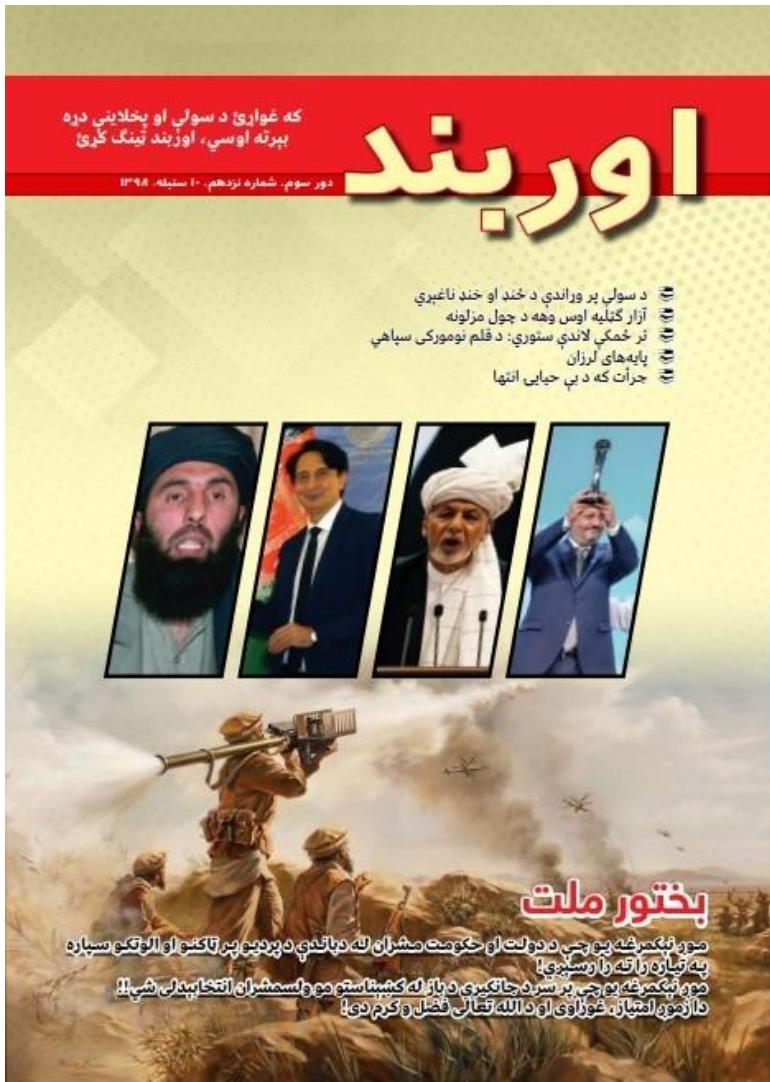
پس نظر به عزم واسخ و قوت قلی که
برای خدمات و ترقیات شما در خود مشاهده

من ایم و سبیت به اعتماد و سوچ که بر
وقایار و مدانه کی و وطن و مسنه و صافت

شما اولادان غیر خود دارم، بیعون الله تعالی

نکیه گزیده به شما اطیبان من دهم که: با

منظیریت فوق العاده و ترقیات درخشنان، دوره



پایه‌های
لدزان

صفاف، عمرو



رہبری ہستریک

بر این راه به نفس شش ده که کوکیده
با خود رفته بازگشت، سپس باید
آن را در پیش قرار داد و بوسه بود و درین
میان میگردید هر چند اینکه درین
استدلالات، از همهای های بهده می برد که او
آزاد نباشد و این را در تلاش، مسابل
آن را درین میان میگفتند. مثلاً در همان روزگاری
که گفتند بود قدرت آن را درکرد،
آن را با این احساس طغول و دشمن و مکوسون
نمی خواستند. و اینکه درین میان احتمال
آن را درین میان نداشت است.
آنها، اخراج این را درین میان
آن را درین میان نداشتند.
آنها، اخراج این را درین میان
آن را درین میان نداشتند.



معرفی مصطفی «عموزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه‌ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه‌ی دپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنخی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده‌ی گواهینامه‌ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه‌های آموزشی شبکه‌ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسؤول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسؤول ارزیابی نشرات، مسؤول طرح و ارزیابی، مسؤول واحد فرهنگی و همکار رسانه‌ی درنهادها و رسانه‌هایی چون اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان افغانستان، انجمن شاعران افغانستان، اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده‌گان افغانستان، هفته‌نامه‌ی «قلم»، تلویزیون^۱، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه‌ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه‌ی «سرخط»، مجله‌ی «اوربند»، گاهنامه‌ی «تحریک»، وب سایت «بول افغان»، وب سایت «بول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا^{۲۴}»، وب سایت «دانشناهه‌ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «لن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «كتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ای مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۶ دقیقه بی.

۲- برنامه ای مستند تاریخی «آینه ای تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۶ دقیقه بی.

۳- برنامه ای مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۶ دقیقه بی.

۴- فلم مستند «۲۶ سلطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۶ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.

۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه بی).

۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).

۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).

۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ای سرخط)- منتشر شده است.

۱۳- با زبان دری (تحقيقی- تحلیلی)- منتشر شده است.

۱۴- روزگار (نوستالژی).

- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارجاع و مرتعج (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله‌ی اوربند).

جزوه‌ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده‌گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده‌گی و برنامه‌ی انتخاباتی محمد شفیق گل آفاشیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعم» (زنده‌گی و برنامه‌ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمای افغانستان از ۱۳۲۷ ش تا امروز) - منتشر شده است.

گردآوری‌ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می‌شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعای اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نوبر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- ۶- مُحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله‌ی هخامنشی) - منتشر شده است.
- ۷- آریاییسم (تنقید پدیده‌ی آریایی) - منتشر شده است.

- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.
- آبین های سخیف (تنقید ادبیان زرده‌شی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.
- کتاب نامه‌ی من (پیرامون زنده‌گی و کارنامه‌ی مصطفی عمزی).
- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده‌ی معروف به ستمی).
- آرکایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- معنی (گزیده‌هایی از سخنان اندیشمندان).
- محوطه‌ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- رسالت ملی (کارنامه‌ی محمد طارق بزرگ).
- افغان‌ها و انگلیس‌ها (مجموعه‌ی تصاویر افغانستان، افغان‌ها و انگلیس‌ها در قرن ۱۹).
- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده‌ی پسین).
- افغان‌ها قبل از جنگ (سیمای زنده‌گی مدنی ملت افغان).
- صلح و اعتدال (مجموعه‌ی نوشته‌ها و ترجمه‌های مصطفی عمزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).

ترجمه‌ها:

- تا حصار پتاگون (سفرنامه‌ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- رسانه‌های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ساختار هندسی شعر پشتون: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- انگیزه‌های فارنخه گان حرفه‌یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- تخت دهلی را فراموش می‌کنم (سفرنامه‌ی هند): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه‌ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.

۱۲- اساسنامه‌ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.

۱۳- اساسنامه‌ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.

۱۴- اساسنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۵- مرامنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۶- ناگفته‌های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری‌های فرهنگی با دیگران در تهیه‌ی کتاب‌ها، فلم‌ها و برنامه‌ها کتاب‌ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقيقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشنونستان»، «پژواک؛ زنده‌ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده‌گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).

فلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه‌ی تاریخی)، برنامه‌ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله‌ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده‌گی شهید عبدالحق).

تاییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه‌ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- ستایشنامه‌ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ ش.
- ستایشنامه‌ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ ش.
- ستایشنامه‌ی «مشرانو جرګه‌ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ ش.

Afghanland

(A Collection Of Articles Published In Orband Magazine)

ORBAND

By: Mustafa Omarzai

